

امیرنیک آئین

واژه
های
سیاسی
و
اجتماعی

شامل توضیح مختصر درباره یکصد واژه سیاسی و اجتماعی

از اشعارت خب توده ایران

۱۳۵۰

امیرنیک آئین

واژه نامه سیاسی و اجتماعی

شامل توضیح مختصر در باره ی یکصد
واژه ی سیاسی و اجتماعی

از نشریات حزب توده ایران

۱۳۵۰

یاد آوری

از اواسط سال ۱۳۴۵ تا اواخر ۱۳۴۶ راد یو پیک ایران سلسله گفتارهایی تحت عنوان " لغت نامه " پخش کرد که طی آن واژه های گوناگون که در مباحث اجتماعی و سیاسی مورد استعمال دارد توضیح داده شده است. در حقیقت پس از یک سلسله درسه های اقتصاد و درسه های فلسفه که قبلاً از آن توسط این راد یو پخش شده بود وظیفه ی " لغت نامه " عبارت بود از آشنا کردن شنوندگان با مهم ترین مقولات سوسیالیسم علمی. در ضمن بسیاری از اصطلاحات رایج و لغاتیکه در جراید و نشریات سیاسی بکار میرود و دانستن مفهوم دقیق آنها - هر چند ساده و مختصر - ضرور است، توضیح داده شد.

واژه نامه ی حاضر بر اساس همان گفتارها، با اضافاتی تصحیحاتی، تهیه شده و البته از آنجا که در فواصل کمی زمانی بیش از یکسال و نیم و بنا بر نیازمندیهای روز و فعلیتهای راد یوئی و گاه حتی طبق درخواست و پیشنهاد شنوندگان تنظیم شده از نظر تفصیل یا شکل یا نحوه ی بیا فاقد یکدستی لازم است.

شایان تصریح است که هدف از این واژه نامه دادن ابتدائی ترین اطلاعات بایمان ساده و همه فهم است و لذا این واژه نامه مدعی نیست که وظیفه ی تشریح و توضیح علمی و تفصیلی مقولاتی را که بآنها پرداخته است انجام داده و چنین توقعی نیز از آن نباید داشت.

واژه ها از یک تاصد شماره گذاری شده و برای سهولت استفاده، یک فهرست واژه ها بترتیب الفبا و یک فهرست دیگر متضمن طبقه بندی واژه ها به چند مسئله ی اساسی اضافه شده است. در پایان توضیحات مربوط به هر واژه ارقامی درج شده است که شماره ی ترتیب واژه های دیگر است و رجوع بآنها اطلاع بیشتری در باره ی واژه ی خواننده شده میدهد؛ پس اجواب مختلف و نزدیک بآن مفهوم را روشن میسازد و یا کلماتی را که در آن مورد استفاده قرار گرفته توضیح میدهد (مثلاً در پایان واژه شمار یک - اپارتاید - ارقام ۱ و ۱۸ یعنی را سیم و شونیم) اساس تهیه ی واژه نامه، چندین لغت نامه ی سیاسی و اقتصادی و فلسفی و دیپلماتیک، چندین درسمه، اسناد و نشریات حزب توده ایران، برنامه ها و اسناد احزاب براد، اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری است.

۱- آپارتاید (Apartheide)

این واژه‌ی انگلیسی یکی از اشکال وحشیانه‌ی تبعیض نژادی را بهمان می‌کند و در اصل عبارتست از سیاست تبعیضی که نژاد پرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه‌پوست بومی و هند یان آن کشور اعمال می‌کنند. از نظر لغوی بمعنای مجزا و جدا انگه داشتن است. آپارتاید یعنی جدا نگه داشتن افراد متعلق به نژاد های غیر سفید، مجبور کردن آنها به اقامت در محلات و استانهای خاص، محروم کردن آنها از کلیه حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت. در مناطقی که سیاه‌پوستان مجبور با اقامت در آن میشوند و حق خروج از آنرا ندارند حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست. بر اثر بارزهی مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیای و آفریقای، رسماً آپارتاید غیر قانونی شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه‌های چندی علیه آن تصویب کرده و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانسته است. ولی بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه نژاد پرستی و استثمار و نواستعمار هستند، همچنان این شیوه‌ی ضد انسانی و خشن تبعیض نژادی حکم فرماست.

(۶۸، ۵۱)

۲- آپولیتیزم (Apolitisme)

یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست و خودداری از شرکت در جهان سیاسی، از داشتن مشی صریح سیاسی؛ این واژه از ریشه پولیتیک بمعنای سیاست و میشوند "آ" با مفهوم نفسی ترکیب شده است. لاقیدی و بی‌اعتنائی نسبت بحیات سیاسی و احتراز از آن عدد از رژیمهای سرمایه داری بین توده‌های مردم رواج داده میشود. عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه بحیات اجتماعی و سیاسی ناشی از آنست که زمامداران کشورهای سرمایه داری سعی میکنند با همی وسائل توده‌ها را از عقب ماندگی ایدئولوژیک نگاهدارند و توجه آنها را از مسائل مهمین و اجتماع خود بمطالب بیکلی فرعی و زندگی روزمره و مسائل شخصی منحرف سازند. یک علت دیگر آپولیتیزم یعنی روش لاقیدانه نسبت به سیاست، همچنین سرخوردگی برخی اقشار از سیاست دول و احزاب حاکم و وعده‌های توخالی آنها و سپس عمل نکردن آنهاست. این روش، همچنین از طریق اعمال فشار بشکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای اقشار خاص اجتماعی بزور، اجرامیشود. لاقیدی نسبت به سیاست و مسائل مهمین و طبقاتی و اجتماعی کاملاً بسود محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است. زیرا از حرکتشان را از نبرد بخاطر خواسته‌های خود، از مبارزه‌ی طبقاتی، از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور می‌کنند. در حقیقت نمیتوانند در جامعه زندگی کرد و در سیاست مدخله نداشته. عدم توجه بامور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً بیک سیاست مضر، بیک سیاست بد، بیک سیاست ارتجاعی مبدل میشود.

(۲۶، ۲۴)

۳- اتحاد مقدس (Sainte alliance)

این يك اصطلاح رایج در مباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود آن دسته بندی و ساخت و پاخت گروهی برای اجرای سیاسی در جهت خلاف مصالح ملی و ترقی خواهانه است. مثلا میگوئیم امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی و چانداران آنها در این ناحیه میخوانند اتحاد مقدس در خلیج فارس علیه نهضت‌های آزاد پیخشی ملی خاورمیانه و نزد يك ایجاد کنند یا میگوئیم کودتای ۲۸ مرداد را اتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما و امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی و سازمان‌های جاسوسی آنها برآه انداخت. از این مثالها معلوم میشود که در اینجا کلمه "مقدس" دارای آن مفهوم قدس و پاک نیست بلکه برعکس ناپاکی زد و بند و ارتجاعی بودن دسته بندی را میسرماند. علت رواج این اصطلاح را در تاریخ اوایل قرن گذشته باید جستجو کرد. در حقیقت عبارت "اتحاد مقدس" نام سازمانی بود که پس از سقوط ناپلئون توسط امپراطوران و سلاطین آنوقت اروپا ایجاد شد و هدفش سرکوب نهضت‌های انقلابی و آزادی طلبانه در اروپا بود. سازمان موسوم به "اتحاد مقدس" ماه سپتامبر سال ۱۸۱۵ در پاریس رسماً تشکیل شد و در آن تزار روسیه، امپراطور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباً کلیه سلاطین و تاجداران اروپا که حافظ نظام فئودالی و اشرافی و مخالف هرگونه تحول دموکراتیک و استقلال طلبانه بودند با این اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان هم اگرچه رسماً با این سازمان نبود ولی اصولاً تراتا پیید میکرد و علناً از سیاست آن طرفداری میکرد. مبتکر و رهبر عملی این سازمان ارتجاعی و بهم پیوستگی سیاه ترین نیروهای موجود زمان مترنخ صدراعظم اتریش و الکساندر اول تزار روسیه بودند. اتحاد مقدس هر چند سال یکبار کنگره تشکیل میداد و تدابیر لازم برای سرکوب خلیقا و نهضت‌های انقلابی اتخاذ میکرد. هزاران تن اسپانیایی، ایتالیائی، یونانی و غیره قربانی روشهای خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سران اتحاد مقدس مدخلات نظامی خود و سرکوب نهضت‌های انقلابی را همواره با عبارت جلوكیری از اشاعه ی انقلاب" توجیه میکردند. بالاخره در نتیجه ی تضاد‌های داخلی بین سلاطین و امپراطوران عضو سازمان و بین منافع طبقات حاکمه آنها از قدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال ۱۸۳۰ در فرانسه و سپس موج انقلابات عظیم و بی‌دری سال‌های ۱۸۴۸-۴۹ در اغلب کشورهای اروپائی برای همیشه شیرازه های اتحاد مقدس را از هم گسیخت و آنرا نابود کرد.

۴- ارتجاع (Réaction)

در مفهوم سیاسی، این واژه بمعنای مخالفت یا پشرفت اجتماعی، بمعنای مبارزه ی طبقاً و انتشار در حال نابودی و زوال علیه ترقی جامعه است. سیرجبری تاریخ و مبارزه ی توده ها اجوامع بشری را بسوی رشد و ترقی میرد و انتشار و طبقاتی را که صاحب امتیازات در دوران مربوطه هستند و با سیراتی جامعه مخالفند و میایند وضع موجود را حفظ کنند بنا به ی حتی محکوم میکند. چنین است نابودی برده داران و سپس فئودالها و سپس سرمایه داران هر يك در دوران تاریخی معین خود مطابق با سطح رشد

نیروهای تولیدی. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمارگرانه خود، برای حفظ امتیازات و موجودیت خود، با ترقی جامعه در تضاد واقع میشوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت میروزند؛ مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده ای میشوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است.

بنابراین ارتجاع یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم بنابودی، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت.

ارتجاع گاه به شکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده های مردم جلوه گرد میشود، گاه در سیاهای افکار و عقاید پوسیده و کهنه با تکیه بر عادات و عقوبت مانده گیهای فرهنگی علیه اندیشه های ترقیخواهانه مبارزه میکند. ارتجاع به شکل تشدید ستم بر توده های زحمتکش از نظر اقتصادی و سیاسی و بر ملتها تکیه از حقوق خود محروم شده اند و با مشکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را بجلو میراند، تظاهر میکند. در عصر امپریالیسم، در کشورهای جلو افتاده از نظر صنعتی، فاشیسم و میلتانریسم جلوه های ارتجاع هستند. مرجع یکس میگوید که روش خصمانه ای با هر چه ترقی، نو، بالنده و پیشرو است داشته باشد و برای حفظ یا احیای مجد د نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

(۹۷، ۹۶، ۷۳، ۷۲)

۵- آریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه بمعنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر بدسته ای را نشان میدهد که دارای امتیازات فراوان هستند، از ثروت و نفوذ برخوردارند، صاحب مقامات عالی هستند و چه بسا که باصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازات میانند. در اصل واژه آریستوکراسی آن قشر بالائی در پادشاهی جامع کهن اولیه را معین میکرد که صاحب درآمد و ثروت شده با از اعقاب سران قبله و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا آریستوکراسی بسا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پادشاهی پدید میشود. در جامعه بردار آریستوکراسی آریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده های برده دار و صاحب اراضی وسیع بود. در جامعه فئودالی آریستوکرات بسا اشراف صاحب زمینهای فراوان و در بسا ریان متنفذ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی میگفتند که همگی این امتیازات نیز ارضی بود. نخستین انقلابات بورژوازی منجمله علیه آریستوکراسی متوجه بود که در بعضی کشورهای است آنها را از قدرت سیاسی کوتاه کرده و در بسیاری دیگر در طبقه استثمارگر بورژوازی و فئودالهای آریستوکرات، بتوافق و تظاهر رسیدند و در حکومت شریک شدند. در جهان تکامل جامعه سرمایه داری بسیاری از آریستوکرات ها خود را با شرایط جدید تطبیق دادند و همه به سرمایه داران بزرگ بدل شدند.

اینک در مباحث اجتماعی لفظ آریستوکرات بمعنای عام قشر فوقانی صاحب امتیاز و دارای نفوذ از یک طبقه یا گروه های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند، بکار میرود. عبارت "آریستوکراسی کارگری" اصطلاحاً در باره ای آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه داری بکار میرود که از سودهای بسیار کلان انحصاری سهمی میبرند و از توده های کارگر جدا هستند و محصل نفوذ و پولتیک و سیاسی سرمایه داری در بین پهلوانان پاماشدند.

(۸۰، ۷۶، ۷۳، ۷۲)

واژه استثمار از ریشه "شر" و معادل فارسی آن "بهره کشی" است و در مباحث اقتصاد و اجتماعی بمعنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است: بدست آوردن مجانی محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. در اصطلاح اقتصادی یعنی گرفتن محصول کار اضافی و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً هنگام بکار بردن این اصطلاح میگویند استثمار فرد از فرد. استثمار ویژه همی جامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد یک طبقه، طبقه حاکم، که صاحب وسائل تولید هستند افراد طبقات دیگر را مورد بهره کشی قرار داده و از ثمری رنج آنها گنج برمیدارند. پس علت استثمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید. ولی اشکال استثمار وابسته است به خصلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم. بهره کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست و از آغاز پیدایش جامعه بشری موجود نبود و وجود آنی نیز نخواهد بود. استثمار در نخستین دوران صورت بندی اجتماعی-اقتصادی (یعنی کمن اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله تلاشی این دوران پسندید گشت. پیدایش استثمار معلول عوامل زیر بود: تکامل نیروهای تولیدی که منجر به تقسیم اجتماعی کار و پیدایش اضافه محصول و بدنبال آنها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمد ها شد. براین شالوده تجزیه جامعه به طبقات متناقض پدیدگشت و بجای جامعه بسی طبقه اولیه طبقات اجتماعی بهره کشان و بهره دهان پدید آمدند. نخستین دورانی در جامعه بشری که برشالوده استثمار استوار بود جامعه برده دار است که پایه انسرا مالکیت کامل برده دار بر وسائل تولید و برخورد تولیدکننده یعنی برده تشکیل میداد. در دوران فئودالیزم پایه استثمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر سرف پادشاهی که البته این امر به نسبت کم یا بیش، با خصوصیات بسیار متفاوت، در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره کشی فئودالی را در مسالک گوناگون با ویژگیهای خاص بوجود آورد.

آخرین دوران مکتوبه استثمار فرد از فرد دوران سرمایه دار است که در آن مالکیت خصوصی سرمایه داران وسیله بهره کشی از کارگران و زحمتکشانی است که خود با اصطلاح آزادند و تحت مالکیتی نیستند، ولی نیروی کارشان وسیله استثمار صاحبان سرمایه است. اینها کارخانه ها، کارگاهها، معادن و زمینها و وسائل تولید کشاورزی و بانکها و وسائل توزیع و وسائل حمل و نقل و غیره و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمری کار کارگران و سایر زحمتکشانی پدید و فکری که فاقد وسیله تولید اند برخوردار میشوند.

استثمار موجب میشود که بقیه فقر و بدبختی توده ای کثیر که کار میکنند و تولید میکنند، مشتقی افراد صاحب وسائل تولید، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار منافی با دموکراسی و با حقوق برابری بشری است. تمام این مفاهیم در جوامعی که استثمار حاکم است نمیتواند کثرین معنایی داشته باشد. تمام هیاهوی اپدولوژیهای سرمایه داری و مبلغین رژیمهای عوام فریب در این موارد بکلی بیچ و میان تهی است، زیرا شالوده های ظلم اجتماعی و حق کشی، نابرابری و استثمار، استثمار است و استثمار خود همزاد جدایی ناپذیر سرمایه داری. سود کلانی که سرمایه دار در نتیجه کار کارگر بدست میآورد، بهره ی مالکانه یا اجاره زمین که مالک زمیندار از حقان

زحمتکش میگیرد نمره‌ی استثمار است و برای الغای آن باید همه‌ی وسائل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه‌ی کار و زحمت زحمتکشان به جیب کسی دیگر نرود. این امریست که دردوران سوسیالیسم صورت میپذیرد و در جریان ساختمان آن همه‌ی طبقات استثمارگر و بهره‌کشی‌فرد از فرد از میان میرود.

(۲۳، ۲۶، ۲۷، ۵۸، ۶۲، ۷۰، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۹۶)

۷- استراتژی و تاکتیک (Stratégie et tactique)

واژه‌های استراتژی و تاکتیک در زمینه‌های دیگری جز مباحث سیاسی و حزبی، مثلاً در امور نظامی، پادیهاماتیک و پاکارهای اقتصادی و غیره مورد استعمال دارد. مثلاً در امور نظامی اولی بمعنای هدف‌های نقشه‌های درون‌نمایی، مجموعه‌ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ و دومی بمعنای هدف‌های نزدیک، اقدامات بلافاصله، عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص بکار میرود.

ولی در این بحث مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر در پیکار وی بخاطر رهائی اجتماعی و ملی، بخاطر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. در این معنا، استراتژی و تاکتیک عبارتست از علم رهبری مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و همه‌ی زحمتکشان. استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصا ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله‌ی معین از انقلاب، تدوین نقشه‌های ضرور برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیرمستقیم و نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه‌ی مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها. استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله‌ی معین از پیکار رهائی‌بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله‌ی انقلاب، اساساً و عملاً بلا تغییر میماند. مثال بزعم: حزب توده ایران که هدف غائی خود را ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در ایران قرار داده معتقد است که در شرایط کنونی کشور ما انقلاب دارای دو مرحله‌ی استراتژیک است:

مرحله‌ی نخست انقلاب دموکراتیک ملی است که در نتیجه‌ی انجام آن باید رژیم دموکراتیک و ملی استقرار یابد که استقلال سیاسی و اقتصادی مهین ما را تأمین کند، حیات سیاسی و اقتصادی کشور دموکراتیزه کند و مهین ما را از راه رشد غیر سرمایه‌داری بسوی ترقی ببرد. استراتژی حزب ما برای این مرحله در اسناد و برنامه‌ی حزبی تعیین میشود.

مرحله‌ی دوم پس از نیل باین هدف‌های استراتژیک و انجام این مرحله‌ی دموکراتیک و ملی انقلاب آغاز میشود و عبارتست از مرحله‌ی سوسیالیستی انقلاب. در آن مرحله هدف استراتژیک عبارتست از ساختمان پایه‌های مادی و فنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی.

شعارهای استراتژیک یعنی آن شعارهاییکه خواسته‌های حزب را در مرحله‌ی معین استراتژیک بیان میکنند.

تاکتیک چیست؟ تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله‌ی معینی از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله‌ی استراتژیک در بر میگیرد، هدف‌های مشخص و تزدیکتر و محدودتر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد،

پیشروی در این پایان زمینه، اجرای موفقیت آمیز این پایان عمل و اقدام مشخص، عقب راندن دشمن از این پایان موضع است. و همه ی اینها بادرنظر داشتن هدف اصولی استراتژیک و بخاطر خدمت پایان هدف است و برای رسیدن بآن البته از آنجاکه اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات بسرعت نیز انجام میپذیرد و در نهفت جذر و مد پذیرد میگردد، تغییر و تحول اشکال و روشها و متدهای تاکتیکی اجتناب ناپذیر است. نه تنها اجتناب ناپذیر بلکه از جانب حزب برای تأمین موفقیت ضروریست. حزب باید بدستی بهترین و مناسبترین شکل و اسلوب مبارزه تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند، همواره بامهارت و طبق شرایط متغییر موجود، آماده ی تغییر اسلوبهای تاکتیکی باشد. مراحل و اسلوبها، اشکال سازمانی، صور مبارزه، شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین شود و بنحوی عملی گردد که بتوان بهدفع استراتژیک رسید. شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهاست که برای مراحل کوتاه مدت با خواستههای مشخص تاکتیکی معین میشود.

در اسناد و مدارک حزب توده ی ایران شعارها و خواستههای تاکتیکی نیز بیان میشود. پیرامین رابطه ی موجود بین هدف استراتژیک اصلی و شعارهای عددی تاکتیکی و هدفهای میسر در روند تحلیلی از وضع کشور ماکه توسط کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران تهیه شده (۱۳۴۸) چنین میخوانیم :

" آنچه در جریان این مبارزات باید از مد نظر در نیافتد هدف و در نمای مبارزه در مرحله ی کنونی انقلابیست. مبارزه در راه شعار عددی و هدفهای میسر هیچگاه نباید ما را چنان بخود مشغول دارد که هدف و در نمای مبارزه ی انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدفهای میسر وسائل است برای ایجاد هر چه بیشتر زمینه ی اجتماعی لازم بمنظور تحقق هدف اصلی مبارزه ی انقلابی مردم یعنی استقرار حکومت ملی و دموکراتیک. پیروزی نظام مملسی و دموکراتیک در کشور ما خود محل ضروری برای سیر جامعه بطرف سوسیالیسم است. تنها در این پیوند دیاکتیکی بین هدفهای تاکتیکی و هدف استراتژیک مرحله ی کنونی انقلاب ایرانست که مبارزات ما در راه خواسته های میسر کنونی محتسوی واقعی انقلابی خود را کسب میکند."

استراتژی و تاکتیک، علم رهبری مبارزه ی پرولتاریا دارای اصول و قواعدی است. اندیشه های اساسی این علم را بنیان گذاران مارکسیسم - مارکس و انگلس - بیان نمودند. لنین پس از تعمیم تجربه ی انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم رهبری نبرد طبقاتی را بنیان گذارد. استراتژی و تاکتیک با تجربه ی غنی نیم قرن اخیر مبارزه ی طبقه ی کارگر و همسایه ی زحمتکش بخاطر آزادی اجتماعی و ملی، بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و ابزار تعمیم این تجربیات تکامل یافته و می یابد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه و مبارزه ی انقلابی بسدست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه های صحیح استراتژیک و تاکتیک عبارتست از مطالعه دقیق شرایط معینی و ذهنی نهضت، تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور و احتراز از روی نویسی "چپ" و راست.

يك سلسله از اصول و قواعد استراتژيك و تاكتيك كه طبق تجربه بدست آمده ، تعميم يافته ، صحت آنها در عمل ثابت شده و بايد در جريان مبارزه و رهبري آن مراعات گردد عبارتند از : متحد كردن كليهي نبروهائي كه ميتوان در يك لحظهي معين عليه دشمن متحد كرد ، منفرد كردن هر چه بيشتر دشمن ، استفاده ي صحيح از تمام عوامل مساعد ، استفاده ي صحيح از ذخيره هاي دائمي و موقت ، انقلاب ، تعيين ضعيف ترين نقطهي دشمن ، تعيين جهت ضربه ، تشخيص قواي دوست ، انتخاب صحيح لحظه براي دست زدن ب يك عمل ، يافتن حلقهي اساسي و اصلي كار در جريان مبارزه ، تعيين افراد مناسب براي مأموريت ها ، تقسيم مسائل و مشكلات به گروهها و حل آنها بر حسب گروه ، طرح جبرانه ي هدف و سيرا احتياطي آميز و يادقت بطرف آنها ، آميختگي صور مبارزه ، تعيين اشكال سازماني مناسب و غيره .
(۱۹ ، ۴۳ ، ۷۱ ، ۹۲)

۸ - استعمار (Colonisation)

استعمار عبارتست از سياست دول امپريالستي كه هدفش برده كردن و بهره كشي از خلكها و كشورهاي ديگر ، خلكهاي كشورهاي از نظر اقتصادي كمتر شده است . دول امپريالستي براي تحكيم سيطرهي خویش مانع تكامل فني و اقتصادي و فرهنگي اين کشورها ميشوند . البته در قرون گذشته يعني قبل از پيدايش امپرياليسم نيز استعمار سرزمينهاي غير وجود داشته ، كه مادر تعريف خود به استعمار در قرن بيستم توجه کرده ايم كه خود بشکل تقسيم سرزمينهاي جهان و ايجاد امپراطوريهاي مستعمراتي يكي از جوه مشخصي در زمان امپريالستي است .

مستعمره يعني سرزميني فاقد استقلال سياسي و اقتصادي كه كاملا ، در همهي شئون ، تابع دولت امپريالستي استلاكر است . اين دولت و انحصارات امپريالستي آن از مستعمره بعنوان مواد خام و نيروي كار ارزان ، بازار فروش كالاهاي عرصهي سرمايه گذاريهاي پرسود و همچنين بيشه با نگاههاي نظامي و سوق الجبعي استفاده ميكنند .

سيستم مستعمراتي امپريالستي چیست ؟ در كنار مستعمرات ، کشورهای نيمه مستعمره و وابسته نيز وجود دارد كه در شئون مختلف سياسي يا اقتصادي داراي وابستگي ها و تابعيت هاي كم و يازياد نسبت به دول امپريالستي هستند . عبارت " سيستم مستعمراتي امپرياليسم " يعني مجموعهي همهي مستعمرات ، نيمه مستعمره ها و ممالك وابسته كه توسط امپريالستها مورد بهره كشي قرار گرفته و تحت سلطهي آنان قرار دارند . اين سيستم در مرحله انحصاري سرمايه داري وجود آمد . در آغاز قرن كنوني چند کشور بزرگ امپريالستي با توسل به نيروي ارتش و واحد هاي مستعمراتي و لژونهاي خارجي ، تقسيم سرزمينهاي جهان را بين خود پايان داده بودند و از آن پس بارها براي تقسيم مجدد جهان و تسخير مستعمرات جديد با يكديگر جنگ و ستيز برخاستند و در باره ي اين دورانست كه لينين مينويسد :

سرمايه داري ب يك سيستم جهاني متم استعماري و تسلط مالي براكثريت عظيم مردم جهان توسط مشتري کشورهای با اصطلاح جلاوافتاد مبدل شده است .*

مترويل - يعني کشور امپريالستي صاحب مستعمره . انحصارات بزرگ کشور مترويل با نيروي

عظیم مالی و صنعتی خود سود کلانی بحساب غارت و بهره‌کشی از مستعمرات بدست می‌آورند. بعلت بازوی کارآرزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی مواد خام، سرمایه‌گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه‌ای بیارمی‌آورد. همزمان باغارت اشکار مردم این سرزمینها و ثروت‌های ملی آنان، کشور مستعمره بزایدی کشاورزی و مولد مواد خام متروپل‌مدل میشود.

عقب‌ماندگی اقتصادی یکی از شومترین و سنگینترین نتایج سلطه‌ی استعماری است: انحصارات متروپل مانع تکامل صنایع و بهره‌ی ایجاد صنایع سنگین، مانع رشد تکنیک و همزمان با آن مانع تقویت کادرفعالی ملی میشوند. اقتصاد برخی از این سرزمینها رابه اقتصاد سوئو کولتور "ك محصولی" مثل نفت یا نیشکسر باقهوه یا مس بدل میکنند که تمام سررشته‌ی آن هم دردست انحصارات امپریالیستی است. این امر خود بعدا دشواریهای عظیم در راه ایجاد يك اقتصاد ملی متوازن و همه‌جانبه بیارمی‌آورد. مبادله‌ی نابرابر بوجه مشخصه‌ی تجارت بین متروپل و مستعمره، یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارات است. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حامی و پشتیبان مرتجعترین قشرهای محلی بوده، اشکالی فتودالی و ماقبل فتودالی را همچنان پابرجا نگه داشته بلكه آن، اقتصاد رابعقب‌ماندگی و زحمتکشان رابه فقر و گرسنگی محکوم میکرد. عقب‌ماندگی اقتصادی محصول غارت و سلطه‌ی انحصارات امپریالیستی و نتیجه‌ی سیاست استعماری دول امپریالیستی است نه نمره‌ی مناسبات اقتصادی معمولی بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی بطور عام.

مبارزه علیه استعمار و فروریختن سیستم مستعمراتی - علیه سلطه‌ی استعماری، علیه این غارت و سیطره‌ی سیاسی و اقتصادی، خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بپساخته و مهاره‌ی شدیدی رابرای آزادی ملی و استقلال آغاز کردند. نهضت استقلال‌طلبی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر وارد مرحله‌ی نوین و برتر توانی شد و پس از جنگ دوم جهانی بگرفت و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم بدوران غالبتری گام گذاشت. پیدایش و تحکیم سوسیالیسم، عصرهایی ملل متحد پدید را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت‌های رهائی بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری رادر هم بپچید. انقلاب‌های خروشان ملی ارگان امپریالیسم رابلرزه درمی‌آورد. لبه‌ی تیز این پورش جهانی متوجه امپریالیسم امریکاست که به مدافع اساسی سیستم بهره‌کشی استعماری، به ژاندارم درجه‌ی يك بین‌المللی بدل شده است. در نتیجه‌ی این نبرد بجای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه مستعمره، بیش از پیش کشورهای مستقل و نو بنیاد پدید گشته و پدید می‌گردد.

ولی این مبارزه هنوز بی‌پایان نرسیده است. مللی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند به مراحل مختلفی از رهائی رسیده اند. بسیاری از آنها دولتهای ملی تشکیل داده اند ولی همچنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش میکوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. ملل کشورهاییکه ظاهراً مستقل ولی عملاً در قفس وابستگی سیاسی و اقتصادی انحصارهای بیگانه هستند برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیمهای اربجایی و استبدادی بها میکشند. نهضت آزاد بخش ملی در کنتر کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش افتاده بیکی از سه عامل عده‌ی ضد امپریالیستی عصر مابدل شده است. در مقابل این موج عظیم، امپریالیستها به روشهای نویسن بهره‌کشی متصل شده اند که مجموعه‌ی آنرا استعمار نوین مینامند. (۱۲، ۳۷، ۳۳، ۲۹، ۹۹)

با تکامل سرما به داری پرولتاریا نیز رشد میکند و اشکال مبارزه‌ی او علیه بورژوازی متنوع تر و حاد تر میگردد. مبارزه‌ی طبقاتی بورژوازی در سه شکل اقتصادی، سیاسی واید تئولوژیک ظاهر میگردد.

الف - مبارزه‌ی اقتصادی - ساده ترین شکل مبارزه است که برای توده های وسیع کارگران و زحمتکشان قابل حصول است. مبارزه‌ی اقتصادی مبارزه‌ی پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و زندگی خود. این مبارزه بصورت مبارزات صنفی و مطالباتی درمی آید. کارگران ضمن این مبارزه از کارفرمایان افزایش دستمزدها، کاهش ساعات کار، تعیین حد اقل مناسب دستمزد، مرخصی با استفاده از حقوق، حق بازنشستگی، بیمه‌ی اجتماعی، حق تشکیل سند پیکان و غیره را طلب میکنند و برای قبولاندن این خواستها بانواع پیکارها و منجمله به اعتصاب دست میزنند. مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست و نقش بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریا دارد. این مبارزه توده های وسیع پرولتاریا را ببارزه جلب میکند و مکتب خوبی برای سازماندهی و تشکیل آنهاست. در جریان مبارزه‌ی اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالا میرود و همبستگی طبقاتی آنها تحکیم میشود. در جریان این مبارزه بود که نخستین سازمانهای کارگری یعنی سند پیکانها، اتحادیه ها، کتوپراتیوها و سند و قبهای تعاون پدید آمدند. امام مبارزه‌ی اقتصادی دارای خصلت محدود است. این هنوز مبارزه‌ی تمام طبقه‌ی پرولتاریا علیه طبقه بورژوازی نیست بلکه برخورد گروههای کارگران با سرما به در ا صاحب این یا آن کارخانه و مؤسسه در این یا آن منطقه است. هدف این مبارزه آنگاه اساس سرما به داری یعنی مالکیت خصوصی وسائل تولید نیست و وظیفه‌ی محو قدرت دولتی بورژوازی را در برابر خود قرار نمیدهد. هدف مبارزه‌ی اقتصادی نه از بین بردن استثمار بلکه محدود کردن آن و گامتن آنست. بارشد و تکامل پرولتاریا مبارزه‌ی اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه ها و مناطقی جداگانه بیماریه‌ی مشترک طبقه‌ی کارگر با طبقه‌ی سرما به دار بمثابة یک واحد اجتماعی بدل میگردد و مبارزه‌ی طبقاتی در شکل سیاسی خود که شکل عالیتری است بروز میکند.

ب - مبارزه‌ی سیاسی - مبارزه بخاطر نابودی پایه های نظام سرما به داری، مبارزه بخاطر دردست گرفتن قدرت سیاسی، بخاطر دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه‌ی اقتصادی میتواند تا حدودی وضع مادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را بباره ای گذشته وادار سازد، ولی ارضاء و تأمین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او دایر بر هاشمی از استثمار برای همیشه فقط با نابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر است. برای نیل باین هدف، پرولتاریا به مبارزه‌ی سیاسی دست میزند و از وسائل مختلف از قبیل اعتصابات سیاسی، دموکراسی، مبارزه‌ی مسالمت آمیز برای اشغال کرسیهای پارلمانی و بالاخره مبارزه‌ی مسلحانه استفاده میکند. معذک همهی این وسائل در آخرین تحلیل تابع وظیفه‌ی تدارک و اجرای انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب پرولتاریائی سوسیالیستی عالیترین مرحله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا، وسیله‌ی منحصر بفرد و قاطع نابودی سرما به داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست.

ج- مبارزه ای ایدئولوژیک - برای جنبش انقلابی پرولتاریا، مبارزه ای ایدئولوژیک، یعنی مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی، ایدئولوژی مطلق در جامعه سرمایه داری و بخاطر پیروزی ایدئولوژی پرولتاریائی سوسیالیستی، اهمیت فراوانی دارد.

تکامل سرمایه داری ناگزیر مستلزم اتحاد و تشکل پرولتاریاست. معذک پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه داری نه تنها باید همپایه طبقه تشکیل شود بلکه باید بمنافع طبقاتی خود، به وظیفه شکر فانی خود آگاهی یابد. برای اینست که پرولتاریا به تئوری انقلابی نیازمند است. خود پرولتاریا بعزت نداشتن وقت و فرصت، نداشتن وسائل و کمی آموزش قادر نیست چنین تئوری را ایجاد کند. این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که بسوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید. این تئوری انقلابی جدی همان مارکسیسم - لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا - مارکس و انگلس و لنین - آنرا ایجاد کردند. ولی باند وین تئوری مترقی انقلابی وظیفه پایان نمی پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری باید آنرا در افکار کارگران رسوخ داد. بنابراین مبارزه ای ایدئولوژیک مبارزه علیه جریان خود رو در جنبش کارگری نیز هست، مبارزه بخاطر اینکه توده های وسیع پرولتاریائی ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را فراگیرند. مبارزه ای ایدئولوژیک نیز مانند مبارزه ای اقتصادی بخودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرنگونی سلطه بورژوازی و برقراری سلطه پرولتاریاست (۱۹، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۴۱، ۹۲)

۱۰- اقتصاد سیاسی (Economie politique)

اقتصاد سیاسی عبارتست از علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلفی تکامل جامعه انسانی.

از همان دوران بردگی که اقتصاد سیاسی همپایه يك دانش عملی بظهور پیوست ماهیت طبقاتی آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکمه از آن برای توجیه ایدئولوژیک حق بردن داران بد داشتن و استثمار بردگان استفاده کردند. بتدریج بارشده جامعه و مناسبات اجتماعی و اقتصادی اهمیت علم اقتصاد نیز بیشتر میشود.

اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی طی جریان تکامل شیوهی تولید سرمایه داری پدید میآید که نمایندگان برجسته آن نظیر آدم اسمیت و "دیوید ریکاردو" گامهای مهمی در راه درک قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه داری را شالوده ریزی کرد. ولی این مکتب البته نظام سرمایه داری را بدون نقص و جاودانی میانگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه تکاملش بسا فتودالیم مبارزه میکرد و نقش مترقی داشت. اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب در انگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در این دوران طی مبارزه خود با مادی قرون وسطائی و فتودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه داری و احاطه مقررات فتودالی رادرجات اقتصادی طلب میکردند و از اینراه میخواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی و بعبارت امروزی یعنی بودن این قوانین را اثبات کنند و بهمین جهت هم بتجزیه و تحلیل شیوهی تولید سرمایه داری و قوانین درونی آن پرداختند. آنها اساس تئوری ارزش برپایه کار را تدوین کرده و بر این اساس مقولاتی نظیر بهره مالکانه و ربح و سود را توضیح میدادند. ریکاردو و حتی

در این تجزیه و تحلیل بوجود تناقض بین دستمزدها و سود پی برد که خود اساسی برای درک تضاد بین سرمایه داری و پرولتاریا بشمار میرود. در باره اهمیت این مکتب باید گفت که یکی از منابع سه گانه مارکسیسم راهمین تئوری تشکیل میده که بنحوی انتقادی و خلاق از جانب مارکس مورد استفاده قرار گرفت و در ضمن نقائص و محدودیتهای طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اینک توضیحاتی در باره اقتصاد سیاسی خرد و بورژوازی: این مکتبی در اقتصاد سیاسی است که معرف منافع خرد و بورژوازی و سایر گروههای دارای وضع میانه بین بورژوازی و پرولتاریاست. این مکتب در آغاز قرن نوزدهم و همزمان با تشدید روشکستگی و خانه خرابی تولید کنندگان کوچک بظهور پیوست. سیموندی (Sismondi) در سوئیس و پرود و ن (Proudhon) در فرانسه و گری (Gray) در انگلستان معروفترین نمایندگان این مکتب هستند. آنها توانستند برخی از تضادهای سرمایه داری را برملا کنند و تولید بزرگ سرمایه داری را از موضع خرد و بورژوازی مورد انتقاد قرار دهند. عنصر مثبت در این مکتب همین انتقاد و پی بردن به برخی تضادهای اقتصاد سرمایه داریست. مطالبی مربوط به روشکستگی تولید کنندگان کوچک و هرج و مرج در تولید، اجتناب ناپذیری بحرانها توسط این مکتب بررسی شده است ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه داری و راههای تکامل آتی آنرا نمیدانند. پیشنهاد های آنان برخی تخیلی و غیر علمی و بسرخیز ارتجاعی و مغایر با روح تکامل جامعه بود. در زمان حاضر بازماندگان این مکتب در کشورهای امریکایستی پیدایش و تکامل انحصارهای بزرگ را نتیجهی تکامل عینی و ناگزیر جامعهی سرمایه داری میدانند و منکر آنند که دولت در حقیقت آلت و وسیله ای در دست سرمایه های انحصاریست و از آنجهت که پنداری واهی را در باره دولت و ماهیت آن تبلیغ میکنند نقشی منفی بازی میکنند و در برخی از کشورهای در حال رشد، اقتصاد دانان طرفدار این مکتب در بسیاری موارد در نهضت دموکراتیک عمومی و ضد امریکایستی شرکت میکنند و بسا سلسله امریکایستها مخالفت و لی نمیتوانند افق روشن و راه صحیحی در مقابل جامعهی خود و رشد اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند.

در باره اقتصاد سیاسی مارکسیستی بطور خلاصه باید گفت که پیدایش آن وابسته بظهور پرولتاریا بمشابه یک نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالیقدر جنبش کارگری در نیمه دوم قرن نوزدهم، شیوهی تولیدی سرمایه داری را همه جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار دادند و باین بهره گیری از عناصر علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی اقتصاد سیاسی پرولتری را بمشابه یک علم تمام عیار تبدیل نمودند که خود هم اکنون بخش مهمی از اجزای متشکله تئوری عمومی مارکسیسم - لنینیسم بشمار میرود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسائل اساسی اقتصادی را توضیح میدهد و مرتباً غنی تر میشود. این مکتب مناسبات بین انطباق و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی و تولیدی را روشن میسازد و روابط تولیدی را در مجموعه روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی می شمارد و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن یک نظام اجتماعی بجای نظام اجتماعی دیگر را کشف کرده و توضیح میدهد. علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی دینی پیدایش، تکامل و نابودی اجتناب ناپذیر شیوهی تولیدی سرمایه داری را علماً ثابت کند.

از آنجا که نظام اقتصادی شالوده و پایه ایست که بر آن مجموعهی روحانی سیاسی قرار دارد،

مارکس توجه ویژه ای بمطالعه و کشف قوانین عینی واقعا در اقتصاد سرمایه داری معطوف داشت. کتاب "کاپیتال" یا سرمایه اثر مارکس باین تجزیه و تحلیل اختصاص دارد و در آن راز استثمار سرمایه داری و مناسبات اقتصادی بین کار سرمایه، تضاد طبقاتی در این جامعه و چگونگی تبدیل انقلابی آن بجامعه سوسیالیستی بیان میگردد. شالوده ای اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه - داری را بر ملامی سازد. رسالت تاریخی طبقه کارگر، نقش رهبری کننده ای وی در سرنگونی سرمایه داری و در امر ساختمان سوسیالیسم بر شالوده ای همین تئوری بنا شده است. علم اقتصاد مارکسیستی باین ترتیب اسلحهی نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و کارگری است. کشف قوانین آخرین مرحلهی سرمایه داری یعنی امپریالیسم و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشانترین وجهی توسط لنین صورت گرفت. نیروی حیاتی علم اقتصاد مارکسیستی در رابطه خلل ناپذیرش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائمی تکامل پاینده وی نهفته است. این علم بوسیلهی تعمیم دائمی تجربهی تکامل اقتصاد سرمایه داری و مبارز طبقاتی پرولتاریا و نهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتبا غنی تر میشود.

(۷۳، ۹۶)

۱۱- الیکارشی (Oligarchie)

لغت الیکارشی در اغلب زبانهای اروپائی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج الیکارشی عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروهی گروهبی معدودی از ثروتمندان، استثمارگران و صاحبان نفوذ و بنابراین یکی از اشکال حکومتی در نظامهای استثمارپرست. چنین شکل حکومتی در دورانهای مختلف اقتصادی واجتماعی (برده داری و فئودالیت و سرمایه داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مشرقی افراد معدود ولی زورمند و مقتدر همی اهرمها را بدست خود گرفته و برتودهی عظیم مردم حکمروائی میکردند. اینست مفهوم عمومی الیکارشی. این واژه از لغت یونانی اولیکارکیا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان بمعنای حکومت عدله ای قلیل بوده است، عدله ای که قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه را تشکیل میدادند و بهمین جهت هم از لغت الیکارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه و پاهیت حاکمه یا گروهی، معدود از نظر عدله، ولی مقتدر از نظر نفوذ و ثروت، نیز مستفاد میشود.

در اقتصاد و اشار سیاسی واجتماعی عبارت الیکارشی طالی نیز بسیار رایج است. الیکارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی از سرمایه داران بزرگ مالی که عملا مالک انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دستهای خود نظارت بر شاخه های اساسی اقتصاد را متمرکز ساخته اند. بنابراین عبارت الیکارشی مالی مربوط بمرحلهی امپریالیسم، بالاترین مرحلهی رشد سرمایه داری، است. الیکارشی مالی، یعنی تسلط اقتصادی وسیعی مشرقی سرمایه دار بزرگ، در عصر امپریالیسم پیدا میشود هنگامیکه عدله کی از انحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط را در همی شاخه های اقتصاد سرمایه داری احراز میکنند و در نتیجهی آمیختگی سرمایهی صنعتی انحصاری و سرمایهی بانکی انحصاری آنچه را که "سرمایهی مالی" مینامیم بوجود میاید.

اینست مفهوم الیگارش‌مالی. بعنوان نمونه در ایالات متحده‌ی آمریکا یک گروه معدود از انحصارات بسیار قدرتمند مالی نظیر مورگان دُپین و روگنر بر سر اقتصاد و سیاست کشور حکمروایی دارند. در خود آمریکا این افراد به ۶۰ خانواد هی بزرگ معروفند اگرچه از نه گروه تجاوز نمیکنند. اینها تمام رشته‌های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و موسسات و مطبوعات و سایر وسائل تبلیغاتی و دستگاه دولتی و دانشگاهها و مؤسسات فنی و غیره و غیره را در دست گرفته‌اند. خانواد هی مورگان ۱۲ مؤسسه‌ی عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، نظامی، باثروتی بیش از ۵۰ میلیارد دلار، خانواد هی روگنر نه مؤسسه‌ی بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه‌ی ۴۰ میلیارد دلار، خانواد هی دِوین صنایع شیمیائی و تومپیل سازی، خانواد هی ملون صنایع آلومینیوم، خانواد هی فورد صنایع اتومبیل سازان تحت نظارت کامل دارند. در فرانسه این الیگارش‌یه ۲۰۰ خانواد ه معروف است که سرمایه‌های انحصاری، بانکها و صنایع را در اقتصاد فرانسه در دست دارند. روتشیلد، ویدل، شنایدر، داسو، ماله از مهمترین خانواد ه‌های الیگارش‌مالی در فرانسه هستند. الیگارش‌مالی برای استقرار سیادت خود از وسایل و اشکال متنوع استفاده میکند، دهها صد هها مؤسسه و شعبه‌ی بزرگ و شرکت بانامهای مختلف تأسیس میکند، با شرکت در مسایر مؤسسات و داشتن سهام بر آنها نظارت میکند، نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز میگستراند. الیگارش‌مالی نه فقط از این طرق سودهای گزاف بدست میآورد و از صنایع جنگی استفاده‌های کلان میرد و دستگاه دولتی و تبلیغاتی و عملیاتی را زیر سیادت خویش میکند بلکه حاکم و الهام بخش سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها شده و حتی آنها را نیز در اجرای سیاست اجتماعی و تجارکارانه‌ی امپریالیستی و نواسته‌ماری تعیین میکند. در حقیقت بر اثر تسلط الیگارش‌مالی آزادبهای دموکراتیک بورژوازی نیز منکوب میشود و نهی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه حاکمه بوجود میآورد که آنرا "پلوتوکراسی" (Plutocratie) مینامند. باینجهت است که از دیکتاتوری الیگارش‌مالی سخن میگوئیم زیرا نهاد رهمه‌ی شئون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعال مآیند است.

(۱۲)

۱۲- امپریالیسم (Impérialisme)

امپریالیسم عالیتین و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داریست. این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر آغاز میشود. تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه‌ی آن توسط ولادیمیر ایلیچ لنین صورت گرفت. وی پنج وجه مشخصه‌ی اساسی زیرین را برای امپریالیسم توصیف نمود:

- ۱- تمرکز و تراکم تولید و سرمایه‌ی موجب ایجاد انحصارها (مونوپولها) شد. انحصارها در این مرحله نقش قاطع را در حیات اقتصادی بازی میکنند؛
- ۲- امتزاج و ترکیب سرمایه‌ی بانکی و سرمایه‌ی صنعتی به پیدایش سرمایه‌ی مالی و الیگارش‌مالی منجر گردید؛
- ۳- صدور سرمایه‌ی بجای صدور کالا اهمیت ویژه‌ای کسب میکند؛
- ۴- ایجاد اتحادیه‌ها و کنسرنهای انحصاری سرمایه‌داران. این اتحادیه‌ها بصورت

کارتلها، تراستها و کنسرسیومها جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم میکنند؛
 ۵- پایان تقسیم منطقه ای سرزمینهای جهان بین بزرگترین و ثروتمندترین دول سرمایه داری
 و آغاز تجدید تقسیم آنها.

اساس اقتصادی وخصلت ویژهی امپریالیسم عبارتست از تسلط انحصارها، انحصارها در رشته های مختلف کاملاً و همه جانبه اقتصاد و سیاست بزرگترین کشورهای سرمایه داری را درحیطه ی اقتدار و زیر سیطره ی خود میگیرند و رقابت آزاد از بین میرود. سلطه ی انحصارها درحیات اقتصادی با نفوذ و قدرت روزافزون آنها در زمینه ی سیاسی همراه است که دستگاه دولتی را زیر فرمان خود میکشند و تحت الشعاع منافع خود میسازند. در این مرحله ی سرمایه داری، انحصارها امپراطوران قدر قدرتی در همی شتون هستند. خود لغت امپریالیسم نیز از ریشه ی لاتینی امپریو (Imperiu) بمعنای امپراطوری مشتق میشود. در این مرحله اشاعه ی کم و بیش دوران سرمایه داری در سراسر کره ی زمین جای خود را بتکامل جهشی و فلاکت آور داد. این امر موجب شدت و حدت بهیابقی کلیه ی تضاد های سرمایه داری یعنی تضاد های اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و ملی گردید. مبارزه ی دول امپریالیستی بر سر بازار فروش و عرصه های سرمایه گذاری و بدست آوردن مواد خام و نیروی کار را رزان و احراز تسلط جهانی، حدت بهیابقیه ای یافت که در دوران تسلط بلامنازع امپریالیسم امپریالیسم ناگزیر کار را بجنگهای ویرانی آور میکشاند.

امپریالیسم در عین حال مرحله ی تلاش سرمایه داری، مرحله ی پوسیدگی و احتضار آنست. امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله، در مجموع سیستم جهانی سرمایه داری، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا نضج پیدا میکند. تضاد بین کار و سرمایه تضاد بین دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دول امپریالیستی هر چه بیشتر شدت پدید ترمیشود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضاد های سه گانه میگردد. واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم بمعنای رکود و جمود مطلق سرمایه داری نیست. لکن منتهیست:

* اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تعادل بتلاشی و پوسیدگی مفایر با رشد سریع سرمایه دار است.*

تضاد های امپریالیسم موجب تسریع پروسه ی تجدید سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی گردیده است. این شکل در حالیکه سلطه ی انحصارها را بر زندگی مردم تقویت میکند نیروی انحصارها را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد میسازد تا حد اکثر سود برای بهره یازی تأمین شود و نظام سرمایه داری حفظ گردد. ولی نه این شکل، نه نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور و نه انتگراسیون (یعنی درهم آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمانهای جدید مافوق ملی، سیاسی و اقتصادی بمنظور پیوستگی دول و انحصارات سرمایه داری) نمیتواند پایه های پوسیده ی سرمایه داری را نجات دهد. رشد تولید در برخی کشورهای سرمایه داری هرگز نتوانسته است جلوی حدت یافتن تضاد های ملی و بین المللی سرمایه داری را بگیرد.

در حالیکه سود و مافوق سود انحصارها افزایش مییابد، اتوماسیون (استفاده از مسائل خودکار در تولید) در شرایط سرمایه داری مصائب جدیدی برای زحمتکشان بیامیآورد.

سلطه انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زبان وارد میسازد. واقعیات همچو بودن تئوهای نظیر "سرما به داری خلقی" و "دولت بهر روزی همگانی" را ثابت کرده است. سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) شیوه های امپریالیسم و راه مقابله با آنرا چنین تحلیل میکند:

"بورژوازی انحصارگر همه جا میکوشد این پندار موهوم را ایجاد کند که گو پایه همی خواسته های زحمتکشان بدون تحول انقلابی نظام موجود میتوان دسترس یافت. سرما به داری بقصد استتار ماهیت استثمارگر و تجاوزگرانه ی خویش به اشاعی انواع نظریات آرا پیشگرانه از قبیل "سرما به داری خلقی"، "دولت بهر روزی عمومی"، "جامعه ی فراوانی" و غیره توسل میجوید. جنبش انقلابی کارگری این نظریات در رویشان را افشا نموده علیه آنها با قاطعیت مبارزه میکند و بدینسان بحران ایدئولوژیک امپریالیسم را عمیقتر میسازد. توده های مردم همواره بیشتر از ایدئولوژی امپریالیستی روی بر میگردد اند."

وجدان بشریت و خرد وی نمیتواند با بزهدکارهای امپریالیسم آشتی کند. گناده و جنگ جهانی که در آنها ده ها میلیون انسان به هلاکت رسیدند، بر عهدی امپریالیسم است. امپریالیسم ماشین جنگی بهیچاقه ای ساخته که منابع عظیم انسانی و مادی را میبلعد، با تازاندن مسابقات تسلیحاتی برای ده ها سال آینده برنامه های تولید تسلیحات تهنی را تدوین میکند، حامل خطر جنگ جهانی هسته ایست که در صورت انفجار، در آتش آن صد ها میلیون انسان نابود و کشورهای بکلی منهدم خواهند شد.

فاشیسم، این رژیم تروریستی و اردوگاههای مرگ، مولود امپریالیسم بود. امپریالیسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادیهای دموکراتیک یورش میبرد، شایستگی انسان را لگد مال میکند، نژاد پرستی میپرواند.

امپریالیسم مسئول محرومیتها و مصائب صد ها میلیون انسان است، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده های عظیمی در کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین مجبورند در شرایط فقر، بیماری، بیموادی، مناسبات اجتماعی عهد عقبی زیست کنند و خلقهای کاملی به مرگ تدریجی و نابودی محکوم شوند.

سیر تکامل اجتماعی نشان میدهد که امپریالیسم با منافع جهانی زحمتکشان پدی و فکری، افسار اجتماعی گوناگون، ملتها و کشورهای تصادم می یابد. علیه امپریالیسم توده های همواره عظیمتر و جنبشهای اجتماعی، خلقهای یکجا بهارزه برمیخیزد برای پایان دادن به اعمال جنایتکارانه ی امپریالیسم که میتواند بهلاهای بازهم سنگین تری بر سر بشریت فرود آورد، میبایست طبقه ی کارگر، نیروهای دموکراتیک و انقلابی، خلقها متحد شوند و مشترکاً بهارزه ببردازند. لگام زدن بر متجاوزان و رها کردن بشریت از جنگ امپریالیسم - رسالتی است بر عهدی طبقه کارگر و تمام نیروهای ضد امپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم می رزمند."

اضمحلال انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان همزمان انجام نمیکرد. ناموزنی تکامل اقتصاد

و سیاسی کشورهای سرمایه داری در دوران امپریالیسم موجب میشود که انقلاب در کشورهای مختلف در زمانهای مختلف صورت گیرد. باز هم لنین بود که تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط داد و تعالیم مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم نخست در یک یا در چند کشور سرمایه داری مجزای آن زمان نبود. انقلاب کبیرا سوسیالیستی اکتبر بمنزله اثبات عملی این تئوری بود مچنان نبودی سرمایه داری انحصاری و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی مدت زمان تاریخی طولانی را در برمیگیرد که طی آن دو سیستم همزمان وجود خواهند داشت. عصر مادوران این گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است. این پروسه که از انقلاب کبیرا کتباً آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی انجامید همچنان ادامه دارد.

اینک بزرگترین دولت امپریالیستی جهان امپریالیسم امریکا است. این تکامل یافته ترین کشور صنعتی سرمایه داری دارای نابینجارتترین اقتصاد نظامی شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است. امپریالیسم امریکا بیش از کلهی کشورهای سرمایه داری دیگر ثروت کشور-های آسیا و امریکای لاتین و افریقا را مبرها بد و با سیاست توطئه کودتا سازی، پیمانهای نظامی، کمک و قرضه، مسابقه تسلیحاتی، مداخله نظامی، گانگستریسم سیاسی و غیره سعی میکند دول دیگر را مطیع خویش سازد و حق حاکمیت سایر دول رشد یافتهی سرمایه داری را نقض کند. امپریالیسم امریکا اینک بزرگترین استثمارگر بین المللی، تنگنا عدهی ارتجاع جهانی و زاندارم بین المللی است.

خلقه هر روز مصمانه تر بمبارزه علیه امپریالیسم برمیخیزند. اتحاد واشتراك عمل نیروی عده ضد امپریالیستی معاصر یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت‌های آزاد یخش ملی، و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری وشقیه پیروزی در این نبرد است.
(۱۱، ۱۹، ۶۲، ۶۳، ۷۹، ۹۹)

۱۳- امتیاز (Concession)

در نظام سرمایه داری امتیاز عبارتست از دادن حق بمسرمایه داران یا انحصارات سرمایه داری برای بهره برداری ضمن شرایط معینی از برخی موسسات، زمینها، ثروت‌های طبیعی، معادن، دریاها و سایر امورات اقتصادی. این ثروتها، موسسات و امورات اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداریهاست که بوسیله امتیاز در اختیار سرمایه داران اخلی یا خارجی گذاشته میشود. سرمایه داران و انحصارات سرمایه داری از این امتیازها برای بدست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بهرحانه از کارگران محلی برای سیادت سیاسی در کشور استفاده میکنند. در مرحلهی امپریالیستی کسب امتیازات در کشورهای وابسته رواج فراوانی می‌یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنهاکو و امتیازهای نفت و هم اکنون طرح دادن امتیاز بهره برداری از اراضی زیرسدها به سرمایه داران غریب و ایجاد موسسات کشت و صنعت یا امتیازات مربوط به استفاده از منابع دریایی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب از اینگونه است.

یاهج و مرج طلبی يك جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه‌ی کارگر و همه‌زحمت-کشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه‌ی خرد و بورژوازی و از نظر سیاسی ارتجاعی است زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه‌ی یونانی آنارخیا مشتق است که بمعنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیستها ضرورت وجود دولت و منجمله دولت پرولتاری را در هرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آنرا نمی‌بینند. در جنبش انقلابی، طرفداران آنارشیسم با رهبری نهضت از جناح حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند. آنها بی‌پایانی اینک شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول میکنند، و در مقابل، اقدام جمعی و مبارزه‌ی طبقاتی و نهضت اجتماعی را هیچ نمی‌گیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیسم عملاً مانع مبارزه‌ی مردم و گسترش و اتحاد آن میشود، طبقه‌ی کارگر را از انجام رسالت تاریخی خودش باز میدارد، نفاق و پراکندگی را بجای تشکل و همبستگی میگذارد. آنارشیسم بنابینه يك جریان سیاسی ۱۰۰-۱۳۰ سال قبل در اروپا وجود آمد و بلندین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (Stirner)، پودین، و باکونین (Bakunin) داشت. مارکس و انگلس بنیان گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه‌ی کارگر، مبارزه‌ی طولانی و سختی را با نامایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین مینویسد:

"آنارشیستها طبقه‌ی کارگر را تابع سرمایه داری میکنند و جز جملات کلی علیه استثمار بدون درک ریشه و علت آن چیزی نمی‌گویند و بمبارزه‌ی طبقاتی ایمان ندارند."

منجمله در دوره‌ی مبارزه علیه آنارشیسم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه‌ی های آنارشیستی بسوی پوز در میان اقشار خرد و بورژوازی شهرود و و قشر عقب ماندگی طبقه‌ی کارگر زیاد تراست، اگر چه با گسترش تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و با تجربه‌ی ساختمان سوسیالیسم از این خطر بمیزان زیادی کاسته شده است. با اینحال احزاب کمونیست بخصوص در کشورهای کمپس طبقه‌ی کارگر دارای قدرت زیاد نیست یادرد دوران نخستین رشد سرمایه داریست و بسا شرایط اجتماعی و سلطه‌ی تفکر خرد و بورژوازی برای نفوذ اندیشه‌ی و آلیم (پامنش فردی) آماده است باید توجه این خطر و عقیم ساختن آن باشند.

(۱۵، ۱۶، ۲۴، ۴۳، ۴۷، ۹۲)

۱۵ - اند یهود و آلیم (Individualisme)

این لغت از ریشه‌ی اند یهود گرفته شده که در بسیاری از زبانهای اروپایی بمعنای فرد یا شخص است. به همین جهت اند یهود و آلیم را "منش فردی" یا "اصالت فرد" ترجمه کرده اند. اند یهود و آلیم از مختصات ایدئولوژی و روحیه‌ی خرد و بورژوازی است و در نتیجه، کلیه‌ی انواع روحیاتیکه در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می یابند ظاهر میگردد و معنای آن بطور خلاصه یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت بر ای

فرد نه برای جمع، شعاراند یهود و آلیستها چنین است: «اول فرد و سپس جمع». انواع فلسفه های معاصر سرمایه داری که مسئلهی اساسی فلسفه و جامعه شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور میکنند و تازه آن "فرد انسانی" را نیز بشکل مطلق، همیشه یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر میگیرند (مانند آگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئوگوسپت و پرسونالیسم و غیره)، همگی بر پایهی فلسفهی اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشستی خرد و بورژوازی نیز مظهراند یهود و آلیسم افراطی خورد و بورژوازی است. اند یهود و آلیسم پایهی فلسفی سرمایه داریست و بر این پایه سود جوئی و خود پستی توجه میگردد. برعکس "اصالت جمع" یا "منش جمعی" تئوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است و حفظ و تکامل شخصیت فرد و رهائی او از یوغ ستمهای اجتماعی فقط و فقط برهائی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه ای که در آن افراد با حقوق برابر و بشکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی، جمعی میکوشند میتواند یک جامعهی واقعی انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. بدین اچا د یک مالکیت اجتماعی و یک جامعهی سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگسانی جامعه با روح جمعی بوجود نمی آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و ستگری نمیشود.

سوسیالیسم میتواند آنچنان شرایطی بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمی برآورد شدن خواستهای فرد، چنانکه در سرمایه داری پدید میشود، سرکوب منافع جمع نباشد.

از این پایهی فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع) دو نوع روحیه و دو نوع طرز تفکر ناشی میشود. از اصالت فرد روحیهی خود پستدانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیات میسازد و از اصالت جمع روحیهی انقلابی همبستگی و تعاون و طرز تفکر اصولی و عینی که واقعیت عینی، مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواستهای ذهنی مقدم میسازد.

رذیلهی روحیه و طرز تفکر و شیوهی عمل اند یهود و آلیستی در حزب طبقه کارگر در جامعه های عقب مانده موجب تبدیل مبارزات خلاق اصولی به مبارزات گروهی و ذهنی میگردد. باید تا این شیوهی فکر و طرز عمل پیوسته و بموقع مبارزه شود.

(۷۱)

۱۶- انترناسیونال اول، دوم و سوم

واژهی انترناسیونال بمعنای بین المللی بآن سازمانهای جهانی کارگری اطلاق گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر در دوره های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد. الهام بخش تشکیل آن آموزش مارکسیسم و اساس همبستگی بین المللی کارگران و زحمت- کشان کشورهای مختلف گیتی بود.

نخستین جامعهی بین المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد در سال ۱۸۶۴ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه گذاری شد. مدتها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه میکردند و تا سپس انترناسیونال به نام سازمان بین المللی پرولتاریا اثری این مبارزه، و پیروزی تعالیم مارکسیستی در

جنبش کارگری يك قرن پیش بود. بر اثر رشد سرمایه داری در نیمه دوم قرن نوزدهم و اعتلاي نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نهضتها در مقیاس جهانی، تشکیل سازمان بین المللی کارگران بیک ضرورت تاریخی مبدل شده بود. انترناسیونال اول ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در لندن تأسیس شد. اعلامیه تشکیل آنرا مارکس نوشته است. این سند به برنامهی پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد، و در آن وظیفهی پرولتاریا: سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه سیاسی تعریف شده بود. احزاب کارگری در آن زمان به شکل شعب این سازمان بین المللی در کشورهای مختلف تأسیس یافتند. در کمتر از دو سال ۲۵ سازمان از این قبیل، در تقریباً تمام کشورهای اروپا و در سایر قاره ها، تشکیل شد. مارکس در تمام مدت موجودیت انترناسیونال اول عضو شورای عمومی آن بود، و همراه با انگلس و سایر طرفداران سوسیالیسم علمی عقاید خرد و بهرژوایی در جنبش کارگری بشدت مبارزه کرد. چاپ کتاب سرمایه (کاپیتال) در سال ۱۸۶۷ و سیلهی بسیار مهم ترتیب سازمانهای کارگری در روح مارکسیسم و بهرژوی سوسیالیسم علمی بود. مهمترین کنگره های انترناسیونال اول در این مرحله از سال ۱۸۶۶، هر سال یکبار، به ترتیب در شهر ژنو، لوزان و بروکسل و بسازل تشکیل شد. در مرحله بعدی، مبارزه داخلی انترناسیونال اول علیه آنارشیزم جریان یافت که در اسپانیا و ایالتها طرفدارانی داشت. مارکس و طرفدارانش ماهیت ضد پرولتری و فعالیتهای سازمان شکنانهی آنارشیزم را فاش کرد و بهرژوی سوسیالیسم علمی را تأمین نمود.

بهنگام اعلام کون پاريس، انترناسیونال اول فعالیت درخشانی انجام داد و از مبارزهی قهرمانانهی کارگران پاريس پشتیبانی کرد و پس از شکست آن، فعالیتهای پدافندیه ای را علیه ترور خونین بهرژوایی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کون پاريس در همه کشورهای فشار و تضییق علیه انترناسیونال اول شدت بهسابقه ای یافت. عناصر مردد و متزلزل کناره گیری کردند و بتدریج ادامهی فعالیت مرکز کار انترناسیونال اول در اروپا غیر ممکن شد. باین جهت در کنگره ی لاهه در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد این مرکز به نیورک منتقل شود. انترناسیونال چهار سال بعد طی کنفرانس فیلا دلفیا رسماً منحل گشت.

انترناسیونال دوم بهشابه جامعهی بین المللی احزاب سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ طی کنگره ای منعقد در پاريس تأسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه ی کشورهای اروپا و ایالات متحد ای امریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریک انگلس رهبری میشد و برشالودیهی تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوم به پیش اندیشه های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمک شایسته ای کرد و این احزاب بتدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس بتدریج رهبری انترناسیونال دوم بدست اپروتونیست ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه ها و اسلوب بهرژوایی در داخل جنبش کارگری شدند. رشد کمی انترناسیونال دوم همسطح بار شد کفهی آن نبود و از میزان آگاهی سیاسی روش انقلابی آن بتدریج کاسته شد. ولی در داخل آن برخی احزاب یا شعباتی از احزاب نظیر حزب بلشویکهای روسیه بتعالیم انقلابی مارکسیسم وفادار ماندند و بشدت علیه روش تسلیم طلبانه و تجدید نظر طلبانه و رفورمیستی رهبران اپروتونیست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه

يك جناح چپ انقلابی در داخل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثر رهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ آشکارا بر سر اشیب مواضع بورژوازی کشورهای خود در غلطیدند. اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کارگری را بکلی ترك کرد. پس از آن موقع در داخل انترناسیونال دوم سه جریان ایجاد گشت. يك جناح راست یا سوسیال شوینست ها، دیگری جناح میانه رو و سومی انترناسیونالیست ها یا جناح چپ. این جناح انقلابی بلشویکهای روسیه بر رهبری لنین، انقلابیون آلمان بر رهبری کارل لیبکنشت و حزب سوسیالیست چپ بلغارستان ر غیره را در بر میگرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیدرهای رفرمیست که تصمیمات صریح کنگره های این سازمان را علناً زیر پا گذاشتند بتدریج در داخل احزاب کارگری موجب شدت مبارزه و تشکل گروههای انقلابی و مارکسیستی واقعی شد. در سال ۱۹۱۵ در تسهر والد در سوئیس اتحادیه سوسیالیست های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آنرا ولاد پیر اولیچ لنین به عهده داشت. انقلاب سوسیالیستی اکثر در سال ۱۹۱۷ به روزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم و گام مهمی در راه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت که طبق سنسنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدائی کامل از انترناسیونال رفرمیستی دوم، این احزاب احزاب کمونیست نام گرفتند.

انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمینترن نیز معروف است از این احزاب انقلابی تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ به مالیت خود که نقطه تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد. انترناسیونال کمونیستی سازمان انقلابی بین المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود. نخستین کنگره آن در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروههای کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد برای اولین بار در آن احزاب انقلابی کشورهای شرقی و آسیائی نیز شرکت جستند. قبل از آن، جلسهای مشاوره ای بر رهبری لنین در ماه ژانویه همان سال با شرکت ۸ حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمانهای کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان طبقه کارگر را به مبارزه جدی و بدست گرفتن قدرت حکومتی فراخواند. نهضت انقلابی مارکسیستی بسرعت در اروپا و آسیا و امریکا ریشه دوانید و وسعت یافت. احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورها تأسیس یافت. در این مرحله نهضت کارگری را، هم جریان میانه رو که تحت این عنوان مسدافع امپریونیسم بود تهدید میکرد، و هم بیماری چپ روی و سکتاریسم که در احزاب جوان هدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه باصطلاح چپ روها که با شرکت کمونیستها در پارلمان و درسندیکاها تحت رهبری رفرمیستها مخالفت کرده و در عمل وسایل مختلف مبارزه انقلابی حزب کمونیست را از وی میگرفتند ایفا نمود. انتشار کتاب معروف لنین "بیماری کودکانی چپ روی در کمونیسم" درآماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه اول را داشت. کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلفهای کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیستها را روشن کرد. در زمان تشکیل کنگره هفتم کمینترن که توجه خاصی به مبارزه علیه فاشیسم نمود در جهان ۷۶ حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب از آن علنی بودند و بقیه ۵۴ حزب در شرایط غیر علنی فعالیت میکردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام

احزاب کونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده نهضت‌های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کونیست بیش از پیش غامض و پیچیده و شرایط پیکارگوناگون و متفاوت گشت. احزاب کونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با آید بدگی و مهارت مبارزه زحمتکشان کشور خود را رهبری میکردند. در این شرایط باقی ماندن یک مرکز واحد رهبری بار شد نهضت کونیستی مفایر بود و دخالت‌های سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضری به بار می‌آورد. در سال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کونیستی بتصویب اکثریت مطلق احزاب کونیست رسید. نقش تاریخی کمترین تقویت و تحکیم رابطه و همستگی بین زحمتکشان، آید بدگی کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی احزاب کونیست بود.

این بود تاریخچه ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال. هم اکنون اجرای اصول انترناسیونال لیسم پرولتاری و همستگی بین المللی زحمتکشان از مهمترین اصول روابط بین احزاب کونیست و کارگرمست که هر یک مستقلا و با شناخت جامعه خود تعالیم عمومی مارکسیسم - لنینیسم را در کشورهای خود بکار می‌بندند و ضمناً از اشکال مختلف نظیر تما سهای مشاوره های دو جانبه و چند جانبه، کنفره های احزاب مختلف، همکاریهای شخصی، ارکان مطبوعاتی و اطلاعاتی و تئوریک مشترک، و تشکیل کنفرانسهای منطقه ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاوره جهانی استفاده کرده به تبادل نظر پرداخته پیرامون تعیین شی عمومی به بحث و بررسی می‌مهرد ازند.

در سند اصلی کنفرانس بین المللی احزاب برادر (۱۹۶۹) گفته میشود :

" بنیاد مناسبات متقابل بین احزاب برادر عبارتست از اصول انترناسیونال لیسم پرولتاری، همستگی و کمک متقابل، احترام باستقلال و برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر. رعایت دقیق این اصول شرط ضروری رشد همکاری رفیقانه ای احزاب برادر و تحکیم وحدت جنبش کونیستی است. تمام احزاب دارای حقوق برابرند. در حال حاضر که یک مرکز رهبری در جنبش کونیستی وجود ندارد اهمیت تلفیق د او طبقاتی عمل آنها بخاطر اجرای موفقیت آمیز وظایف آنها بویژه افزایش می‌یابد."

این اصول و آن اشکال همکاری، امکانات لازم را برای یگانگی کوششهای احزاب کونیست و کارگری در راه آماجهای مشترک آنها فراهم میسازد.

واژه انترناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و آن نام سرود انقلابی کارگران و همه ی کونیستهای جهانست. سراینده ی اشعار آن اوزن پوتیه (Eugène Potier) و سازنده ی آهنگ پی بردگی تر (Pierre Degeyter) هستند. اوزن پوتیه کارگری شاعر بود و در کمون پاریس شرکت داشت. اشعار او همیشه زیانزد محافل انقلابی بود. پس از شکست کمون پاریس (۱۸۷۱) وی در سخت ترین شرایط پیگرد، باخوش بهی انقلابی شگفت انگیزی شعرجد بد خود را با مطلع "برخیز ای داغ نفرت خورده" و با عنوان "انترناسیونال" سرود. (ترجمه ی فارسی از ابوالقاسم لاهوتی است). پوتیه خود عضو انترناسیونال اول بود. طوسی سالهای دشوار تبعید و نتوانست اشعار خود را بچاپ برساند. مدتها بعد که جزوه ی اشعار او چاپ شد یک کارگرموسیقی دان موسوم به پی بردگی تر آهنگی برای این شعر ساخت. پس

از آن در همی نبرد ها و تظاهرات کارگری "انترناسیونال" بمثابة یکی از محبوبترین ترانه ها^۴ انقلابی به زحمتکشان رزمند ه شور و الهام می بخشید . از آن زمان این سرود مارش پیروزمندان^۵ خود را نخست در بلژیک و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد . خود بی پردگی تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم پازد همین سالگرد انقلاب کبیرا کثیر در میدان سرخ مسکو طنین مهیج و ظفرنمون "انترناسیونال" را بشنود - سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در صحنه نبرد ، در شور و التهاب تظاهرات خلقی ، ایمان کمونیستهارا به پیروزی جهان نو و کمونیم بیان میدارد .

(۱۴ ، ۱۷ ، ۴۴ ، ۵۲ ، ۵۴ ، ۶۰ ، ۸۶)

۱۷- انترناسیونالیسم پرولتری (Internationalisme prolétarien)

عبارتست از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین المللی کارگران و همی زحمتکشان . از نظر تاریخی اندیشه ی انترناسیونالیسم پرولتری برای نخستین بار توسط کارل مارکس و فردریک انگلس رهبران بزرگ طبقه ی کارگر پیش از یکصد سال قبل بیان و پایه ریزی شد . شعار مشهوری که اتحاد را در شهر خود مانیفست حزب کمونیست با عبارت " پرولتاریای سراسرجهت متحد شوید ! " نوشتند بیان سیاسی این اندیشه بود . پایه ی تئوریک این اندیشه ی مارکسمتی آنست که کارگران و زحمتکشان هرکشوری علیه بورژوازی بهره کش و برای دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان ، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم پیکار میکنند . در این حال کارگران و زحمتکشان همی کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانند ی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسر دنیاست . از همین جالزوم اتحاد و همبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همی ملیت ها و همه ی کشورها در مبارزه برای امر مشترک سر - نگونی سرمایه داری و بنای جامعه ی سوسیالیستی ناشی میگردد . سرمایه در مقیاس جهانی متحد است ، لذا کار نیز باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود .

محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یکصد سال اخیر بر اثر تکامل جامعه ی بشری و سیر تاریخ مرتباً غنی تر شده است . تا قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر مفهوم آن عبارت بود از همبستگی بین المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای برانداختن سرمایه داری و حکومت رساندن طبقه ی کارگر . پس از انقلاب اکثر سوسیالیستی و پیدایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان محتوی و اشکال بروز انترناسیونالیسم پرولتری غنی تر میشود و مفهوم آن فقط بهمان محتوی قدیمی ختم نشده بلکه عناصر مهم جدیدی را نیز در بر میگیرد . این عناصر عبارتند از :

- ۱- پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی ؛
- ۲- کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری ؛
- ۳- تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات با ملل متحد پد ه و جنبش آزاد پیخش ملی .

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته میشود " ملتی که بر ملل دیگر ستم روا دارد نمیتواند

آزاد باشد* . لنین این گفته را اصل اساسی انترناسیونالیسم نامیده است. تجسم کامل این اصل را در سیاست لنینی حکومت جوان شوروی در قبال ملل مختلف و اقلیتهای ملی ساکن روسیه بروشنی میتوان دید*

در عمل شعار معروف پرولترهای تمام کشورها متحد شوید با شعار "پرولترهای تمام کشورها ملل متحد شده متحد شوید" تکمیل گردید. پس از خاتمه ی جنگ دوم جهانی و ایجاد یک عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه ی مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دول را نیز در بر گرفت. مارکسیسم - لنینیسم وحدت خذل نا پذیر منافع ملی و بین المللی زحمتکشان جهانرا که بخاطر سوسیالیسم پیکار میکنند ثابت میکند، زیرا این مبارزه علیه سرمایه داری و امپریالیسم خصلت بین المللی دارد، اگرچه راه مشخص تئورزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته بشرايط مشخص تاریخی و تناسب نیروها و عوامل دیگر در کشور است*

انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دول سوسیالیستی است*
در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته میشود:

"استقرار مناسبات بین المللی طراز نوین، تکامل اتحاد برادرانه ی کشورهای سوسیالیستی پیروسی تاریخی بخرنجی است. تکامل موفقیت آمیز این پیروسی، رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری، کمک و پشتیبانی متقابل، برابری حقوق، حق حاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را ایجاد مینماید.
در مرشست سوسیالیسم تضادهائی نظیر تضاد های فطری سرمایه داری وجود ندارد. هرگاه بین کشورهای سوسیالیستی اختلافاتی ناشی از تفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین المللی آنها و در پیوند با ویژگیهای ملی آنها بروز کند، چنین اختلافاتی میتواند و باید بر مبنای انترناسیونالیسم پرولتری، از طریق بحث و مذاکره رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه، بنحوی موفقیت آمیز حل گردد. این اختلافات نمیبایست به جبهه ی واحد کشورهای سوسیالیستی علیه امپریالیسم خذلی وارد سازد.

کمونیستها دشواریهای رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می بینند. ولی سیستم سوسیالیستی برپایه ی همگونی نظام اجتماعی - اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدفهای کشورهای وارد در آن استوار است. این وجه مشترك ضامن رفع دشواریهای موجود و تحکیم آتی وحدت سیستم سوسیالیسم بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری است*"

ل
آنهاکه انترناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آنرا زیر پا گذاشته و علیه تعالیم لنین کبرواصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری اقدام میکنند نه فقط به منجلا ب ناسیونالیسم کومه نظرانه میغلطند بلکه در عمل مغایر با منافع ملی و کارگران و زحمتکشان کشور خود عمل میکنند. فعالیت انشعابگرانه ی چپ نماها، اخذلال در همبستگی بین المللی زحمتکشان ملل متحد شده، اتهام به احزاب کمونیست و اخذلال در مبارزه ی مشترك علیه دشمن مشترك - امپریالیسم - نقض آشکار اصول انترناسیونالیسم پرولتری است*"

برخی اختلافات که بین احزاب کمونیست پدید میگردد در جریان حوادث مرتفع خواهد شد و باید بر ترویج رشد حوادث که ماهیت مسائل مورد بحث را روشن خواهد کرد محو خواهد کرد. پدید برخی دیگر ممکن است مدت بیشتری دوام یابند، ولی اصل آنست که مسائل مورد بحث میتوانند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه ها، از راه گسترش روابط بین احزاب، تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه، از راه وحدت عمل در عرصه جهانی پدید رشتی حل گردند. وظیفه ای انترناسیونالیستی هر حزب کمک همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوششهای نوین جهت تحکیم وحدت جنبش بین المللی کمونیستی است.

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد، زیرا که پیکار واقعی بخاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال جز از راه مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه ی کشورهای سوسیالیستی و همه ی خلقهایی که در این طریق پیکار میکنند امکان پذیر نیست. از اینجهت است که میگوئیم میهن پرستی واقعی جنبه ای انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن پرستانه است. مسئولیت ملی و بین المللی هر حزب کمونیست کارگری و کمونیستی تفکیک ناپذیر است. هر حزب کمونیست مسئول فعالیت خود پیش در برابر طبقه ی کارگر و خلق کشور خود پیش و در عین حال در برابر طبقه ی کارگر جهانی میباشد. مارکسیست لنینیست ها هم تنگ نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم بهاداد آن به آنرا هم گرایش بسوی هرزمنیسم (سیطره جوئی برد پگران) را ملاحظه میدانند.

بزرگترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری از جانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه داری میزمنند عبارتست از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقه ی کارگر و متحدین وی.

گونگونگی شرایط فعالیت احزاب برادر، در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی بر اساس تعالیم مارکسیسم - لنینیسم، تدوین سیاست و روش هر حزب با استقلال کامل، تعیین مستقلانه شیوه و اشکال کار و مبارزه، تفاوت روش در اجراء وظایف مشخص و حتی اختلاف نظر آنان در مورد این یا آن مسئله نمیباشد مانعی بر سر راه تلفیق موضعگیری احزاب کمونیست در عرصه جهانی و پیوسته در مورد مسائل بنیادی مبارزه ی ضد امپریالیستی باشد.

انترناسیونالیسم پرولتری وحدت ملی و بین المللی طبقه ی کارگر و همه ی زحمتکشان و جنبش های آزاد پیش را علیه دشمن مشترک رعایت میکند و اجرای آن شرط ضروری و اساسی برای پیروزی مبارزه در راه سوسیالیسم و صلح و آزادی و استقلال است.

(۱۶ ، ۶۳ ، ۶۸ ، ۸۶ ، ۹۸)

۱۸- انضباط حزبی و دموکراسی حزبی (Discipline et démocratie)

دموکراسی داخل حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر اصول مرکزیت دموکراتیک در احزاب کمونیست و کارگری. دموکراسی داخلی حزب یعنی انتخابی بودن کلهی ارگانهای رهبری

حزب از پائین تا بالا، کارجمعی در کلیه این ارگانها، وظیفه‌ی ارگانهای حزبی بدان گزارش در مقابل سازمانهای حزبی پیرامون فعالیت خود، استفاده از شیوه‌ی انتقاد و نقد از خود در داخل حزب، حق هر فرد حزب بشرکت در بحث آزاد و خلاق و سازنده در جماع و جراید حزبی پیرامون مسائل مختلف سیاست حزب و شرکت در تدوین این سیاست. دموکراسی حزبی شرط تشدید فعالیت خلاق و مبتکرانه‌ی اعضای حزب، وسیله‌ی تحکیم وحدت اصولی و انضباط آگاهانه‌ی حزبی است. طرز اجرای دموکراسی حزبی طبق موازینی که در اساسنامه‌ی حزب قید میشود تصحیح میگردد.

انضباط حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر موازینی که در اساسنامه‌ی حزبی تعیین شده و انجام وظیفه‌ی که متوجه هر فرد و سازمان حزبی میشود. انضباط حزبی یعنی اجرای برنامه و اساسنامه و سیاست حزب، کوششی برای تحقق بخشیدن به تصمیمات حزب و مبارزه براساس رسیدن به هدفها و آرمانهای آن.

انضباط حزبی شرط استحکام حزب، وحدت اراده و عمل آن و تأمین رهبری توده‌های زحمتکش است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اساسی حفظ قدرت پیکارجویانه‌ی حزب است. حزب تنها یک انضباط برای تمام افراد خود از صدر تا ذیل دارد. همه‌ی کمونیستها صرفنظر از شغل یا سابقه یا خدمات خود تابع یک انضباط واحد هستند. خدشه وارد کردن به انضباط حزبی زبان فراوان به حزب میرساند و با باقیماندن در صفوف آن مغایر است. انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگانهای پائین تر نسبت به ارگانهای بالاتر، کلیه اعضا و سازمانها را نسبت به تصمیمات کنگره و دیگر ارگانهای ذیصلاحیت حزبی ایجاب میکند. این انضباطی است آگاهانه و داوطلبانه بمنظور تحکیم وحدت حزب و رسیدن به آرمانهای کمونیسم. انضباط حزبی وجه مشترکی با اطاعت کورکورانه که سازمان را بسربازخانه مبدل کند، فکر خلاق و شرکت مبتکرانه افراد را در تدوین و اجرای سیاست حزب خورده ندارد. قبل از اتخاذ تصمیم بحث و مشاوره‌ی آزادانه در مسائل لازم است. پس از اتخاذ تصمیم همه باید مانند تنی واحد تصمیم متخذه را اجرا کنند.

(۴۲ ، ۵۶)

۱۹- انقلاب (Révolution)

مدتی است که در ایران بیک رشته اقداماتیکه رژیم بدان دست زده نام انقلاب نهاده و بسا سفسطه و خلط محبت بکلی مفهوم این مقوله‌ی اجتماعی را در گریه‌ی جلوه گر میکنند. چه راست از "انقلاب سفید"، "انقلاب از بالا"، "انقلاب شاه و مردم" صحبت میکنند، میکوشند تا ارج و اهمیت این لغت و مفهوم عمیق آنرا پامال نمایند.

انقلاب چیست ؟

انقلاب یک تحول کلی و بنیادی، یک چرخش عظیم و اساسی در حیات جامعه است. معنای انقلاب در علم جامعه شناسی عبارتست از سرنگونی یک نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نو و مترقی. مثال بزمن: انقلاب کبیرفرانسه که نزد یک به دویمت سال قبل روی داد یک انقلاب بورژوازی بود، زیرا نظام فئودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بورژوازیها را از بین برد و نظام سرمایه داری را که در آن زمان نو و مترقی

بود جایگزین آن ساخت. انقلاب مشروطه‌ی ایران يك انقلاب بورژوازی بود، زیرا اگرچه ناتمام ماند و به پیروزی کامل نرسید، ولی به بساط فعال مابشائی و استبدادى سلطنت، به اساس خانخانی و قنودالى پوسیده ضربات جدی زد و راه را برای رشد جامعه و شرکت توده‌ی مردم در تعیین سرنوشت مملکت بازکرد. انقلاب کبیرا کتبر يك انقلاب عظیم اجتماعى بود، زیرا که نظام کهنه و فرسوده‌ی قنودالمسى و سرما به داری را ریشه کن ساخت و جامعه نوین سوسیالیستى را که بزرگترین چرخش در تاریخ بشرى است بنا نهاد.

انقلاب مهمترین مرحله در تکامل حیات جامعه است. جهان بهی مارکسیسم - لنینیسم، انقلاب رانتهجهى ضرورى و اجتناب ناپذیر تکامل جوامع منقسم طبقات آشتى ناپذیر میداند. در همه‌ی جوامعى که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادى و اجتماعى و تحولات حاصله بتدریج و مرحله به مرحله شرایط و عوامل دگرگونى عمیق و بنیادى را بحدس بلوغ میرساند، پخته میکند و سرانجام تغییر بنیادى نظام اجتماعى را ممکن و میسر و ضرور مینماید. بیان علمى این مطلب بگفته‌ی کارل مارکس چنین است:

«نیروهای تولیدى جامعه در مرحله‌ی معينى از رشد خود با مناسبات تولیدى موجود با بیان قضائى آن یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته اند در تضاد واقع میشوند. این مناسبات تولیدى به مانع و سدى در راه رشد نیروهای تولیدى بدل میگردد و در این هنگام است که مرحله‌ی انقلاب اجتماعى آغاز میشود.»

انقلاب آن تضاد موجود را که نام بردیم حل میکند، آن مناسبات کهنه‌ی تولیدى را از بیسن میرد و با استقرار مناسبات نوین زمینه را برای رشد سریع نیروهای تولیدى فراهم میسازد. چنین است پایه‌ی اقتصادى و عینى انقلاب.

انقلاب يك طبقه‌ی حاکم را سرنگون میکند و طبقه‌ی دگرى را که معرف مناسبات تولیدى پیشروتر است بقدرت میرساند. میتوان گفت که انقلاب نوع جدید و مترقى تر دولت راجانشین نوع قبلى دولت میکند. مسئله‌ی اساسى در هر انقلاب عبارت از مسئله‌ی قدرت سیاسى دولتى است گذار قدرت از دست طبقه‌ی حاکمه‌ی پوسیده به دست طبقه‌ی طبقات پیشرو و مترقى، مضمین اساسى هر انقلاب است. انقلاب مظهر عالیترین شکل بروز مبارزه‌ی طبقاتى است و طبقات متخاصم از طریق انقلاب و کوتاه کردن دست طبقه‌ی حاکمه‌ی مترجع و فاسد راه تکامل جامعه‌ی خویش را باز میکنند. انقلاب اجتماعى عمیقترین و اساسیترین تغییرات را در جامعه‌ی سیاسى و اقتصادى و ایدئولوژیک جامعه وارد میسازد و از بیخ و بن سیاسى آنرا تغییر میدهد. کاملاً روشن است که برخى تغییرات یا اصلاحات یا اقدامات در چهارچوب يك نظام اجتماعى معين با همسان قدرت سیاسى دولتى با همان طبقات حاکمه را نمیتوان انقلاب نامید، اگرچه تبلیغ و سر و صدا در باره‌ی آن گوشه‌ها را میکنند.

از توضیحاتی که دادیم معلوم میشود بنا بر مرحله‌ی تکامل اقتصادى و اجتماعى و طبقات در حال مبارزه، چند نوع انقلاب اجتماعى میتوان تشخیص داد. مثلاً انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوازی-دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستى و غیره. باید بدید هر انقلاب چه تضادهاى را حل میکند، چه وظایف اجتماعى را انجام میدهد، چه طبقه‌ی راز قدرت ساقط میسازد و چه طبقه‌ی در رأس انقلاب قرار دارد تا نوع آن انقلاب اجتماعى را تعیین کرد. مثلاً انقلاب کبیرا کتبر يك انقلاب سوسیالیستى، انقلاب کبیرا فرانسى و انقلاب مشروطیت ایران يك انقلاب بورژوازی بود. انقلاب مشروطه در مراحل عالی گسترش آن تا حدى از چارچوب انقلاب بورژوازی صرف فراتر

رفت ، زیرا در این نمونه مربوط به مبین ما توده های مردم با شعارها و خواسته های ویژه ای خود در آن شرکت نمودند و مهرخویش را بر چهره ای آن نهادند و جنبه ای ضد استعماری و ضد امپریالیستی آنرا تقویت بخشیدند.

یک مطلب دیگر را هم تصریح کنیم که گذار قدرت دولتی از دست هر طبقه ای بدست طبقه ای دیگر انقلاب نیست ، زیرا همانطور که گفتیم مفهوم انقلاب ، گرفتن حکومت از جانب طبقه ای مترقی و پیشرو تر را به جانب می کند بنحوی که راه تکامل جامعه را بگشاید و گرنه اگر طبقه ای منحط وار تجاهی بتواند طبقه ای مترقی را منکوب کند و بحکومت برسد این عمل ضد انقلاب است نه انقلاب . انقلاب با نیرو و با شرکت توده های مردم انجام میگیرد ، دارای هیچ وجه مشترکی با کودتا و " انقلاب در باری " و اینگونه اقدامات که در تاریخ نمونه های فراوان دارد نیست . چنین اعمالی سران حکومتی ، اشخاص و دسته های متعلق به همان طبقات حاکم و وابسته به همان نظام اقتصادی و اجتماعی را عوض میکند ، تغییر و تبدیل میدهد و قهانه ای ظاهری را تحول میبخشد ، درحالیکه انقلاب سراسرنظام اجتماعی - اقتصادی را عوض میکند و طبقه جدید مترقی را قدرت میسراند . برای تحقق هر انقلابی شرایط عینسی (وضع انقلابی) و شرایط ذهنی (وجود سازمان انقلابی) ضرور است .

در سند تحلیلی اوضاع کشور ما که توسط حزب توده ای ایران تهیه شده (۱۳۴۸) گفته میشود:

" انقلاب که عبارت از قیام توده های مردم بمنظور تغییر بنیادی نظام اجتماعی موجود است از قهرمانی این یا آن فرد معین ، این گروه یا آن حزب سیاسی مشخص ناشی نمیشود . انقلاب یک کشور در مرحله اول زائیده می شرایط عینی حیات اجتماعی است . ولی با اینکه ایجاد شرایط عینی تحول جامعه از اختیار عامل ذهنی جنبش خارج است ، معذک اقدامات مثبت عامل مزبور و سازمان رهبری کنند می جنبش میتواند نقش مؤثری در تسریع و متراستختن شرایط عینی ایفا نماید . هیچ حکومتی هر قدر در میان بحران ورشکستی دست و پا زند بخودی خود از قدرت دست نمیکشد و ساقط نمیشود و تا عامل ذهنی یعنی اراده ، توانائی و لیاقت طبقه یا طبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدامات قطعی و جازم به عوامل عینی ضمیمه نشود حتی وجود کلیه شرایط عینی لازم بتنهائی برای تحقق انقلاب کافی نیست .

تضادهائی که طبقه ای کارگر ، سایر زحمتکشان ده و شهر و اکثریت تام مردم ایران را در برابر انحصارهای خارجی ، بهره‌واری بزرگ ، زمینداران عمده و رژیم حامی منافع آنان قرار میدهد شدت و حدت بیشتری کسب میکند و مبانی عینی اشتراک منافع کلیه طبقات ، قشرها و خلقهایی که سیاست ضد ملی و ضد دموکراتیک به منافع آنها لطمه میزند توسعه می یابد . به همین سبب امکان تجمع آنان بسدور شعارهای دموکراتیک طبقه ای کارگر بیشتر میشود و طبقه ای کارگر رشد یابند می کشور مامیتواند در صورت اتحاد و تشکل و پیش گرفتن سیاستی صحیح ، اصولی و مبتنی بر واقعیات ، دور از ماجرا جوئی و سکتاریسم رسالت تاریخی خود را در سرگردگی (هژمونی) انقلاب با موفقیت ایفا نماید .

انقلاب فرهنگی بخشی است از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان خلق و ایجاد فرهنگی نو و عالی یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درک و هضم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده‌های زحمتکشان است.

در جریان انقلاب سوسیالیستی قدرت زحمتکشان استقرار می‌یابد، نحوه‌ی تولید سوسیالیستی مناسبات تولیدی کاملاً نو و دولت سوسیالیستی ایجاد می‌شود. برای این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت پذیرد، فرهنگ نو و سوسیالیستی مستقر می‌شود. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی که شامل ارتقاء سریع و همه‌جانبه‌ی سطح فرهنگی توده‌های مردم است جزئی متشکله و بخشی از ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی بشمار میرود.

در این مفهوم عمیق مارکسیستی انقلاب فرهنگی یک مرحله‌ی کامل از تحولی ژرف و بنیادی در زمینه‌ی گسترش فرهنگ توده‌ها را در بر می‌گیرد. این تحول برپایه‌ی امکانات جدید اقتصادی و اجتماعی و ایجاد شرایط جدید مادی و سیاسی امکان پذیر می‌شود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه‌های عدیده‌ایست:

نخست - کار عظیم و به‌سابقه در زمینه‌ی آموزش و پرورش. در این زمینه از بین بردن کامل بیسوادی و سپس بتدریج عمومی کردن تحصیلات ابتدائی مجانی و اجباری و سپس تحصیلات با درجه‌ی بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه عمومی برای همگان، مدارج مختلف این جنبه از انقلاب فرهنگی است. موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی در این زمینه بقدری آشکار است که نیازی به توضیح ندارد. در اینجا باید از کارسازمان و اقتصاد عظیم برای حل این مسئله و همچنین از ساختمان مدارس و مؤسسات تعلیم و تربیتی که پایه‌ی مادی آنرا تشکیل می‌دهند یاد کرد.

دوم - کار وسیع و پیگیر برای تربیت سیاسی توده‌ها، اشاعه‌ی جهان‌بینی علمی و بسا لا بردن سطح آگاهی سیاسی همه‌ی زحمتکشان، پرورش روحیه‌ی نوین و کار و کوشش و صفات عالی‌ی انسانی و اصول برجسته‌ی اخلاقی. در این زمینه کار مداوم و پیگیر فارغ از هر نوع برخورد قشری و جامد و در عین حال عمیقاً علمی و آشنایی‌ناپذیر برای غلبه‌ی بر بازمانده‌های طرز تفکر سرمایه‌داری و کهنه و پوسیده و در دشواری و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضد خلقی صورت می‌گیرد.

سوم - کار بردامنه و عظیم برای ایجاد روشنفکران نو که با تمام وجود خویش بسوسیالیسم وابسته‌اند. این خود یکی از هدف‌های اساسی انقلاب فرهنگی بشمار میرود و برای آن با زهم احتیاج با ایجاد شرایط مادی به‌سابقه است که ایجاد توسعه‌ی مؤسسات تعلیمات عالی و دانشگاه‌ها، مؤسسات پژوهشی، مدارس فنی و تخصصی مختلف دیگر از جمله آنهاست. توجه بدانست که جدیدترین دست‌آورد‌های آن، ترقی سریع تکنیک و استفاده از آن در کار و تولید، آموزش دانشجویان در قالب‌های سطح مکتبی علمی و تأمین بهترین و خلاق‌ترین محیط مادی و معنوی براساس پژوهش دانشجویان و محققین و برای خالقین آثار هنری و ادبی مسائلی است که در ایجاد روشنفکران جدید سوسیالیستی بمثابه بخش مهمی از انقلاب فرهنگی باید مورد نظر قرار گیرد. در این زمینه هم موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی عیان

است. دست آورد های علم و فن در این کشورها بویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری از رشته های مهم و درجه ای اول این کشور را در ردیف اول دانش معاصر حیاتیی قرار می دهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهها و مهندسان و پزشکان و سایر کارشناسان که مورد غبطه کلیه کشورهای دیگر بلا استثناء میباشد، نمودارهای از این واقعیت است.

چهارم. کاردانی وسیع برای بالابردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی توده های مردم بترتیبی که کلیه دست آورد های علمی و هنری و ادبی و کلیه نعم فرهنگی در دسترس زحمکشان باشد و سطح دانش عمومی توده های مردم بالا رود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات بکار میرود که تا سیم شبکه های بسیار وسیع کتابخانه ها، قرائت خانه ها و موزه ها، تئاترها و سینماها، سالنهای کنسرت، نمایشگاهها و گالری ها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانسها، تا سیم باشگاهها و خانه های فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بیسابقه کتابها با تیراژهای عظیم برای اقشار مختلف، چاپ روزنامه ها و مجلات، ایجاد محافل هنری و دسته های آماتور هنری از آن جمله است. فرهنگ علم و هنر و ادب از همه ی این طرق و با متنوع ترین اشکال و براهتی درد ستیرس همگان قرار میگیرد و با ایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در توده های مردم که از وظایف انقلاب فرهنگی مورد بحث ماست کم میکند.

پنجم. از بین بردن حالت عقب ماندگی فرهنگی برخی از نواحی یک کشور نسبت به نواحی دیگر، یا قشری از اجتماع نسبت به سایر اقشار از جمله وظایف مهم انقلاب فرهنگیست. در نظام سرمایه داری برخی از نواحی و استانهای یک کشور به دلیل مختلف، یا برخی از اقشار و باحتی ملی در یک کشور کثیرالمله، با اقلیت های ملی از نظر فرهنگی نیز علاوه بر موارد دیگر در عقب ماندگی نگه داشته میشوند. انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی شکستگی فرهنگی همه ی این نواحی و این اقشار یا ملیتها را تا مین میکند و سراسر جامعه را بدون استثنا بسطح عالی فرهنگی میرساند و همه ی امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرار می دهد.

ششم. یکی از وظایف دیگر انقلاب فرهنگی جذب و بشهر رساندن موارث فرهنگی گذشته است. در هیچ جامعه ای مثل جامعه سوسیالیستی آثار هنری و ادبی و فرهنگی پیشینیان در دسترس خلق قرار نمیگیرد. بهترین دست آورد های فرهنگی سر و ن گذشته، چه در فرهنگ ملی و چه در فرهنگ جهانی، بوسیله ترین شکلی واقعات رتعلق توده های مردم قرار میگیرد. انقلاب فرهنگی و ایجاد فرهنگ سوسیالیستی بهیچوجه بمعنای محو و نابودی میراث گذشته نیست. فرهنگ مجموعه ی ارزشهای مادی و معنوی است که بشر در طول تاریخ اجتماعی خلق کرده است و دست آورد های مرفقی و انسانی آن در زمینه ی مادی و علم و هنر و سازمان اجتماع و نحوه ی زندگی مردم و پایه ی تکامل آتی آنست. فرهنگ سوسیالیستی مرحله ی نوین و ماهیتا عالیتر تکامل فرهنگ بشری و در برگیرنده ی بزرگترین موفقیتهای فرهنگ گذشته است. چنین است بطور خلاصه جوانی از انقلاب فرهنگی در مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن، انقلابی که جزئی از انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه نوین است. انقلاب فرهنگی موجب اعتلای فرهنگ توده های وسیع است، زحمکشان را از بردگی معنوی و جهل رها میسازد و آنها را با دست آورد های فرهنگی که جامعه بشری اندوخته مجبوس

مینماید؛ جهش واقعی بسوی قتل علم و فرهنگ و هنر انجام میدهد و هارا بسوی شرکت هرچه بیشتر و روزافزون در رهبری امر اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آماده میکند و نقش بسزائی در ایجاد انسان نوین و شایسته ی جامعه ی کمونیستی ایفا مینماید.
(۷۵ ، ۳۲ ، ۴۲)

۲۱- انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر

عبارتست از نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولی بنیادی در تاریخ جامعه ی انسانی بوجود آورد و طومار جهان کهن سرمایه داری را درنوردید و جهان نوین سوسیالیستی را بنیاد نهاد. انقلاب اکبر برای اولین بار در تاریخ، قدرت استثمارگران را سرنگون کرد و شالوده ی ایجاد جامعه ی فارغ از استثمار و ستم را پی ریزی کرد. بر اثر تحقق انقلاب اجتماعی است که در مرحله ی معینی از تکامل جامعه، یک دوران کهنه و رو بزوال جای خود را بدوران نو و بالنده میدهد و شیوه ی جدید تولید جان نشین شیوه ای که افتاب عمرش بلب بام رسیده میشود. تا قرن گذشته این انقلابات اگرچه نقش متری در رشد جامعه داشتند و مناسبات تولیدی متری تری را نسبت بگذشته ایجاد میکردند ولی در هر حال یک دوران اجتماعی متکی بر استثمار راجان نشین دوران دیگر متکی بر استثمار مینمودند. فتواید الیسم جای بردگی را میگرفت و سرمایه داری جای فتواید الیسم را، ولی در عین حال اساس استثمار بجای خود باقی میماند و بهره کشی و ستم ریشه کن نمیشد. تنها گذار جامعه به سوسیالیسم بود که میتوانست کاملترین شرایط را برای رشد و دوام نیروهای تولیدی فراهم سازد، به آرمانهای دیرینه ی برابری، آزادی و عدالت جامعه عمل بپوشاند، بهره کشی انسان را از انسان لغو کند و زمینه ی نامحدود شکوفائی شخصیت انسانی، فرهنگ و علم و هنر را ایجاد نماید. این مرحله ی ماهیتا نو و کیفیتا بیسابقه در تاریخ بشریت است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر سر آغاز این مرحله است. اهمیت جهانشمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جدیدی از استثمار راجان نشین شکل دیگر نکرد، بلکه ناقوس نابودی هرگونه بهره کشی را بصداد آورد. انقلاب اکبر سر آغاز دوران نیست که مضمون عدالتش گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم است - دوران مبارزه ی دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلابهای سوسیالیستی و انقلابهای نجات بخش ملی، دوران آزمایشان رفتن سرمایه داری و برافتادن سیستم مستعمراتی، دوران پیوستن خلقهای جدید براه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در قیاس جهانی. از اینروست که جشن انقلاب اکبر جشن همه ی کارگران و زحمتکشان جهان، جشن همه ی بشریت متری است.

فقط آنهاست که لنینیسم را بعبانه مرحله ی نوین تکامل مارکسیسم و آموزشی جهانشمول نمیکنند و آنرا پدیده ای صرفا روسی و خاص جامعه ی نیم قرن قبل روسیه مینمایند، اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر را نیز فقط بروسه محدود میکنند و منکر نقش عظیم تاریخی و جهانی آن میشوند. واضح است که انقلاب کبیر اکبر آفریننده ی همه ی پیروزیهای سوسیالیسم در اتحاد شورویست. در نتیجه ی این انقلاب دولت طراز نوین سوسیالیستی و دموکراسی طراز نوین برای زحمتکشان پدید آمد و حکومت کارگران و دهقانان آن کشور را از فلاکت ملی نجات داد؛ صلح برای کشور، زمین برای دهقانان، آزادی برای زحمتکشان، مساوات برای زنان، رهائی از ستم ملی برای خلقها، نجات از بند و امتیازات طبقاتی و ستم اجتماعی

رابرای همگان بارمغان آورد. انقلاب اکثریت‌نهاد اقتصادی نظام استثمار و بیعدالتی اجتماعی رادرم شکست. حکومت شوروی صنایع، راه‌های آهن و سایر وسایل حمل و نقل، بانکها و زمین را ملی کرد یعنی بتملك تمام خلق درآورد.

انقلاب اکثریت‌سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی که در رایش طبقه کارگر و نزد یکتربین متحدش - دهقانان زحمتکش - قرارداد داشت تدارك و انجام شد.

ولاد ایمر ایلوچ لنین آموزگار داهی زحمتکشان جهان رهبر و بنیادگذار حزب کمونیست و دولت شوروی از نظر تئوریک با تعمیم قوانین تکامل جامعه‌ی سرمایه داری در مرحله‌ی امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیسم را تنها در یک کشور بشبوت رسانید و از نظر علمی نیز تمام توده‌ها و زحمتکش را مستقیماً رهبری کرد.

طبقه کارگر و زحمتکشان روسیه تجربه‌ی عظیمی از مبارزات خود علیه سلطنت تزارها و تسلط سرمایه داران، از انقلابهای ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ اندوخته بودند. پس از انقلاب فوریه و سرنگونی تزارسیم در کشور درکنار دولت موقت یک قدرت دیگر بصورت "شوراها" نمایندگان کارگران و سربازان بوجود آمد. حزب کمونیست (که در آن زمان حزب بلشویکها نامیده میشد) تحت رهبری لنین فعالیت عظیمی را برای نشان دادن ماهیت ضدانقلابی دولت موقت و سیاست تسلیم طلبانه‌ی منشویکها سازمان داد. تزارهای لنین معروف به تزارهای آوریل نقشه‌ی پیکار برای گذار از انقلاب بورژوا - دموکراتیک فوریه به انقلاب سوسیالیستی بود. پس از تظاهرات ماههای آوریل تا ژوئیه بعزت روش خشن ضد انقلابی دولت موقت، حزب کمونیست مجبور بکار غیرعلنی شد و درخفا تدارك قیام مسلح را آغاز کرد. کنگره‌ی ششم حزب که مخفیانه در پتروگراد (لنینگراد امروز) تشکیل شد این مشورتصویب کرد. دروضع انقلابی ویژه‌ای که بوجود آمده بود درحالیکه توده‌ها به مشی بلشویکها میپیوستند و صحت سیاست و شعارهای آنها را با تجربه‌ی خود درك کرده بودند لنین از اواسط ماه سپتامبر موقع رابرای قیام مسلحانه مناسب تشخیص داد. هفتم اکثریت لنین مخفیانه وارد پایتخت شد تا رهبری قیام را مستقیماً بدست گیرد. دهم اکثریت جلسه تاریخکی کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ی مربوط بقیام را تصویب کرد. دوازدهم اکثریت کمیته نظامی انقلاب بریاست لنین تشکیل شد که به ستاد قیام تبدیل شد. صبح روز ۲۴ اکثریت جلسه‌ی دولت موقت بمراکز بلشویکها شروع شد. گارد های سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله رادفع کردند. قیام مسلح شروع شد. روز ۲۵ اکثریت تمام ایستگاههای راه آهن و پست و تلگراف و ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها و بانکها و سایر نقاط مهم پایتخت بتصرف انقلابیون درآمد. درشب آنروز کاخ زمستانی مقرحکومت موقت بدست نیروهای انقلاب افتاد. بیست و پنجم اکثریت شب هنگام کنگره‌ی دوم عمومی شوراها روسیه افتتاح شد و حکومت شوراها اعلام کرد (مطابق تقویم جدید روز ۲۵ اکثریت مطابق با هفتم نوامبر است). نخستین دولت شوروی بنام شوراها‌ی کمیسرهای خلق بریاست لنین تشکیل شد. تصویبنامه‌های تاریخی درباره‌ی صلح و درباره‌ی زمین در همین نخستین جلسه تصویب شد.

پس از پیروزی انقلاب در پتروگراد، پس از نبرد های شدیده علیه گارد سفید و قوای ضد انقلابی طی هفته‌ی بعد از آن در مسکو نیز قدرت شوراها مستقر شد و تا ماه فوریه سال بعد در سراسر کشور گسترش یافت.

انقلاب اکثریت‌مابین کهنه‌ی دولتی طبقات استثمارگر رادرم شکست و دولت طراز نوین ایجاد کرد. بلافاصله دهقانان مجانازمین گرفتند و مالکیت بزرگ اربابی برافزاد. کله‌ی قروض و

اقساط دهقانان ملغی گشت. انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدایی اعلام و تأمین کرد.

انقلاب کبیرا کثیر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی - تاریخی است. این انقلاب تمام بنای سرمایه داری دنیا را از بنیاد بلرزه انداخت، جهانی را که یکپارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود بدو نیم کرد و در یکی از بزرگترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی بخش ملی را موجب گشت. انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد.

(۱۹ ، ۴۷ ، ۶۲ ، ۷۳)

۲۲- انکیزیسیون (Inquisition)

این واژه را "تفتیش عقاید" نیز ترجمه کرده اند و عبارت بوده از ادگانهایی ویژه کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب مییافت و هدفش سرکوب همهی مخالفین پساپ و سبطرهای ایدئولوژیک و سیاسی او بود. در این دادگاهها هزاران آندیش ترقیخواهی را بنام ملحد و بی دین محکوم میکردند، بزند ان میانداختند، شکنجه میکردند، میکشند، زنده زنده میسوزاندند. این محاکم ظلمت بار - حربی دستگاه جبر و اختناق - از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی و سلهی جابرانه و بد هشی دردست کلیسای کاتولیک علیه همهی مخالفین دگمهای فرسوده کلیسای نظام فئودالی بود. قرنهای متوالی عده ای از بزرگترین دانشمندان، ادبا، متفکرین، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنگران عصر، درخشناثرین سپاهای آن دوران، مبارزان راه آزادی محرومان و ستم - دپدگان و همچنین عده ای کثیری از مردم ساده و عادی که مورد بی مهربی و غضب اعمال کلیسای قرار میگرفتند قربانی انکیزیسیون شدند. "الحاد" اتهام اساسی در تمام این محاکمه ها بود. انکیزیسیونها یعنی دادستانها و قضاات این دادگاههای تفتیش عقاید از بکار بردن وحشیانه ترین اسلوبهای شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده ابائی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله ای برای جمع آوری ثروت دردست ستمگران، غارت اموال محکومین و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رعب در بین مردم بود. هنوز هم درداخل کلیسای کاتولیک بقایای این شیوه مثلا بصورت تبهی فهرست کتب ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه های ترقیخواهانیه انقلابی وجود دارد.

اگرچه از آخرین زنده سوزاندن دستگاه انکیزیسیون نزدیک قرن و نیم میگذرد ولی روش انکیزیسیون - محاکم فرمایشی و احکام جابرانه - همچنان به بعد ادخود علیه بهترین فرزندان خلق زحمتکش، علیه آزاد پخواهان ادامه میدهند. در همین مایحق دستگاه داد رسی ارتش را محاکم تفتیش عقاید مینامند و دادگاههای درستی نظامی و سازمان امنیت را به انکیزیسیون تشبیه میکنند. سازمان امنیت و دادگاههای نظامی بانقض تمام اصول قانون اساسی ایران و قواعد دادگستری، بانقض منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر همه ی کسانی که با استبداد و شیوه های نواستعماری مخالفند به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور، توطئه علیه سلطنت مشروطه و غیره - همچون اتهام الحاد در قرون وسطی - دستگیر میکنند، شکنجه میدهند، بپای چوبه اعدام میفرستند، زندانی و تبعید میکنند.

(۲۳ ، ۴۶ ، ۷۶)

اومانیزم یعنی سیستم عقایدی که وجه مشخصه‌ی آن رواج انساندوستی و علاقه به سعادت و نیکبختی بشر و احترام بشخصیت و مناعت انسانی است. از نظر تاریخی چنین سیستم تفکری در قرون ۱۴ و ۱۶ میلادی بمثابه یک نهضت اجتماعی و ادبی ظاهر شد که در عمل علییه ایدئولوژی فئودالی و قشریون مذهبی بود. این سیستم تفکر در آن زمان متعلق بگروه محدود از روشنفکران بود که منعکس کننده‌ی مبارزه‌ی بورژوازی رشد یابنده بود و میخواستند زنجیرهای اجتماعی و معنوی فئودالیزم را پاره کنند. روشنفکران و ماتریالیست‌های فرانسه در قرن هجدهم برجسته‌ترین نمونه‌های طرز تفکر اومانیزتی را عرضه داشتند. آنها بودند که شعار "آزادی، برابری و برادری" را اعلام کردند، ولی این شعارها در عمل همزمان با تحول سرمایه‌داری در چارچوب منافع بورژوازی محدود شد تا جائیکه به آزادی استعمار منحصراً پرداخت و بالاخره هم فاشیسم و ملیت‌پرستی هم‌چگونه اثری از آنها باقی‌نگذاشت. مفهوم اومانیزم در آثار سوسیالیست‌های تخیلی نظیر سن سیومن، فوره و اوژن محتوی اجتماعی جدیدی یافت. این محتوی شامل الغای استعمار و ستم و تکامل شخصیت فرد میشد، ولی اینها نیز بشناسائی قوانین عینی جامعه و نقش مبارزه‌ی طبقاتی توجه پیدا داشتند. اومانیزم آنها غیرفعال و آرزو مانند بود. مارکسیسم عالیترین نوع اومانیزم، انساندوستی واقعی مبارز و فعال را عرضه داشت. هدف اومانیزم سوسیالیستی آزادی کامل زحمتکشان از زنجیر استعمار، از هرگونه ستم و عدم تساوی اجتماعی، کسب وسعتهای آزاد پهای واقعی برای انسان، ایجاد گسترده‌ترین عرصه‌ها برای رشد و بارور شدن قریب و استعداد‌های افراد و بهترین شرایط رشد همه‌جانبه‌ی شخصیت انسانست. این اومانیزم برشالوده‌ی مستحکم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سوسیالیسم، مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و الغای استعمار فرد از فرد قرار دارد.

(۶ ، ۲۱ ، ۶۶ ، ۸۱)

ایدئولوژی عبارتست از سیستم نظریات و اندیشه‌های سیاسی، حقوقی، هنری، مذهبی، فلسفی و نظریات در زمینه‌ی اخلاق. ایدئولوژی بخشی است از رهنا و دارای خصلت طبقاتی است و بنابراین در آخرین تحلیل منعکس کننده‌ی مناسبات اقتصادی - زیربنای جامعه است. در جامعه‌ایکه طبقات متخاصم تقسیم شده یکی از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی، پیکار ایدئولوژیک است. منافع طبقات از تجامعی و در حال نابودی حکم میکنند که واقعیت نمی‌شود و حقیقت زیر پا گذاشته شود و بهمین جهت ایدئولوژی این طبقات غیرحقیقی است، منعکس کننده‌ی واقعی حقایق نیست، علمی نیست. برعکس منافع طبقات مترقی و انقلابی به ایجاد ایدئولوژی منعکس کننده‌ی واقعیت و علمی کمک میکند. مارکسیسم - لنینیسم آن ایدئولوژی علمی و حقیقی است که بیانگر منافع طبقه کارگر و اکثریت عظیم توده‌ی زحمتکش و بشریت خواستار صلح، ترقی و آزادیست. در این اواخر فلاسفه‌ی بورژوا شایع میکنند که داشتن ایدئولوژی مفایر با برخورد علمی بمسائل و واقعیت است. آنها ایدئولوژی را امری ذهنی خالص، بدون پایه‌ی عینی و نتیجه‌ی اندیشه‌ی مجرد گروه‌ها یا دسته‌های حزبی

خاص دانسته و ادغام کنند که باید فلسفه و علوم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد (آنچه که ایدئولوژی زدائی یا desidéologisation نام گرفته است) . نتیجه ی چنین روشی جزآن نیست که، بطور مصححی، علم و فلسفه از مبارزه ی طبقاتی و از واقعیات اجتماعی جدا شود . هدف اصلی از این دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاعلمی است .

تکامل ایدئولوژی، اگرچه وابسته به مناسبات اقتصادی است، ولی در عین حال دارای استقلال نسبی نیز هست . نمونه ی این استقلال نسبی را در این امر بویژه می بینیم که محتوی ایدئولوژی را نمیتوان بیواسطه و مستقیماً با علل اقتصادی توضیح داد . علاوه بر رشد عامل اقتصاد یو ایدئولوژی همزمان و موازی نیست . استقلال نسبی ایدئولوژی باین جهت نیز هست که بسر تکامل ایدئولوژی، بر تحولات این سیستم نظریات و اندیشه ها، یک سته از عوامل که دارای ماهیت غیراقتصادی هستند نیز تأثیر میگذارد . از این قبیل است تا " تیرا اشکال مختلف ایدئولوژی یکی برد پگری، و نقش شخصی این پایان ایدئولوگ و غیره .

(۹۲، ۸۱، ۲۲، ۹، ۶)

۲۵- باپکوت (Boycottage)

این واژه را میتوان " تحریم " ترجمه کرد و مقصود از آن یک اسلوب مبارزه ی سیاسی یا اقتصادی است که عبارتست از قطع رابطه با یک شخص، یک سازمان یا یک دولت . مثلاً وقتی میگویند " اهالی کالاهای خارجی را باپکوت کردند " یعنی از خرید آنها خودداری میکنند یا مثلاً باپکوت کردن دولت افریقای جنوبی یعنی تحریم روابط با آن . یا مثلاً در یک محله وقتی اهالی بی سیرند که فلان شخص مأمور مخفی پلیس است او را باپکوت میکنند یعنی از تماس و صحبت و هرگونه رابطه ای با او احتراز میجویند .

واضح است که باپکوت کردن میتواند متری یا ارتجاعی باشد و این وابسته بدانست که ایمن شکل مبارزه علیه چه کسی و بچه منظوری صورت میگیرد و بمنافع چه کسی خدمت میکند . مثال هائی که ذکر نمودیم نمونه ای از باپکوت متری، یک مبارزه ی سیاسی یا اقتصادی مثبت بسوی مردم و زحمتکشان است، ولی دولت امپریالیستی و نیز کارفرمایان مؤسسات سرمایه داری با توسل باین شیوه علیه دول سوسیالیستی یا زحمتکشان اقدام میکنند . این واژه در اصل نام افسری بوده است که در اختلافات بین انگلستان و ایرلند بر سر استقلال ملی ایرلند از راه تحریم کالاها و افراد در مبارزه ی ملی شرکت جست و مبتکر شیوه ای شد که بعد ها بنام او معروف گشت .

۲۶- برابری

مساوات یا برابری افراد همیشه از آرمانها و هدفهای بشری بوده است . تا قبل از پیدایش مارکسیسم و هم اکنون نظریات گوناگون خرد و بورژوازی برابری را بمعنای فقط مساوات صوری همعی افراد در مقابل قانون میدانند و به اساس مسئله یعنی عدم تساوی طبقاتی که زاینده همعی نابرابرها و پیدادگرهاست توجه نمیکنند . مارکسیسم - لنینیسم تأمین برابری واقعی را جز از راه انقاص طبقات امکان پذیر نمیداند . تا وقتی تضاد طبقاتی، اختلاف

طبقات و اصول طبقات موجود باشد هر قدر هم قوانین همه جانبه تدوین شوند و افراد در مقابل آن مساوی اعلام گردند برابری واقعی بدست نخواهد آمد. تساوی گری (پاهموارطلبی) خرد و بجزوازی بمعنای آنکه تمام مردم از نظر مالکیت شخصی مساوی باشند نیز اساس مسئله را حل نمیکند، زیرا مسئله‌ی از بین بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسائل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقات در جامعه‌ی عالی کمونیستی آماده میکند.

در مرحله‌ی سوسیالیسم با از بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر - برابری حاصله بمعنای رهایی همی زحمتکشان بطور مساوی از بهره‌کشی و حق مساوی همه‌ی افراد برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود در هر مرحله‌ی معین تکامل جامعه، بر طبق کار انجام شده میباشند این برابری شامل حق مساوی کلیه‌ی افراد به کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه‌های اجتماعی، تأمین مادی سالخورده‌گی، تساوی افراد از نظر ملیت و جنس و نژاد و مذهب و ... میباشد. اما در این مرحله سوسیالیسم بهمان علت وجود طبقات - هر چند طبقات دوست و غیرمتخاصم هستند - ولی بعلمت سطح عمومی رشد و درجه‌ی هنر و ناکافی تأمین پایه‌ی مادی و فنی کمونیسم و درجه‌ی معین آگاهی و معرفت نوین، همچنان پیکرشته نابرابریهای عملی از نظر تأمین مادی اقشار و افراد متفاوت و میزان مختلف این تأمین باقی میماند.

گذار به مرحله‌ی دوم جامعه‌ی کمونیستی، الغای طبقات، تأمین آن پایه‌های فنی و مادی و مقدمات معنوی و معرفتی لازم، بمعنای از بین بردن این آخرین بقایای نابرابری نیز خواهد بود. در کمونیسم در مقابل وظیفه‌ی مساوی همه‌ی افراد به کار و طبق استعداد، حق مساوی بهره‌برداری طبق نیاز برای همه‌کس تأمین میشود.

(۶، ۲۳، ۷۰، ۸۱)

۲- برده‌داری (Esclavagisme)

برده‌داری نخستین صورت بندی اجتماعی - اقتصادی برشالوده‌ی استثمار فرد از فرد است. برده‌داری در مرحله‌ی تلاشی کمون اولیه و برشالوده‌ی ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود شمره‌ی پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت. بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هند وستان پدیدگشت، ولی در یونان و روم باستان بشکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق و از آنجمله در میهن ما بردگی بیشتر خصلت پدشاهی و خانوادگی داشت.

دو طبقه‌ی اصلی این صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگان و برده‌داران بودند. طبقات میانه نظیر مالکین کوچک و پیشه‌وران و عناصر وازده و بدوین طبقه که از مالکین کوچک ورشکست شده ولی غیر برده تشکیل میشدند نیز وجود داشتند.

شالوده‌ی مناسبات تولیدی در این دوران عبارتست از مالکیت برده‌دار بر وسائل تولید و بر برده. برده بعنوان شئی قابل خرید و فروش بود. برده‌دار صاحب‌جان برده نیز بود. خود برده‌داران به اقشار مختلف نظیر مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاه‌ها و سوداگران تقسیم میشدند. در شرایط کار عده‌ی عظیم بردگان و ارزانی بینهایت آنها، علیرغم وسائل هنر بسیار ابتدائی، اضافه‌مصولی بدست می‌آمد که خود امکان نسبتاً بیشتری (نسبت به کمون اولیه) برای رشد وسائل تولید و پیدایش علوم و هنر فراهم میساخت. ولی پس از رشد

معین که خود قرن‌ها بطول انجامید نیروهای تولیدی دیگر در چارچوب روابط تولیدی بردگی نمیتوانست تکامل یابد. بر اثر تشدید تضاد های طبقاتی که قیامهای بزرگ بردگان نمونه‌ی آنست شالوده‌ی بردگی متزلزل شد. بجای دوران بردگی صورت بندی اجتماعی اقتصادی دیگر که آنهم بر شالوده‌ی استثمار و استعمار بود - دوران فتودالیزم - مستقر شد که بنوعی خود و به نسبت دوران قبل مرفعی‌تر بود و میدان وسیعتری برای رشد نیروهای تولیدی پذیرد. اگرچه صورت بندی اجتماعی - اقتصادی بردگی بعبقیرت یک مرحله‌ی تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود بردگی بشکلهای مختلف در دوران فتودالیزم حتی تا زمان مانیزم باقی ماند، مثلاً تا یکصد سال پیش در ایالات متحد هی آمریکا، و یاد برخی سرزمینهای مستعمره و نیم مستعمره تا هم اکنون.

(۶ ، ۷۳ ، ۸۰ ، ۹۶)

۲۸- بلانکیسم (Blankisme)

بلانکیسم نام جریان‌ی است در نهضت سوسیالیستی که در قرن نوزدهم در فرانسه پذیرد شد و وابسته بنام و فعالیت اوگوست بلانکی انقلابی مشهور است. وی منجمله معتقد بود که استثمار سرمایه داری رامیتوان بایک توطئه و اقدام دسته‌ای کوچک از انقلابیون مسموم و فداکار و بدون شرکت و پشتیبانی توده‌های وسیع نابود کرد و با استقرار دسته‌ی کوچک در حکومت به سوسیالیسم رسید. اکنون مفهوم عمومی بلانکیسم عبارتست از تاکتیک توطئه‌گری و اقدام دسته‌ای کوچک با افکار افراطی و نحوه‌ی عمل و تئوری مربوطه، عدم اعتماد بتوده‌ها و بازوم مبارزه‌ی متشکل و اصولی آنها. بلانکیست‌ها توجهی به تناسب نیروها و نقش توده‌ها و وضع انقلابی مشخص و شرایط لازم برای پیروزی و کارمستمر و باحوصله و سیاسی اصولی ندارند، به نقش طبقه‌ی کارگر و حزب و اهمیت رابطه با توده‌ها باور ندارند.

این مفهوم عمومی امروز بلانکیسم است. البته باید توضیح داد که لویی اوگوست بلانکی (۱۸۰۵-۱۸۸۱) از انقلابیون برجسته‌ی فرانسیست که خاطره‌ی فداکاریها و مبارزات پیگیر او در تاریخ جنبش کارگری فرانسه و جهان ثبت است. او پیش از شصت سال از عمر خود را در راه چندین سازمان و گروه مخفی و در مبارزه‌ی دائمی گذراند، دوبار تدارک کودتا پذیرد، دوبار محکوم بمرگ شد، هردوبار حکم به حبس ابد مبدل شد، بیش از چهل سال از زندگی او در زندان گذشت. در سال ۱۸۷۱ بلانکی غیابا در کمون پاریس - هنگامی که نخستین عورش کارگری علیه سرمایه داری موقتا پیروز شده بود - بعضویت کمون انتخاب شد. وی دو سال قبل از مرگ چون باز غیابا بنمابندگی مجلس انتخاب شده بود از زندان آزاد شد. مارکس و انگلس با آنکه برای شخصیت انقلابی لویی بلانکی ارزش قائل بودند، ولی شیوه‌ی او را برای تحول جامعه رد میکردند. امروز نظریات چپ روهاراکه به مسئله‌ی نضج جامعه برای انقلاب، به مسئله‌ی وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب، به مسئله‌ی ضرورت مبارزات مطالباتی و سیاسی تاکتیکی برای هموار کردن جاده‌ی پیروزی هستند ف استراتژیک، کم بهامید هند میتوان مظاهرتازه‌ای از بلانکیسم (نئو بلانکیسم) نامید، زیرا در این نظریات نیز، صرفنظر از آنکه باچه کلمات و استدلالاتی استوار شود، ایسین اندیشه‌ی غلط پنهانست که جمعی قهرمان و جانباز میتوانند با هنرنماییهای انقلابی جامعه را دگرگون سازند و توده‌ها را به انقلاب برانگیزند.

در فرمایشین اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری دو طبقه‌ی اساسی وجود دارد : پرلترها و بهرزوازی . بهرزوازی عبارتست از طبقه‌ی سرمایه داران یعنی کسانی که دارای وسایل اساسی تولید مثل کارخانه ها و فابریکها و بانکها و وسایل حمل و نقل و توزیع و غیره هستند و از استثمارکاران پرکار زندگی میکنند . از نظر لغوی این واژه از کلمه‌ی «بورگ» بمعنای شهرمشتق است و شهرنشین مرفه را بهرزوا میگویند . از نظر تاریخی بهرزوازی در بطن جامعه‌ی فئودالی در جریان تلاشی تولید خرد کالایی بوجود آمده و رشد کرده ، در مراحل تراکم اولیه سرمایه و سلب مالکیت تولید کنندگان کوچک و تبدیل آنان بکارگران مزدگیر بعد ها بعنوان طبقه ظاهر شده ، و سپس در طی چندین قرن مبارزه توانسته است حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را مستقر کند . انقلاب بهرزوازی آن انقلابی است که سلطه‌ی فئودالیسم را درهم میشکند ، بهرزوازی را هبر آنست و در نتیجه‌ی آن قدرت خود را در جامعه مستقر میکند . اینگونه انقلابات در قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی روی داد . در آن دوران بهرزوازی طبقه‌ای مترقی بود ، زیرا که خواستار پیشرفت جامعه ، از بین بردن فئودالیسم بود و منافعیش رشد نیروهای مولد را اقتضا میکرد ولی با تکامل جامعه‌ی سرمایه داری ، بهرزوازی طبقه‌ای ارتجاعی بدل میشود .

در مرحله‌ی امپریالیسم آخرین مرحله‌ی سرمایه داری خصلت ارتجاعی و انگلی بهرزوازی بیش از هر وقت دیگر ظاهر میشود . منافع بهرزوازی کاملاً مغایر با منافع طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان است . تضاد بین بهرزوازی و پرلترها تضاد بیست آشتی ناپذیر . این تضاد ریشه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است که بالاخره منجر به انقلاب سوسیالیستی ، انحلال بهرزوازی بمطابق طبقه و استقرار مالکیت اجتماعی بروسائل تولید میگردد .

بهرزوازی یا طبقه‌ی سرمایه دار بر حسب اینکه سرمایه‌ی خود را در کدام رشته بکار انداخته باشد به بهرزوازی صنعتی (کارفرمایان) ، بهرزوازی بازرگانی (تجار بزرگ) ، بهرزوازی بانکی (بانکداران) و بهرزوازی روستایی (کولاکها) تقسیم میشود . منبع درآمد همه‌ی آنها ارزش اضافی است که از کار زحمتکشان حاصل میشود . علاوه بر سود کارفرمایان مؤسسات صنعتی که شکل مستقیم تصاحب ارزش اضافی است ، نفع بازرگانی و ربح بانکها و بهره‌ی مالکانه‌ی زمینداران همه اشکال مختلف و اجزای ارزش اضافی هستند یعنی از استثمار زحمتکشان حاصل میگردد .

یک طبقه بندی دیگر بهرزوازی از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنست . از این نظر در جوامع سرمایه داری بهرزوازی بزرگ ، بهرزوازی متوسط و بهرزوازی کوچک را تشخیص میدهند . از نظر کمیت بهرزوازی متوسط و کوچک اکثریت دارند ، ولی اهرمهای اقتصادی و اجتماعی در دست بهرزوازی بزرگ است که اگر چه عددها کمتر است ولی اکثر منابع تولیدی و مالی و قدرت سیاسی را در دست دارد . بهرزوازی متوسط و کوچک همواره در خطر ورشکست هستند و اغلب در تضاد منافع با بهرزوازی بزرگ قرار میگیرند .

خرد بهرزوازی اصطلاحاً بان تولید کنندگان کوچک کالامیکویند که از طرفی صاحب وسایل تولید هستند ولی از طرف دیگر اغلب خودشان کار تولیدی انجام میدهند و معمولاً از کار دیگری بهره‌کشی نمیکنند . بسیاری از پیشه‌وران ، صاحبان حرف و دهقانان صاحب زمین از این دسته اند . تجار کوچک و کسبه و برخی اقشار متوسط دیگر جامعه نیز در این دسته وارد

میشوند. خرد ه بورژوازی قشر واسطه ای بین بورژوازی و پرلترهاست که عده می کمی از آن در جریان تکامل سرمایه داری مبدل بسرمایه داران میشوند و قسمت اعظم آن بتدریج یکارگر و یاد روستاها با ازیست دادن زمین به کارگر کشاورزی مبدل میشوند. این وضع میسبب خصلت دنگانی این قشراست، زیرا که خرد ه بورژوازی چون از تکامل سرمایه داران روقابت آنان متضرر میشود دچار ورشکست و خانه خرابی میگردد. از آنجا که خود زحمت میکشد لذا بسوی پرلترها تمایل دارد و متحد وی در مبارزه علیه بورژوازی است و از جانب دیگر چون خود دارای وسائل تولید است بسوی بورژوازی تمایل دارد. این وضع موجب میشود که در مبارزه ی طبقاتی وضع بیکدیگر داشته و قادر با اجرای یک سیاست مستقل طبقاتی نباشد. طبقه ی کارگر و حزب وی میتواند و باید این متحد بالقوه را بسوی خود جلب کند. اتحاد کارگر و دهقان و تا مین رهبری پرلترها، اتحادی که همی طبقات و اقشار زحمتکش شهر و ده را در برگیرد، و شقی پیروزی بسرمایه داری و ظفر مندی انقلاب سوسیالیستی است.

یک طبقه بندی دیگر بورژوازی مربوط است بنقش اقشار مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته. از این نظر بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمماد رفاوت قائل میسومیم. در شرایط تسلط امپریالیستها بر اینگونه جوامع وجود مسائل عده ی ملی و وابستگی های انحصاری، بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است منافعش با انحصارات بیگانه اغلب در تضاد است و بهمین جهت حاضر است تا مرحله ی معینی در نهضت آزاد بخش ملی شرکت جوید و نقش مثبتی ایفا میکند. عناصر مهین پرست این قشر در کشورهای مختلف درجه ه هگا واحد ملی علیه سلطه ی امپریالیسم و بخاطر کوتاه کردن دست انحصارات بیگانه از منابع ملی، بخاطر کسب استقلال سیاسی و اقتصادی مبارزه میکنند.

بورژوازی کمماد یعنی قشر عالی و ثروتمند در اینگونه جوامع که دارای روابط محکم با انحصارات بیگانه و سرمایه هایشان با سرمایه های امپریالیستی درهم آمیخته و منافعشان حفظ و تحکیم سادات سرمایه های بیگانه را ایجاد میکند. واژه ی کمماد ر از زبان اسپانیایی گرفته شده و بمعنای خریدار است. اغلب بازرگانان بزرگ وارد کنند ه و صاحبان کارگاههای مونتاژ که شعبی صنایع امپریالیستی هستند، بانکداران با سرمایه ی مشترک و مختلط و نظیر اینها در این دسته جای دارند. بورژوازی کمماد ر آلت و عامل سیاست امپریالیستی، دشمن استقلال ملی، دشمن نهضت های آزاد بخش است. بورژوازی کمماد ر واسطه ی غسارت و استثمار اقتصادی و سلطه ی سیاسی امپریالیستها بود و خود از آن نفع برده و حامی ارجمعی ترین و ضد ملی ترین سیاستهاست. تشدید و نفوذ نوآستعماری و گسترده تر شدن سرمایه گذارها و چپاول انحصارات امریکائی بویژه موجب تقویت قشر بورژوازی کمماد ر شده است. این قشر کشور مهبطه را ب بازار فروش کالاها و عرصه ی سرمایه گذارهای انحصارات امپریالیستی و منبع کسب مواد خام ارزان بدل میکند. نهضت آزاد بخش ملی نه فقط علیه امپریالیستها ی خارجی بلکه علیه این قشر عامل واسطه ی امپریالیستها نیز متوجه است. در نشریات حزبی ما همچنین بعبارت "سرمایه داران بورکرات" برمیخوریم. در سند تحلیلی از وضع کشور ما که کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران تهیه نموده (۱۳۴۸) در این باره چنین توضیح داده شده است:

"از آنجا که بخش مهمی از گردانندگان رژیم، از اعضا خاندان سلطنت گرفته تا برخی از کارمندان عالی رتبه ی کشوری و لشگری نیز در عرصه های مختلف صنعتی،

بازرگانی، مالی، ساختمانی و کشاورزی سرمایه گذاری میکنند، میزان قابل توجهی از سرمایه گذاری خصوصی باین دسته از سرمایه داران تعلق دارد. ما این قشر از سرمایه داران داخلی را بمناسبت مقامی که در دستگاه دولتی احراز نموده و قدرت اعمال نفوذی که در سایه حکومت استبدادی بدست آورده اند قشر سرمایه دار بزرگ مینامیم. نفوذ قشر اخیر دائماً رو با افزایش است. امروز کمتر موسسه ی بزرگ تولیدی یا بازرگانی و ساختمانی، حمل و نقل و کشاورزی در کشور ما وجود دارد که نماینده ای از این قشر چه مستقیماً و چه بصورت سهامدار در آن شرکت نداشته باشد.

(۱۰۰، ۸۲، ۷۳، ۵۸، ۳۳، ۱۹، ۸، ۶)

۳۰- پارلمان و مبارزه پارلمانی

پارلمان یعنی مجمع نمایندگان که وظیفه ی قانونگذاری را بعهده دارند. در ایران و ترکیه آنرا مجلس، در ایالات متحده و برخی کشورهای امریکای لاتین آنرا کنگره مینامند. در برخی کشورها پارلمان مرکب از دو مجمع است مثل شورا و سنا، مجلس اعیان یا لاردها و مجلس عوام یا نمایندگان. قاعدتاً اعضای پارلمان انتخابی هستند یعنی از طرف مردم و باراًمی آنها برای تشکیل قوه ی مقننه و تدوین قوانین برگزیده میشوند. در برخی موارد آنها را انتصاب میکنند مثل نهی از اعضای سناى ایران، یا عضویت راهبرهات میهند. در کشورهای سرمایه داری از نظر ماهیت، میزان قدرت و رابطه با دولت و نوع پارلمان تشخیص میدهیم:

در کشورهای جمهوری پارلمانی (ایتالیا، ترکیه و هند ۰۰۰) یا در ممالک مشروطه سلطنتی (انگلستان، سوئد و دانمارک) اصل بر اینست که پارلمان بر کلیه اعمال دولت نظارت دارد و در حقیقت مرجع عالی مملکتی شمرده میشود. در کشورهای دیگری که رئیس جمهور از ائتلاف وسیع برخوردار است (ایالات متحده امریکا، فرانسه و عده ای از کشورهای امریکای لاتین) پارلمان فقط از نظر قانونگذاری نقشی ایفا میکند و چه بسا که هیئت دولت حتی بطرز صوری هم در مقابل پارلمان پاسخگو نیست. در هر دو دسته کشورها، پارلمان با اختیاراتی وسیع یا محدود، بطرز کم و بیش صوری یا عملی، و تا حدودی مستقل فعالیت میکند.

حساب کشورهای دیکتاتوری، اگرچه بظاهر آرای مجلس باشند، جداست. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هرگونه محتوی بوده سران رنم، سلاطین، خونت های نظامی، دیکتاتورهای دست نشانده با صحنه سازی انتخاباتی مجببول و فرمایشی در حقیقت عده ای را بشغل نمایندگی مجلس منصوب میکنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی باشد. ایران و ویتنام جنوبی نمونه های اینگونه ممالکند.

در کلیه ممالک سرمایه داری بحناوین و یا اشکال مختلف در آراء مردم دخل و تصرف میشود. افکار عمومی منحرف میگردد، محدودیتها ایجاد میشود تا پارلمان واقعاً مجمع نمایندگان مردم و بیانگر خواستها و عقاید آنها نباشد، و هرچه ممکن باشد عده ی نمایندگان اصیل زحمتکشان کمتر گردد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر میگیرد. از محدودیت سن و سواد و نژاد و جنس و دارای گرفته تا تعبیه ی سیستمهای ضد خلقی انتخاباتی، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از آراء شریک افکار عمومی و استفاده ی مساوی از وسایل تبلیغاتی و بالاخره تقلب و تمویض آراء و برگردن صندوقها و غیره.

مبارزه پارلمانی - یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در نوع سیاسی آنست. طبقه کارگر و حزب وی ضمن سایر اشکال مبارزه و وظیفه دارد از این مبارزه نیز در صورت وجود شرایط استفاده کند، مردم را بسیج کند، سیاستهای ضد ملی را ضمن کارزار انتخاباتی فاش کند، سعی کند عدوی هر چه بیشتری از نمایندگان واقعی مردم را به پارلمان بفرستد، در پارلمان از ترسین رسمی برای بیان خواستها و پیشبرد برنامه انقلابی خود استفاده کند. نفع مبارزه پارلمانی بهمان اندازه غلط و مضر بحال جنبش است که مطلق کردن آن. اولی انحراف چپ و عدم استفاده از یک سلاح نبرد است، دیگری انحراف راست و انحصار مبارزه فقط بیک شکل و محروم کرده شود. هاز سلاحهای دیگری نبرد علیه سرمایه داری. احزاب کمونیست کارگری و سازمانهای مترقی از مبارزه پارلمانی برای دفاع از منافع زحمتکشان و استقلال کشور برای جلوگیری از تهدید پارلمان بیک زائده هیئت حاکمه و برای افشای سیاست ضد خلقسی استفاده میکنند. خارج کردن پارلمان از صورت زائده ای بلا اراده حکومت، تأمین شرکت آزاد در انتخابات، معرفی کاندیدها و ریختن آزاد پرمی به صندوقها از جنبه های مهم مسئله عدوی دفاع از دموکراسی است. مبارزه برای آزادی انتخابات یکی از اشکال مبارزه بخاطر دموکراسی است.

در شرایط کنونی، طبقه کارگر برخی از کشورهای سرمایه داری امکان آنرا دارند که با بهره گیری از دست آوردهای مبارزات خود، اکثریت مردم را بدور خود گرد آورده و برای احراز اکثریت قاطع در پارلمان و تبدیل پارلمان ازالت مقاصد طبقاتی بورژوازی و وسیله خدمت بمسردم زحمتکش کوشش نمایند و ضمن آن مبارزه ای توده ای دامنه داری را در خارج پارلمان گسترش داده و مقاومت نیروهای ارتجاعی را درهم شکنند. این یکی از اشکال انجام مسالمت آمیز انقلاب است که خود تنها از راه بسط پیگیری مبارزه طبقاتی توده های کارگر و دهقان و جلب طبقات متوسط علیه سرمایه های بزرگ انحصاری، علیه ارتجاع، بخاطر اصلاحات عمیق اجتماعی، صلح و سوسیالیسم میسر تواند بود. در هر صورت برلنارها و حزب وی باید بر کلیه شکلهای مبارزه غیر مسالمت آمیز و مسالمت آمیز، پارلمانی و غیر پارلمانی احاطه داشته و آماده ای هرگونه تعویض سریع و غیر منتظره ای یک شکل مبارزه به دیگری باشد.

(۹۲، ۱۹، ۹)

۳۱- پاسیفیسم (Pacifisme)

پاسیفیسم از واژه لاتینی بمعنای صلح و آرامش مشتق است و بمعنای طرفداری از صلح و آرامش استعمال میشود. پاسیفیسم یک جریان لیبرال منشانه است که نمایندگان آن علیه هرگونه جنگی هستند و معتقدند که با تبلیغ و مواظبه میتوان آشتی عمومی ایجاد کرد. اگرچه در زمان مابا تشدید خطر جنگ افروزی محافل امپریالیستی پاسیفیست ها نیز فعالانه در اقدامات مختلف صلحجویانه شرکت میکنند و سهمی اغلب شایسته در بیان خواست مردم علیه نقشهای جنگ طلبانه ایفا میکنند، ولی در عین حال پاسیفیسم در اصل وسیله ای برای تخدیر و منحرف کردن توده ها از مبارزه فعال علیه جنگهای امپریالیستی بوده و در گذشته بارها از آن برای فریب توده ها و پنهان کردن ریشه و علل جنگ و تدارکات نظامی امپریالیستی استفاده شده است.

طرفداری از صلح میبایست فعال و مبارز باشد. ریشه و علل جنگ را در نظام سرمایه داری و

سرشت امپریالیستی نباید. کمونیست‌ها همیشه طرفدار فعال صلح بوده‌اند و علیه جنگ‌های غیرعادلانه استثمارگران و غاصبانان نبرد کرده‌اند و در عین حال از جنگ‌های انقلابی توده‌ها، جنگ‌های دفاعی و جنگ‌های آزاد بیخوش دفاع کرده‌اند. پاسیفیسم تفاوت اساسی بین جنگ عادلانه و جنگ غیرعادلانه را نادیده میانگارد و وسائل غیرفعال نظیر مصلحت‌راکافی برای منظر می‌شمارد. تفاوت جنبش نیرومند هواداران صلح مرکب از نیروهای مختلف و در رأس آنها کمونیست‌ها با پاسیفیست‌ها منجمله در مبارزه فعال علیه خطر جنگ و علیه امپریالیسم است که زاینده‌ی این خطر می‌باشد. بعنوان نمونه مبارزه‌ی آنها علیه جنگ ویتنام بمعنای حمایت کامل از خلق ویتنام و جنگ عادلانه‌ی وی بخاطر آزادی و استقلال تا سرحد پیروزی این خلق و بمعنای نبرد علیه امپریالیسم آمریکا و نوکران محلی آنهاست که نقشه‌های استعمارگرانه و تسلط طلبانه‌ی آنها موجب بروز و ادامه‌ی این جنگ شده است. در عصر مصلحت‌راکافی پاسیفیست‌های صادق ریز بروز بیشتر دوش بدوش طرفداران فعال صلح کمونیست‌ها دست بعمل مشترک می‌زنند و اقدامات متحدی را سازمان می‌دهند. ضرورت مبارزه‌ی متحد علیه امپریالیسم جلب هر چه بیشتر و فعالتر این نیرو را ضرور می‌کند.

۳۲- پایه و روپنا (یازیر بنا و روپنا)

پایه - جهان بینی مارکسیستی در میان انبوه مناسبات اجتماعی موجود در هر جامعه‌ای مناسبات مادی و تولیدی را بنحیث مناسبات اساسی و تعیین کننده می‌داند. پایه یا زیربنای جامعه عبارتست از مجموعه این مناسبات تولیدی که ساختمان اقتصاد و جامعه را تشکیل می‌دهد. مقصود از مجموعه مناسبات تولیدی عبارتست از اشکال مالکیت و مناسبات میان انسانها که از این اشکال مالکیت ناشی میشود و بالاخره اشکال توزیع نعم مادی.

هر جامعه دارای پایه یا زیر بناست. وضع زیر بنا بنحیث مجموعه مناسبات تولیدی بستگی یابوض نیروهای تولیدی دارد و در هر جامعه مطابق با درجه‌ی معین نیروهای تولیدی آن در انست.

پایه نقش عظیمی در زندگی اجتماع بازی میکند و امکان میدهد که تولید و توزیع نعم مادی سازمان داده شود. انسانها بدون برقراری مناسبات تولیدی نمیتوانند بکار تولیدی بپردازند و در نتیجه وسائل زندگی را توزیع کنند. تبدیل یک دوران اجتماعی بدیگر یعنی تبدیل پایه، یعنی ایجاد مناسبات تولیدی جدید.

روپنا - عبارتست از نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاقی، هنری و مذهبی جامعه و نهادها و موسسات و سازمانهای مربوط بآنها و اشکال مربوطه آگاهی اجتماعی. اگر بخواهیم پایه را به ریشه یا استخوان بندی تشبیه کنیم، میتوانیم روپنا را شاخ و برگ یا گوشت و پوست و خلاصه سیمای جامعه بنامیم. البته این تشبیه ساده است و روابط بالکلیکی عمیقی که پایه و روپنا را بیکدیگر پیوند میدهد نشان نمیدهد.

پایه، شالوده‌ی روپناست. هر فرماسیون اجتماعی - اقتصادی دارای زیربنای مخصوصی بخود میباشد. روپنا برپایه‌ی این مجموعه‌ی مناسبات تولیدی ناشی از نحوه و شکل مالکیت بوجود می‌آید. روپنا خود نیز در تکامل اجتماع نقش بزرگی دارد و پس از آنکه بر اساس زیربنای اقتصادی معینی پدید آمد بر پایه تاثير متقابل میگذارد، برشد و تحکیم آن کمک میکند و با عمل خود رشد اجتماع را تسریع یا کند میکند. روپنا توسط پایه بر تکامل نیروهای مولد و

تا شرمیگذازد.

نقش تعیین کنند هی زیر بنا نسبت به رو بنا - در رابطهی دیاکتیکی موجود بین پایه و رو بنا ، پایه جهت قاطع و تعیین کنند ه را تشکیل مدهد . زیر بنای جامعه ایکه در آن طبقات متخاصم وجود دارد دارای خصلت متضاد است . پایه که بیانگر رابطهی مختلف انسا نسا با وسایل تولید است (مناسبات تولیدی و نحوه مالکیت) ، نشان دهنده ی تضاد منافع طبقاتی و نشان دهنده ی تناقض میان بهره کشان و بهره دهان است . رو بنای چنین جامعه ای از آنجا که انعکاس تضاد های موجود در پایه است خود نیز دارای خصلت متضاد است . رو بنا افکار و عقاید و مؤسسات و سازمانهای طبقات و گروههای مختلف را در بر میگیرد . طبعا افکار و مؤسسات طبقه ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است در رو بنا نیز افکار و مؤسسات حاکم را تشکیل مدهد . بعبارت دیگر آن طبقه ای که نیروی مادی مسلط جامعه را در دست دارد در عین حال نیروی معنوی مسلط جامعه نیز هست .

نقش تعیین کنند هی پایه نسبت به رو بنا فقط در این نیست که رو بنا زائیده ی زیر بنا است ، بلکه در این نیز هست که تغییرات ماهوی در نظام اقتصادی بناچار بتغییرات رو بنامیانجامد . مثل تکامل زیر بنای جامعه ی سرمایه داری و ورودش بمرحله ی پوسیدگی که در رو بناسا بصورت پیدایش و تحکیم اشکال ارتجاعی و فاشیستی حکومت ، انحطاط هنر بورژوازی ، تباه ترین اشکال فلسفه ی ایدئلیستی و فرهنگ کاذب و غیره منعکس میگردد .

هنگامیکه بر اثر انقلاب اجتماعی یک زیر بنای اقتصادی بجای زیر بنای قبلی می نشیند در رو بنا تغییرات عمیق روی مدهد ، سلطهی سیاسی طبقه ی جدید مستقر میگردد ، افکار و عقاید و نهاد های جدید ، دولت جدید و سیستم سیاسی و حقوقی جدید بوجود میآید ، رو بنا کهنه برمیافتد و رو بنای نوین مستقر میشود .

استقلال نسبی و نقش فعال رو بنا - رو بنا که زائیده ی زیر بناست دارای استقلال نسبی است . یکی از وظایف مهم این استقلال آنست که تحول در رو بنا هنگام استقرار پایه ی نوین بمعنای از بین رفتن خود بخود تمام پدیده های رو بنای کهنه نیست . باحو زیر بنای کهنه موجود بت رو بنای کهنه بمثابة یک مجموعه ی واحد بمثابة سیستم نظریات و مؤسسات جامعه کهنه پایان می پذیرد . ولی عناصر جدید آگانه ای در آن باقی میماند و در زمره ی عناصر رو بنای جامعه ی جدید جای میگیرد . بدیهی است رو بنای جدید فقط آن عناصری از رو بنای کهنه را میگیرد که میتواند در خدمت طبقات جدید حاکم در جامعه قرار گیرند ، آن عناصری را که متناسب با منافع طبقات حاکم جدید است .

چنانکه هر جامعه ی جدیدی که در آن استثمار برقرار شد از رو بنای جامعه ی پیشین خود ، آن افکاری را نگاه میدارد که استثمار را مجاز میسرند و مدافع مؤسسات سیاسی و حقوقی استثمار - گران میباشند .

در رو بنای هر جامعه عناصر ثابت وجود دارد که برای تمام بشریت دارای مقام و مرتبت است . از آنجمله اند موازین اخلاقی انسانی و بهترین دستاوردهای ادبی و هنری . بدین ترتیب رو بنای هر جامعه ی معین پدیده ی بخرنجی است که هم افکار و نهاد هائی از جامعه ی کهنه را در بر میگیرد و هم افکار و مؤسساتی که بر اساس زیر بنای اقتصادی جدید پدید آمده اند .

استقلال نسبی رو بنا در این امر نیز تظاهر میکند که رو بنا نقش فعالی در تکامل پایه ای که او را بوجود آورده بازی میکند . افکار و مؤسسات مسلط حاکم در جامعه ای که بطبقات متخاصم

تقسیم شده بحفظ و تحکیم زیربنای این جامعه کمک میکند. این افکار و مؤسسات بخاطر مبارزه طبقاتی حاکم با طبقات دگرچنین جامعه ای بویژه با طبقات زحمتکش بخاطر سازمان دادن این مبارزه است. این افکار و مؤسسات مبارزه زحمتکشان را بخاطر رهائی از استعمار و استعمار سرکوب میکند. مثلاً سرمایه داری معاصر دوران زندگی خود را پیچیده و ولی هنوز برجای است، برجاست در درجه اول برای آنکه دولت بورژوازی حقوق بورژوازی و تمام وسائل نفوذ ایدئولوژی بورژوازی که نقش آنها در دفاع از سرمایه داری فوق العاده بزرگ است همه در حفظ و حراست منافع بورژوازی بکار میروند.

(۱۹، ۷۳، ۹۶)

۳۳- پرلثاریا (Proletariat)

به طبقه کارگر مزد بگیر یعنی کسانی که فاقد وسائل تولید هستند و مجبورند نیروی کار خود را به صاحب وسائل تولید یعنی سرمایه داران بفروشند پرلثاریای صنعتی با مطلق پرلثاریا میگویند. بنابراین مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه سرمایه دار است، اگرچند برخی اصطلاحات، پرلثاریا بمعنای اعم طبقه کارگر استعمال میشود. اصولاً این اصطلاح در جامعه کهن رومی به فقرا و رنجبران اطلاق میشده است. پرلثاریا که همراه با سایر اقشار زحمتکشان مولد همه نعم ماد است در جریان تولید علاوه بر ارزش نیروی کار خود ارزش اضافی نیز تولید میکند که از طرف کارفرما بشکل سود تصاحب میشود.

پرلثاریا پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه دار است، زیرا که پرلثاریا با مشرقی ترین و رشد یابنده ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می یابد. خصلت تولید سرمایه داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرلثاریا شرایط مساعد را فراهم میکند. امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه ای از هر طبقه ای دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاتر است. مبارزه پرلثاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه سرمایه دار است.

پرلثاریا در مبارزه برای رهائی خود میتواند و باید تمام توده های زحمتکش و در درجه اول دهقانان را بسوی خویش جلب کند و نبرد علیه سرمایه داری را رهبری کند. و به همین جهت هم پرلثاریا - طبقه ی کارگر - میتواند رسالت تاریخی نابود کردن بورژوازی و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی را با انجام رساند. از نظر تاریخی طبقه پرلثاریا صنعتی همزمان با زایش شیوه تولید سرمایه داری یعنی در مرحله تلاش قشود الیسم پدید میگردد. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین های خود را از دست میدادند نخستین منبع ایجاد پرلثاریا بود. بعدها نیز ورشکست خرد بورژوازی در شهر روده، با تکامل سرمایه داری، بتقویت صفوف پرلثاریا منجر میشود. پرلثاریا یکی از دو طبقه اساسی فرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه دار است، و طبقه دیگر اساسی این صورت بندی بورژوازی است. استعمار پرلثاریا از جانب بورژوازی موجب تضاد آشتی ناپذیر منافع طبقاتی آنها و مبارزه طبقاتی آنها است. در جریان این مبارزه رفته رفته پرلثاریا بمنافع اساسی طبقاتی خود آگاهی می یابد، در اجتماعی اش غنی تر میشود، بتدریج از اشکال مبارزه و درجات عالیتر تشکل استفاده میکند و بالاخره این مبارزه علیه سراسر سیستم سرمایه داری و بخاطر استقرار سوسیالیسم متوجه میگردد. پرلثاریا سازمانهای طبقاتی صنفی و سیاسی خود را ایجاد میکند که عالیترین شکل

آن احزاب کمونیست و کارگری هستند، احزابی که تعالیم مارکسیسم - لنینیسم را رهنمای خویش قرار داده اند و آن خود تعمیم تجربیات نهضت انقلابی بین المللی پرلترهاست و مرتباً تکامل می یابد. آموزش مارکسیسم - لنینیسم سلاح قاطع آگاهانه ی نبرد پیکرپرلترهاست. پس از انقلاب سوسیالیستی و نابودی استثمار، پرلترها بطبقه ای جدید - طبقه ی کارگری که سیستم سرمایه داری را از بین برده و مالکیت سوسیالیستی بروسائل تولید را مستقر ساخته و خود سرزوش خویش را در دست دارد بدل میگردند.

(۶، ۹، ۱۹، ۲۹، ۴۳، ۶۱، ۷۳، ۸۶، ۹۲)

۳۴- پروپاگاندا و آژیتاسیون (Propagande et agitation)

آژیتاسیون یعنی وسیله ی تا^۰ثیر سیاسی در توده ها از طریق گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جزایر، کتب و رسالات، اوراق، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره. در برخی موارد آنرا فعالیت تبلیغی یا تئوری برای تفهیم عقاید و نظریات سیاسی خود در توده ها نامیده اند. برای آژیتاسیون یا تبلیغ نظریات البته از وسائل متنوع و مهمی نظیر مباحثه و نطق و تشکیل جلسات و میتینگها و همچنین وسائل سمعی و بصری و مطبوعات و غیره که نام بردیم استفاده میشود تا صحت نظریات سیاسی و مرام و روش خویش را ثابت کنیم مردم را برای مبارزه در راه آن جلب نمائیم. وجه مشخصه ی آژیتاسیون خصلت توده ای آنست، یعنی یک عمل سیاسی - تبلیغی است که برای توده ی مردم وسیعاً صورت میگیرد و معمولاً حیطه ی کوچکتري از افکار و مسائل حاد تر یا مشخصتری را در بر میگیرد، ولی هدف، پخش و تبلیغ آن در بین عده ی هر چه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مردم سیاسی حزب است و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و ایمن وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه های تسهیلی و احساسی برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی میشود.

پروپاگاندا که آنرا در فارسی میتوان ترویج ترجمه کرد معنای توضیح و اشاعه ی اندیشه های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیقتری را در بر میگیرد و هدف، ترویج آنها در بین عده ی کثتری است، بنابراین وسائل آنهم با آژیتاسیون فرق میکند. در اینجا از جلسات، مذاکرات، کتب، رسالات علمی و تحقیقی، و مجلات استفاده میشود تا اگر چه در بین عده ی کثتری و بسی عمیقتر و با جزئیات بیشتر و همه جانبه تر مسائل برنامه و عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوه ی پروپاگاندا بیشتر شیوه ی تحلیلی و عقلی است. واضح است که از آژیتاسیون و پروپاگاندا همه ی احزاب و دسته های سیاسی استفاده میکنند و وسائل مختلف آنرا در خدمت میگیرند. با وجود اهمیت این وسائل و طرز استفاده از آنها، مهم در درجه ی نخست آنست که چه مرام و ایدئولوژی و اندیشه ای مورد ترویج و تبلیغ قرار میگیرد و ماهیت این اندیشه ها و نظریات چیست؟ اندیشه های سوسیالیستی و مپدی و دمکراتیک از آنجاکه دارای ماهیت حیات بخش و انسانیست و با قوانین تکامل اجتماعی تطبیق میکنند و مبین منافع توده های مردم است بکوشش مروجین و مبلغین توده ای به میزان غیر قابل قیاسی بیش از اندیشه های ارتجاعی ضد ملی و ضد دمکراتیک در بین توده ها رسوخ میکند، اگر چه در جوامع سرمایه داری تقریباً کلیه وسائل تبلیغ و ترویج در دست زمامداران و طبقه ی حاکمه متمرکز است و در نظامهای استبدادی طبقه ی کارگر و توده های مردم زحمتکش و

احزاب مترقی از این وسائل بکلی محروم هستند. مبارزه در راه دمکراسی منجمله متضمن مبارزه برای داشتن وسائل بیشتر پروپاگاندا و آژیتاسیون، آزادی بیان و عقیده، اجتماعات و مطبوعات نیز هست تا بدینوسیله هرچه بیشتر عمیقتر و وسیعتر اندیشه، مسلک و مرام و برنامه ملی و مترقی در بین مردم ترویج و تبلیغ گردد.

۲۵- تحت الحمايه (Protéctorat)

— یکی از اشکال استعمار است. از نظر لغوی بمعنای حمایت و پشتیبانی یک دولت بزرگ و نیرومند از یک دولت کوچک و ضعیف است. در حقیقت دولت امپریالیستی بزرگ، به نیروی ارتش خود، با قدرت اقتصادی خود نظام تحت الحمايه (پروتکتور) را بر کشور کوچک تحمیل میکند، آنرا زیر سیطره خود میگیرند و در عمل مبدل به مستعمره میکنند. در خلیج فارس نمونه های بسیاری از این سرزمینهاست که امپریالیسم انگلستان بنام تحت الحمايه سلطه کامل خود را در آنجا برقرار نموده، عمال دست نشانده خود را بر سر حکومت نشانده و با یک سلسله قرارداد های نابرابر و تحمیلی زنجیر اسارت رامحکم کرده است. تحت الحمايه اغلب با اشغال نظامی و بساداشتن پایگاههای نظامی دریائی یا هوائی همراه است و چه بسا مرحله ای بوده است قبل از تبدیل کامل سرزمین مربوطه به مستعمره نظیر تحت الحمايه کره از جانب ژاپن در آغاز قرن کنونی و سپس تبدیل آن به مستعمره. در عصر ماجنیش پرتوان آزاد بخش خلقها اساس بساط تحت الحمايه را همزمان با تلاشی عمومی سیستم استعمارک درهم ریخته است.

(۸)

۲۶- تئوری (Théorie)

عبارتست از تعمیم تجربه و پراتیک اجتماعی. تئوری مجموعه ایست از اندیشه های راهنما در این پلان زمینهای دانستنیهای بشری، عبارتست از توجه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت با در جامعه. تئوری که خود برشالود هی پراتیک و عمل پدید میگرد نقش فعالی در حیات جسمانی در زمینهای ساینسنا سانیهای علمی بشری ایفا میکند و به انسانها روشنگاری دقیق در فعالتهای علمی خود میدهد و پراتیک را بچلو میراند.

مارکسیسم — لننیم میآموزد که وثیقهی اجرای موفقیت آمیز وظایفی که در مقابل جامعه قرار دارد وحدت بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و عمل است. یک تئوری اگر باعث انقلابی و پراتیک تحول بخش و تغییر دهنده همراه نباشد فاقد مضمون خواهد بود. پراتیک و عمل نیز اگر با چراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد کور و بی ثمر خواهد بود. احزاب مارکسیست لننیمست پایهی فعالیت خود را وحدت بین تئوری و عمل قرار میدهند. تئوری مارکسیسم — لننیم مجموعه اندیشه های راهنمای این دانش، قطب نمای علمی روشن و دقیق فعالیتها و عمل احزاب کارگر است. نقش سازمان دهنده و تحول بخش تئوری مارکسیستی-لننیمستی در همین جاست که به احزاب کمونیستی و کارگری امکان میدهد در هر وضع و موقعی راه خود را بشناسند، جریان وقایع را پیش بینی کنند، فعالیت خود را بر اساس شی علمی استوار سازند. مارکسیسم — لننیم آنچنان تئوری ایست که اجرای خلاق را ایجاب میکند.

فراگرفتن دگماتیک و کتابی، بخاطر سپردن احکام و فرمولها و تکرار کورانه‌ی آنها بکلی با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است و کمترین نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. فراگرفتن و بکار بستن خلاق تئوری مارکسیستی یعنی فراگرفتن ماهیت آن، بکار بردن آن بمثابه راهنمای عمل، استفاده از آن در اقدامات پراتیک و برای حل مسائلی که در مقابل حزب و نهضت در شرایط مختلف و تغیر ظاهر میشود. چنین برداشتی یا چنین فراگرفتن علمی، خود بتکامل تئوری می‌انجامد، انزای احکام و استنتاجات جدید غنی میکند، تزیهای نوین بر اساس وضع تغیر یافته‌ی تاریخی و شرایط جدید پراتیک اجتماعی بوجود می‌آورد.

(۸۶)

۳۷- جنبش آزاد بیخشی ملی و همزیستی مسالمت آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آنستکه حتی در دوران کنونی یعنی با وجود آنکه امپریالیسم هنوز از بین نرفته و هنوز نیرومند است جامعه‌ی بشری را از بلیه‌ی یک جنگ جهانی جدید برهانند و بعبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضادها و اختلافات از طریق تسلی و توسل بجنگ جهانی صورت گیرد یا بدیگر سخن اصول همزیستی مسالمت آمیز را بشکوره‌ای سرما-داری تحمیل نمایند. از جانب دیگر خلفاهائی هستند که هنوز استقلال سیاسی خود را بدست نیاورده‌اند و بسیار دیگر خلفاهستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله‌ی اصلی جامعه‌ی آنها ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه‌ی انحصارات بیگانه و سرنگون کردن حکام دست نشانده و دنباله روی امپریالیستهاست. در تمام این کشورهاست که جنبش عظیم و جوشان آزاد بیخشی ملی - یکی از سه جریان عمده‌ی ضد امپریالیستی دوران معاصر - در کار پیکار است. در مورد رابطه‌ی این جنبش با سیاست همزیستی مسالمت آمیز در مسایلیان اخیر سفسطه‌های چپ نمایانه بسیار صورت میگردد. انقلابی نمایان ظاهرا اصلاحی پیدا شده‌اند که ادعا میکنند چه از نظر تئوریک و چه از نظر علمی بین سیاست همزیستی مسالمت آمیز و جنبش‌رهای بیخشی ملی تضاد موجود است؛ ادعا میکنند که مخالفین یک جنگ جهانی گویا با مبارزه ملل در راه استقلال و آزادی مخالفند. آنها مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز را عملی غیر انقلابی و حتی همدستی با سرمایه داری بقلم میدهند. این یک سفسطه‌ی عامیانه و موزیانه است که بادرک تضادهای واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیستها بی‌پایگی آن باسانی معلوم میشود.

همزیستی مسالمت آمیز مربوط است بنحوی مناسبات بین کشورها تیکه دول آنها در ارای سیستمهای اجتماعی و سیاسی مختلف هستند؛ بمعنای آنست که اسلحه‌ی تجاوزه و توسل به جنگ از جنگ امپریالیستها بد آورده شود و نقشه‌های استراتژیک آنها عقیم گذاشته شود. برخلاف ادعای مدعیان چپ نما مبارزه در راه همزیستی مسالمت آمیز از همان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که لنین بنام حکومت شوراهای امضا کرد منشور معروف صلح بود که حاوی اصول سیاست همزیستی مسالمت آمیز است. یادآوری این نکته‌ی مهم تاریخی بیفایده نیست که در مقابل سیاست لنینی استقرار مناسبات عسادی صلح آمیز بین دول دارای سیستمهای اجتماعی مختلف، در آن هنگام، دولت امپریالیستی سیاست مداخله و لشکرکشی ضد انقلابی را بکار بردند و این تنها پس از شکست مداخله‌ی دول ۱۴ گانه‌ی امپریالیستی بود که آنها مجبور شدند بنوعی همزیستی مسالمت آمیز تسن در

د دهند و دولت شوروی را برسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قرارداد های مختلف امضاء نمایند. این يك پیروزی سوسیالیسم بود. و امروز هم تحمیل این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ طلبانه و تجاوزکارانه ی خود را از دست نداده چیزی جز يك پیروزی نیروهای شرقی و ضد امپریالیستی در نتیجه ی مبارزه ای مداوم و پیگیر نیست. بعبارت دیگر همزیستی مناسبه امیز تنها و تنها ثمره ی مبارزه ی طبقاتی در مقیاس بین المللی علیه امپریالیسم و در زمینه ی روابط بین دول است. کمونیستها همیشه این مفهوم همزیستی مسالمت آمیز را خاطر نشان میسازند و این مبارزه، مبارزه برای تحمیل اصول همزیستی مسالمت آمیز، هرگز با پیکار خلقها بخاطر استقلال و آزادی مغایر نیست؛ بلکه برعکس دست در دست آن، علیه امپریالیسم متوجه است و جز اینهم نمیتواند مفهومی داشته باشد. همزیستی مسالمت آمیز امکانات مناسبی را هم برای توسعه ی مبارزه ی طبقاتی در کشور های امپریالیستی و هم برای نهضت آزاد یبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ایجاد مینماید و بنوعی خود موقتیتها و پیروزیهای مبارزه ی آزاد یبخش ملی بتحکیم اصل همزیستی مسالمت آمیز کمک میکند. اینست رابطه ی دیالکتیکی بین نهضت آزاد یبخش ملی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز. احترام با اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز، برای کشورهای نوظاسته ی ملی، بمعنای احترام کامل بحق حاکمیت آنهاست. استعمار و ستم ملی بهسری شکلی که باشد با اصول همزیستی مسالمت آمیز مایهت دارد و بمعنای تجاوز و تعرض مستمر بحقوق ملل است. بنابراین مبارزه ی ملتی که برای آزادی خود قیام کرده است مبارزه ای عاد لانه بوده و در این مبارزه از هروسيله ايکه این ملت صلاح بداند میتواند استفاده کند. جنگ عاد لانه ی خلق ویتنام اکنون بههمی جهانیان نشان میدهد که اجرای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز از طرف کشورهای سوسیالیستی بههیچوجه مانع آن نیست که ایسین کشورها باتمام قوا و بههمی اشکال از خلق ویتنام دفاع کنند و بوی کمک همه جانبه نمایند. سیاست همزیستی مسالمت آمیز مغایر با جنبش آزاد یبخش ملی نیست، برعکس همبستگی و عمل مشترک کشورهای سوسیالیستی و جنبش رهائیبخش ملی و نهضت کارگری کشور های سرمایه داری (سه نیروی عمدی انقلابی عصر ما) برای جلوگیری از يك جنگ جهانگیر بهترین شرایط را برای لگام زدن بر امپریالیستها و موفقیت نهضت های استقلال طلبانه و آزاد یجویانه ی ملی فراهم میسازد. آیا باید این نکته را هم تکرار کرد که يك جنگ جهانی که مسلما جنگی هسته ای خواهد بود زیانهای عظیم و پیش بینی ناپذیری به تمدن انسانی وارد خواهد ساخت که برای جبران آن زمانهای طولانی ضرور است. همزیستی مسالمت آمیز بمعنای حفظ وضع سیاسی موجود و حفظ مناسبات اجتماعی موجود در کشورهای سرمایه داری، بمعنای حفظ استعمار و نواستعمار و یا هر نوع عقب نشینی و گذشت ایدئولوژیک و طبقاتی نیست، برعکس کمکی است به گسترش مبارزه ی طبقاتی در مقیاس ملی و بین المللی، مانعی است بر سر راه کوشش امپریالیسم برفع تضاد های درونی خویش از طریق تشدید و خامت و ایجاد کانونهای خطر جنگ؛ در يك کلمه در زمینه ی مبارزه ی طبقاتی در جوامع سرمایه داری و در زمینه ی مبارزه ی ایدئولوژیک همزیستی وجود دارد و ممکن نیست.

همزیستی مسالمت آمیز یعنی رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی هر کشور بزرگ یا کوچک، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، احترام بحق کلیه ی خلقها در انتخاب آزاد نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خویش، حل و فصل مسائل بین المللی حل نشده از طریق سیاسی و بوسیله ی مذاکرات. سیاست همزیستی مسالمت آمیز

باحق خلقها در انتخاب راه مبارزه ای که برای رهائی خویش لازم میسرند اعم از اینکه مسلحانه یا غیرمسلحانه باشد تهاجم ندارد و نیز ابد ابعثای پشتیبانی از رژیمهای ارتجاعی نیست. همزیستی مسالمت آمیز مبارزه ایست عظیم که در آن هر سه نیروی عدوی ضد امپریالیستی جهان معاصر ذینفعند.

(۱۲، ۱۷، ۳۸، ۶۳، ۷۹، ۹۹)

۳۸ - جنگ

جنگ یعنی مبارزه ای مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که بخاطر اجرای هدفهای سیاسی و اقتصادی صورت میگیرد. جنگ یک پدیده اجتماعی تاریخی است، یعنی در جامعه بشری در مرحلهی معینی از تکامل تاریخ بوجود آمد و وابسته بشرايط گذرای حیات اجتماعی بود و در مرحلهی معینی از تکامل تاریخ، از حیات بشری حذف میگردد. از نظر تاریخی لزوم ایجاد نخستین دسته های مسلح یا ارتش همزمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات و دولت پدید گشت و از آن هنگام در جوامع منقسم ب طبقات، جنگ بطور عمده بوسیله ای برای تحکیم تسلط طبقات استثمارگر و اشغال سرزمینهای غیر و سیطره جویی بر سایر خلقها بدل شد.

در عصر کنونی سرچشمهی اساسی جنگها نظام سرمایه داری و تضادهای آنست که در مرحلهی امپریالیسم بمنتهای حدت خود میرسد. لنین بر اساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگها و بویژه جنگهای دوران امپریالیسم، جنگها را بطور علمی طبقه بندی کرده و انواع آنرا تعیین کرد. تئوری مارکسیستی - لنینیستی در بارهی جنگ نشان میدهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد: جنگ عاد لانه و جنگ غیرعاد لانه.

جنگ عاد لانه جنگی است که بخاطر اشغال سرزمینهای دیگران و تسلط بر ملل دیگر صورت نمیگیرد، بلکه جنگی است آزاد بخوش بخاطر دفاع از میهن و دست آورد های زحمتکشان علیه استعمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندی استعماری یا یوغ طبقات بهره کش.

جنگ غیرعاد لانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایر خلقهای ملل، برای سرکوب زحمتکشان، برای توسعه طلبی. بعنوان مثال هم اکنون در ویتنام جنگی عظیم جریان دارد در این جنگ یک سو امپریالیستهای امریکائی و نوکران محلی آنها قرار دارند و در سوی دیگر خلق ویتنام. جنگی که امریکا انجام میدهد جنگی است تجاوزکارانه و اسارت آور. جنگی کسسه خلق ویتنام با آنها تهرمانی انجام میدهد جنگی است عاد لانه بخاطر کسب استقلال و آزادی و وحدت ملی. اخیراً این جنگ بجنگ عاد لانه تمام خلقهای هند و چین بدل شده است.

بهمین جهت است که هر فرد شرافتمند با تجاوز امریکا که با وحشیگریهای بیمابقه میخواهد نظم استعماری و آزاد یکش خود را مستتر سازد مخالف است و در مقابل از جان و دل با ملت قهرمان ویتنام که میخواهد در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کند ابراز همبستگی میکند. مارکسیسم - لنینیسم مخالف جنگ غیرعاد لانه ی تجاوزکارانه و مدافع جنگ عاد لانه و توده ایست.

یکی از انواع جنگهای عاد لانه جنگهای پارتیزانی خلقی است که عبارتست از جنگ دستجسات مسلح نامنظم خلق در پشت جبهه ی دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام میدهند؛ البته این شکل جنگ تاریکی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلئون در ۱۶۰

سال پیش، جنگ مردم روسیه در زمان حمله ناپلئون درهما نوقع، جنگ میهن پرستان ایتالیائی، فرماندهی گاریبالدی در ۱۲۰ سال پیش، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در ۹۰ سال پیش از نمونه های جنگ پارتیزانی بشمار میرود. همچنین است مبارزه ی مسلحانه ی دستجات پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهانگیر دوم در فرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین و غیره از این قبیل است.

هم اکنون جبهه ی ملی آزاد بیخوش و هتنام جنوبی از شکل جنگ پارتیزانی نیز در کنار واحد های منظم ارتش آزاد بیخوش بطور وسیع و موثر استفاد ه میکند.

در این بحث پیرامون مسئله ی جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن کرد و آن مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجارکارانه ی امپریالیستی است. گفتیم که سرچشمه ی اساسی جنگها نظام سرمایه دار است؛ ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامیکه در تمام کشورهای سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصلت ناگزیر و اجتناب ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد. صوابترین باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر یک فاجعه ی جهانی اقدامی نکرد. اکنون آنچنان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسایلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ را از جانب امپریالیستها بگیرند. در اعلامیه ی ۸۱ حزب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ گفته میشود:

"زمانی فرارسیده است که میتوان کوشش تجارکاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت."

در جلسه ی مشورتی استراتژی این احزاب در مورد جنگ چنین تعیین شد که "جامعه ی بشری راحتی در دوران کنونی از کابوس یک جنگ جهانی جدید برهاند". آن نیروهاست که میتوانند این حکم را عملی سازند سه نیروی عمده ی اجتماعی کنونی: سیستم سوسیالیستی جهانیستی، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی در کشورهای سرمایه داری هستند.

هم اکنون خصلت تجارکارانه ی امپریالیسم شکل خطرناک تازه ای بخود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسائل جلوگیری از جنگ تجارکارانه ی امپریالیستی با حدت بیشتری مطرح میشود. مبارزه با خطر جنگ سهل و ساده نیست. برخیزها میکنند بروز جنگ جهانیستیک امر کاملاً اجتناب ناپذیر مبدل شده و در مقابل سیر حوادث نمیتوان کاری کرد. این ظفره رفتن از مسئله است. کسانسی نیز مدعیند که بعلت وجود سلاحهای مدرن و بسیار خطرناک و "توازن وحشت" بروز جنگ غیر ممکن شده. اینهم نظریه ایست غیر واقع بینانه و در عمل به خلع سلاح توده هاد مبارزه با خطر صلح و تأیید عملی مسابقه ی تسلیحاتی منجر میشود. تا بگوید میکنیم که احزاب کمونیست در اسناد خود از امکان جلوگیری از جنگ جهانی سخن گفته اند، ولی هرگز مدعی نشده اند که این کار خودی خود انجام پذیر است. وظیفه ی کنونی عمارتست از یافتن شیوه هائیکه باین امکان تحقق بخشد، آنهم در شرایطی که امپریالیسم میکوشد ضعف خود را با اقدامات تجارکارانه و ماجراجویانه جبران نماید.

اکنون یکی از شیوه های عمده ی امپریالیستها ایجاد جنگهای موضعی و محلی است. هدف آنها وارد ساختن ضربه بمواضع سوسیالیسم و جنبش آزاد بیخوش ملی است. این شیوه، هم آشکار و هم بامانورهای ماهرانه، صورت میگیرد. این مانور گاهی شامل اقداماتی میشود که توسط دست نشاندگان امپریالیسم صورت میگیرد (مثل تجاوز اسرائیل) یا از طریق توطئه و

کودتا (مثل کودتای سرهنگها در یونان) و همچنین از طریق تحریکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (مثل حادثه‌ی کشتی جاسوسی امریکائی پوئنلو علیه جمهوری تودمای کوره) بی‌دراین شرایط وظیفه‌ی مهمی و عمده و تاریخی در ایران ما عبارتست از عقیم گذاردن نقشه‌های تجاویزکارانه پیش از آنکه کار بجنگ بیا نجامد. این وظیفه می‌تواند فقط برپایه‌ی همکاری جمعی سه نیروی عمده‌ی ترقیخواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی سیستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزاد پیخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری پیشرفته) انجام گیرد. بنابراین از نظر مبارزه در راه صلح و علیه نقشه‌های جنگ طلبانه‌ی امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درک مسئولیت مشترک آنها مهمترین مسئله‌ی سیاست کنونی است.

پیروزی این استراتژی یعنی تحمیل اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز به کشورهای سرمایه داری که خود نوعی و شکلی از مبارزه‌ی طبقاتیست، بسود هر سه‌ی این نیروهاست - بسود کشورهای سوسیالیستی است، زیرا که می‌تواند به رشد خود و اثبات برتری سیستم سوسیالیستی و کمک بسایر ملل جهان ادامه دهد، بسود جنبش آزاد پیخش ملی است زیرا همزیستی مسالمت آمیز احترام بحق حاکمیت ملل را ایجاد میکند، با استعمار ملی بهر شکلی مبادت دارد و مبارزه‌ی عادلانه‌ی ملل را برای استقلال و آزادی در بر میگیرد، بسود زحمتکشان کشورهای سرمایه داریست زیرا این خلقها فدای کار و هد فی که مربوط بآنها نیست نخواهند شد و چار تضحیقات مادی و معنوی ناشی از تدارکات جنگی نخواهند گشت.

این استراتژی و پیروزی صلح و جنگ، پیروزی همزیستی مسالمت آمیز بر تجاویز و ماجراجویی، پیروزی استقلال براستعمار کاریست که تنها از طریق استفاده از تمام وسائل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضد امپریالیستی می‌تواند انجام پذیرد. این پیروزی بر برکاذبی نیست، بر درنده‌ی مکاریست که دندانهای تیز دارد و اگر بوی امکان داده شود می‌تواند زبانه‌های سنگینی وارد سازد.

(۱۲ ، ۲۷ ، ۶۳)

۳۹- جنگ سرد

مقصود از این عبارت رایج، وضع بسیار وخیم بین المللی و تشدید این وخامت در روابط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری است. این اصطلاح پس از جنگ دوم جهانی بوجود آمد، هنگامیکه برائرسیاست دول امپریالیستی موسوم بسیاست از موضع قدرت، روش تجاویزکارانه و خرابکارانه، جلوگیری از هر نوع مناسبات عادی و مسالمت آمیز بین دول تحریک علیه کشورهای سوسیالیستی و مداخلت استعمارگرانه برای سرکوب نهضت‌های عملی آزاد پیخش گسترش فراوان یافت. این اصطلاح حالتی را در روابط بین المللی نشان میدهد که جنگ با اسلحه‌ی گرم و برخورد ارتشها وجود ندارد، ولی وخامت اوضاع جهان زیاد میشود و روابط بین دول تیره میگردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات مغایر باروابط عسادی زمان صلح انجام میگردد. محافل امپریالیستی برای مقاصد استعمارگران و تحکیم تسلط خود بجنگ سرد دامن میزنند و آنرا بعبارت معروف خود تا حد بند بازی بر لب پرتگاه جنگ میکشاند. دکتربین "جنگ سرد" پس از جنگ دوم جهانی بوسیله‌ی وینستون چرچیل در فولتن بیان شد و امپریالیسم امریکائیزا مسیاست رسمی خود قرار داد. هدف سیاست همزیستی مسالمت آمیز که از طرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب میشود خاتمه دادن به جنگ سرد

است که مشکلات فراوان در سر راه تکامل خلقها و رهائی آنها ایجاد میکند. سیاست جنگ سرد بیش از پیش دچار ناکامی میگردد و به انفراد امریالیسم امریکامیچرشد. است. شکست قطعی این سیاست پیروزی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز حتمی است.

۴۰ - جهان بینی

عبارتست از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات در باره‌ی جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه‌ی نظریات انسان را در باره‌ی جهانی که ما را احاطه کرده در بر میگیرد. از نظریات و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری و مسائل مربوط به علوم طبیعی و غیره مفهوم محدود تر واژه‌ی جهان بینی و هسته‌ی مرکزی آن عبارتست از نظریات و عقاید فلسفی. مسئله‌ی مهم جهان بینی همان مسئله‌ی اساسی فلسفه است و بنا بر پاسخی که باین مسئله داده شود بطور کلی انواع جهان بینی هارا میتوان بدو دسته تقسیم کرد: ماتریالیستی و ایدئالیستی. جهان بینی انعکاسی است از هستی اجتماعی و وابسته است بسطح معرفت و آگاهیهای بشر در هر مرحله‌ی معین تاریخی و همچنین وابسته است به نظام اجتماعی مربوطه.

در جامعه‌ی طبقاتی، جهان بینی ماهیتی طبقاتی دارد. قاعدتاً جهان بینی طبقه‌ی حاکم در هر جامعه‌ی ای، جهان بینی حاکم است. جهان بینی دارای اهمیت عظیم پراتیک است، زیرا که مناسبات انسانرا با جهان واقعیت موجود تعیین میکند و معیاری برای نحوه‌ی عمل و برخورد با این جهان است. جهان بینی علمی، از آنجاکه قوانین عینی طبیعت و جامعه، کشف و بکار بستن آنها را شالوده‌ی خود قرار میدهد و از آنجاکه بیانگر منافع نیروهای ترقیخواه است، برشد و پیشرفت کمک میکند. جهان بینی غیر علمی و ارتجاعی در خدمت طبقات و نیروهای میرنده قرار دارد، مانعی در راه تکامل جامعه است، از منافع طبقات استثمارگر دفاع میکند و زحمتکشان را از بیکار برای رهائی خود باز می‌دارد.

جهان بینی کمونیستی - مارکسیسم لنینیسم - بشکل پیگیر و جامعه‌ی یک جهان بینی علمی است. این جهان بینی علمی بیانگر منافع پرلتاریا و همه‌ی زحمتکشان است، با قوانین عینی رشد جامعه مطابقت دارد و در جامعه‌ی سوسیالیستی به جهان بینی همه‌ی خلق بسدل میگردد. حقیقت و علمیت جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی را تمام تاریخ پراتیک بشریت، زندگی، و کاپه‌ی دستاوردها و دانش انسانی ثابت میکند.

(۲۴ ، ۸۶ ، ۹۲)

۴۱ - چند نوع از فعالیتها و بیکارهای توده‌ای

اعتصاب - یعنی دست کشیدن از کار توسط زحمتکشان که میتواند کلی یا جزئی بامدت معین یا نامحدود باشد. اعتصاب یکی از وسائل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه‌داران و کارفرمایان و دولت بورژوازیست. مخاطب رسیدن به هدفهای اقتصادی، صنفی و سیاسی صورت میگیرد.

اشکال مختلف اعتصاب عبارتست از نرفتن سرکار و ماندن در منزل، اجتماع در جلو کارخانه و کارگاه، قطع کار و اشغال کارخانه براه ندادن کسی بآن، ماندن کارگر در سرکار و پشت

ماشین خود ولی کار نکردن، کار آرام بنحویکه کلیه جریان تولید را بتعمیق اندازد، اجرای کلیه جزئیات وظایف و دقائق امر که خود باعث تاخیر بسیار کار در برخی ارزشته ها و مختل شدن جریان امور میشود (گمرک، ادارات ۰۰۰) .

اعتصاب عمومی شکل عالی مبارزهی اعتصابی طبقه کارگر و برای ارضا خواسته های سیاسی و اقتصاد است. در این شکل با توسل به همه انواع اعتصاب، توده های عظیم زحمتکشان، بکلی چرخ اقتصاد کشور را فلج میکنند و قدرت اتحاد و مبارزهی خود را نشان میدهند. در اعتصاب عمومی همه کارگران متشکلا در کلیه کارخانه های پیکرشتهی اقتصادی یاد رهمی و مسسات يك استان یا درهمی مؤسسات سراسر کشور بخاطر هد فهای مشخص و شعارهای معینی دست از کار میکشند. اعتصاب عمومی يك وسیلهی عالی سازماندهی و تجهیز زحمتکشان در مبارزه علیه ستم سرمایه دار است. اعتصاب عمومی سیاسی برای تکامل جنبش کارگری اهمیت ویژهی دارد. موقعیت مناسب، شعارهای روشن و مهیج و اجرای نظم و تشکل آن اهمیت قاطعی دارد.

تظاهرات (د مونستراسیون) - يك شکل از اشکال توده ای و وسیع مبارزه ی زحمتکشان است. بوسیلهی تجمع و راه افتادن در خیابانها و میدانها و بیان خواسته ها توسط شعارهای کتبی و شفاهی، زحمتکشان، یا علیه يك اقدام و تصمیم و سیاست هیئت حاکمه اعتراض میکنند و مخالفت خود را بیان میدارند و یا یکی از مطالبات اقتصادی و سیاسی خویش را بیان میدارند و عقیده و نظر خود را منعکس میکنند. حزب توده ایران و جنبش ملی د رایران بارها و بشکلی مؤثر از حریم تظاهرات سیاسی استفاده کرده است.

میتینگ - يك لغت انگلیسی است بمعنای ملاقات برای مذاکره پیرامون يك مسئله. میتینگ یا بمعنای جمله ایست کم و بیش وسیع برای بحث و اظهار نظر در يك مسئله یا يك حادثه ی سیاسی و یا بمعنای اجتماع انبوه مردم در يك نقطه و استماع گفته های سخنرانان کسه پیرامون حادثه و مسئله ای صحبت میکند و بدینوسیله نشان دادن نظر و عقیده .

شعار - عبارتست از پیام یا عبارت کوتاه و موجز که با روشنی و اختصار هدف و مسئلهی مهمی را که يك حزب در مرحله یا يك لحظهی معین تاریخی در مقابل دارد بیان نماید. شعار میتواند اقتصادی یا سیاسی، استراتژیک یا تاکتیکی باشد. شعارهایی که برای لحظهی معین و مقصد مشخص فوری معینی بکار میرود شعار عمل نام دارد.

(۹۲، ۳۴، ۹)

۴۲- حزب

حزب عبارتست از يك سازمان سیاسی که در آن همفکران و طرفداران يك آرمان، داوطلبانه، گرد می آیند و علی القاعده آگاه ترین عناصر يك طبقه یا اقشار اجتماعی متحد المنافع را گرد میاورد، بیا نگر منافع آن طبقه یا قشر بود و آنرا در مبارزات اجتماعی رهبری مینمایند. در جریان تکامل سرمایه داری، سازمانهای سیاسی پرتاریا و بورژوازی - د و طبقه ی اساسی جامعهی سرمایه داری - و چه بسا سازمانهای سیاسی طبقاتی د پیکر تشکیل میشود. علت اساسی تعدد احزاب بورژوازی در برخی از کشورهای سرمایه داری وجود گروهها و اقشار مختلف در طبقه ی سرمایه دار و مبارزه ی داخلی آنها برای کسب قدرت حاکمه است. بعلاوه بورژوازی از وجود چندین حزب باقیقه ها و نقابهای مختلف برای فریب و اغوای توده های

مردم استفاده می‌کند تا آنها را از مبارزه صریح و روشن طبقاتی منحرف سازد. در مرحله‌ی امپریالیسم، انحصارگران و زمامداران در مقابل جنبش توده‌ها به دیکتاتوری و اختناق متوسل میشوند و احزاب فاشیستی بوجود می‌آورند. احزاب فاشیستی در حقیقت گروه‌های ضربتی سرمایه‌داری هستند.

بهره‌واری همچنین با استفاده از اریستوکراسی کارگری سعی میکند سازمان‌های رفمیستی برآفریب کارگران ترتیب دهد. حزب پرلتری، حزب مارکسیستی - لنینیستی، سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر، مدافع و بیانیگر پیگیر منافع همه‌ی توده‌های زحمتکش است. حزب طبقه‌ی کارگر است که میتواند رهبری صحیح مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان را بدست گیرد، از همه‌ی انواع مبارزه استفاده کند و در آمیختگی صحیح تمام اشکال آنرا تأمین نماید. در دوران امپریالیسم هنگامیکه انقلاب سوسیالیستی بصورت وظیفه‌ی عملی بلاواسطه درمیآید نقش حزب بسیار با اهمیت است.

احزاب پرلتری در فعالیت خود آموزش مارکسیسم - لنینیسم، علم انقلابات اجتماعی و بنای جامعه‌ی نوین راه‌نمای خود قرار میدهند و متقابلاً با تجربه‌ی خود آنرا غنی می‌سازند. چنین احزاب - احزاب کمونیست از آنجا که پیشاهنگ و پرچمداران انقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی معاصر و رهبر همه‌ی زحمتکشان هستند، از آنجا که با تئوری انقلابی و علمی و موازین سازمانی مستحکم مجهز هستند احزاب طراز نوین را تشکیل میدهند که با احزاب طراز کهن کارگری که در آنترناسیونال دوم شرکت داشتند تفاوت کیفی دارند.

ایجاد کنند و آموزگار احزاب طراز نوین کمونیستی و لاد همراهِ پلیج لنین است. نام او و تعالیم او عمیقاً با احزاب پرلتری بهم پیوسته است. تعالیم او می‌آموزد:

۱- حزب مارکسیستی گردان مرفی انقلابی پرلتراریا و پیشاهنگ پرلتراریاست. حزب مارکسیستی که عالیترین شکل سازمانی پرلتراریاست تمام سازمان‌های دیکر پرلتراریا (اتحادیه‌ها و کلوپ‌های توده‌ها و غیره) را بهم پیوند میدهد، آنها را از لحاظ سیاسی رهبری میکند و فعالیت آنها را در جهت نیل به هدف واحد یعنی سرنگونی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی سوق میدهد. حزب کارگری پیشاهنگ پرلتراریاست، پیشاهنگی که قادر است قدرت را در دست گیرد، تمام خلق را بسوی سوسیالیسم ببرد، امر ساختن زندگی اجتماعی بدون بهره‌واری و علیه بهره‌واری را رهبری کند، آموزگار و رهبر و پیشوای تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان باشد.

۲- حزب مارکسیستی از آنجهت میتواند نقش پیشاهنگ گردان مرفی طبقه‌ی کارگر و رهبر تمام خلق را اجرا کند که مجهز به تئوری علمی مارکسیستی به معرفت قوانین تکامل اجتماعی است و عملاً میتواند از این قوانین بسوی تحول انقلابی جامعه استفاده کند.

۳- حزب مارکسیستی که گردان مرفی و آگاه پرلتراریاست پیوسته آگاهی سوسیالیستی را در توده‌های وسیع کارگر رشد و پرورش میدهد، طبقه‌ی کارگر را از نفوذ ایدئولوژی فساد بپورزانی مصون میدارد، با هرگونه کوششی که در راه قلب و تحریف مارکسیسم بعمل آید بطور آشفتگی ناپذیر مبارزه میکند و مارکسیسم را بر اساس نوترین دستاوردهای علم و فعالیت اجتماعی رشد میدهد.

۴- حزب مارکسیستی فقط گردان مرفی و آگاه طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه گردان متشکل طبقه‌ی کارگر نیز هست - گردانی که افراد آنرا خواست مشترک تحقق افکار انقلابی مارکسیسم -

لنینیسم بهم پیوند میدهد. در حزب جایی برای فراکسیونیم و گروه بندی، جایی برای اپورتونیسیم چپ و راست که میکوشند وحدت صفوف حزب را برهم زنند، آنرا از درون متلاشی سازند و از اینراه قدرت رهبری مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا را از آن سلب کنند، نیست. حزب مارکسیستی حزب واقعی خلق و محل تجمع بهترین نمایندگان خلق است و با هزاران رشته باتوده‌های وسیع زحمتکشان رابطه دارد. از آنجائیکه حزب مظهرخواستش و تعالیات خلق و مدافع پیگیر منافع مردم اوست از اعتماد و پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار است. نیروی غلبه ناپذیر حزب مارکسیستی در همین ارتباط با خلق و برخورداری از پشتیبانی و توجه خلق است. حزب طراز نوین با انواع تسمه‌های ارتباطی باتوده‌های وسیع مردم باید ارتباط داشته باشد.

۶- موازین لنینی زندگی حزبی بر اساس سائترالیسم دموکراتیک قرار دارد. مراعات آنکند این اصل لنینی قانون انکار ناپذیر فعالیت احزاب کمونیستی است. این موازین حفظ وحدت حزب، تأمین استحکام ایدئولوژیک پرولتری، اجرای اصل دموکراسی حزبی و رهبری جمعی، کوشش در راه حفظ و تأمین ارتباط رهبری با اعضای حزب و حزب باتوده‌های وسیع زحمتکشان، اجتناب از کیش پرستش شخصیت که سد راه تکامل فکر خلاق و ابتکار کمونیست‌هاست، انتقاد و انتقاد از خود در صفوف حزب را ایجاد مینماید.

۷- مبانی ایدئولوژیک و سازمانی حزب کمونیستی در مبارزه با روه‌نیویسم و اپورتونیسیم از یکسو و دکاتیسم و سکتاریسم از سوی دیگر تحکیم می‌یابد. انحراف نخست روح انقلابی مارکسیسم را قلب میکند، مروج ایدئولوژی پرولتاریائی در تئوری و عمل است، نیروی مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار و استبداد و استعمار را از کارگران و توده‌های زحمتکش سلب مینماید. انحراف دوم کمونیست‌ها را از قشرهای وسیع زحمتکشان جدا میکند، کار را به عملیات چپ روانه و ماجراجویانه میکشاند، احزاب انقلابی را از زنی ساختن مارکسیسم لنینیسم بر اساس تحلیل علمی و انطباق خلق آن در شرایط مشخص محروم میسازد، مانع ارزیابی درست تجربیات نو و اوضاع و احوال متغیر میشود.

(۹، ۱۹، ۳۳، ۴۲، ۵۶، ۶۱، ۹۱، ۹۲)

۴۳- چند واژه مربوط به زندگی حزبی

زیر این عنوان چند واژه را توضیح میدهم که وجه مشترک آنها اینست که مربوط به ساختمان حزبی و حیات تشکیلاتی است.

مرامنامه - مرامنامه (یا برنامه) یك حزب عبارتست از مندا اساسی که در آن هدفها و وظایف آن حزب قید گردیده است. مرامنامه یك حزب کارگری مارکسیستی - لنینیستی یك سند علمی است که بر پایه‌ی تحلیل عمیق مرحله‌ی انقلاب، مرحله‌ی تکامل مشخص اجتماع‌سی و اقتصادی تدوین شده است و هدفهای حزب در آن مرحله و وظایفی را که برای نیل به هدف متوجه حزب میشود در برمیگیرد. مثلاً در مرامنامه‌ی حزب توده‌ی ایران هدف غائی حزب ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی در همین مانوصیف شده و برشالوده‌ی تحلیل مرحله‌ی کنونی انقلاب ایران و تضادهای اساسی کنونی، هدف فعلی ایجاد نظامی ملی و دمکراتیک تعریف گشته است. احزاب کمونیست با تکیه بر تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و شناخت راه اصولی و عمومی

خود برای هر مرحله از تکامل جامعه برنامه‌ی علمی جامعی تدوین میکنند که در حقیقت قسا نسون اساسی حزب بشمار میرود و عضو حزب آنرا قبول کرده برای تحقق بخشیدن بآن فعالیت و مبارزه میکند. در برنامه که اکنون واژه‌ی برنامه را بیشتر بجای آن بکار میبرند راههای تحول انقلابی و شیوه‌ها و وسائل نیل به هدف ذکر میشود و در خطوط عددی خود، بطور مشخص، جنبه‌های مختلف هدفی که باید بآن رسید در زمینه‌های مختلف مثلا در صنایع، کشاورزی و ساختمان دولتی و امور مربوط به مسئله‌ی ملی و امر اجتماعی و رفاه و ترقی و غیره تشریح میگردد. در تاریخ جنبش کارگری نخستین برنامه یا برنامه همان مانیفست حزب کمونیست است. در بسیاری موارد برنامه یا برنامه شامل یک بخش تئوریک یا بیان اصول آید تئوریک ویا تحلیل پدیده‌های عددی در آن معاصر نیز هست. مثلا در طرح برنامه‌ی حزب تودهی ایران مبحثی در این باره تحت عنوان مدخل وجود دارد. سپس در سه بخش هدفهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درج است. در تئرها و رهنمودهای حزب ماکه پس از تهیه‌ی این طرح انتشار یافته و در سایر مدارک و اسناد حزبی این طرح تکامل یافته است. علاوه بر برنامه اسناد دیگر برنامه‌ی ای حزب نیز تنظیم میشود که هدفهای مبرم را برای دورانهای تاکتیکی روشن میسازد.

اساسنامه - عبارتست از مجموعه‌ی موازین و مقررات و قواعد حاکم بر حیات داخل یک حزب یا یک سازمان که ترکیب و ساختمان آن و نحوه‌ی عمل آن و ترتیب کار و فعالیت آنرا طبق هدفها و برنامه‌ی ای حزب یا سازمان مربوطه تعیین میکند. بنابراین در اساسنامه‌ی حزب مجموعه‌ی مقررات و اصول سازمانی حزب درج میگردد.

در اساسنامه همچنین وسائل عمل برائیک سازمانهای حزب، نحوه‌ی تشکیل ارگانهای آن و رهبری آن، کنگره‌ها و کنفرانسها و جلسات و حوزه‌ها تشریح میشود. در طرح اساسنامه‌ی حزب تودهی ایران حزب مابعد سازه سازمان سیاسی طبقه‌ی کارگر در سراسر ایران و عالیترین شکل سازمانی آن توصیف شده و گفته میشود:

حتمش
 "حزب تودهی ایران اتحاد د اوطلبانه‌ی مبارزین پیشرو طبقات و قشرهای ز
 ایران، کارگران و دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران و افراد بست که برنامه‌اش
 رامیپذیرند و در راه تحقق آن گام برمیدارند."

در اساسنامه، جهان بینی حزب مامارکسیسم - لنینیسم و اصول تشکیلاتی آن ناشی از این جهان بینی تعریف شده است. غیر از اینها در اساسنامه‌ی حزبی شرایط عضویت در حزب، وظایف و حقوق اعضای حزب، ساختمان حزبی بر اصل مرکزیت د موزکراتیک، مقررات مربوط بحوزه‌ها و ارگانها و کمیته‌ها و روابط حزب توضیح داده شده است.

کنگره‌ی حزبی - عالیترین مقام و ارگان رهبری حزب را کنگره مینامند و آن اجتماعی است از نمایندگان که اعضای حزب و سازمانهای ایالتی معمولا به نسبت تعداد عضو، انتخاب میکنند. در جلسات کنگره اولاً برنامه‌ی حزب و اساسنامه‌ی حزب تدوین و تصویب میشود و در صورت لزوم یعنی بهنگام تحول وقایع و ضرورت تطبیق اسناد اساسی حزب با اوضاع جهان و کشور و وضع داخلی حزب در برنامه و اساسنامه تجدید نظر لازم بعمل میاید. ثانیاً گزارشهای رهبری حزب استماع میشود، نمایندگان فعالیتهای حزبی را ارزیابی کرده و بررسی میکنند و وظایف آینده، خط مشی حزب را در مسائل اساسی سیاسی و نقشه‌ی عمل را تا کنگره بعدی تعیین میکنند. ثالثاً ارگانهای رهبری حزب، اعضا کمیته‌ی مرکزی و مشاوران آن و

اعضای کمیسیون تفتیش برگزیده میشوند. اهمیت ویژه ی کنگره در حیات حزب بخوبی از وظایف آن روشن میشود.

کمیته مرکزی - يك ارگان دائمی و منتخب است که در فاصله ی بین دو کنگره عالیترین مقام حزبی بوده و فعالیت سیاسی و کارسازمانی حزب را اداره میکند و در مقابل کنگره مسئول و جوابگوست.

پلنوم کمیته مرکزی یعنی جلسه ای که در آن اعضای اصلی کمیته ی مرکزی و مشاورین شرکت میکنند. در این جلسات مسائل حیاتی و وظایف حاد سیاسی در تناوب زمانی معین و ذریعوی تصمیمات کنگره هامورد بحث قرار میگیرد. در برخی موارد عده ای از کادرها و مسئولین دیگر حزبی را برای شرکت در اینگونه جلسات دعوت میکنند و در این حالت آنرا پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی میگویند. لغت پلنوم یعنی مجمع عمومی يك ارگان پايك کمیته ی انتخاب شده توسط يك سازمان. مثلا پلنوم کمیته ی استان، یا پلنوم کمیته ی شهر و غیره. در شرایط علنی تناوب زمانی این جلسات توسط اساسنامه تعیین شده و لازم الاجراست.

کنفرانس - کنفرانس یعنی مجمع نمایندگان يك سازمان اعم از سیاسی و اجتماعی و علمی و هنری و غیره که برای بحث يك یا چند مسئله ی معین تشکیل میشود و یا مجمع نمایندگان سیاسی دولتها یا احزاب کشور های مختلف.

در مورد حیات داخلی حزب، کنفرانس حزبی استان و شهرستان و شهر و بخش مرکب از نمایندگان اعضای حزب در منطقه ی مربوطه بوده و عالیترین ارگان سازمانی در آن منطقه میباشد. کنفرانس، کمیته های حزبی را انتخاب نموده و قرارها و تصمیمات لازم را برای فعالیت آینده ی سازمان مربوطه، اتخاذ میکند و همچنین برای کنفرانسهای بالاتر و یا در مورد کنفرانس استان برای کنگره ی حزبی نماینده تعیین میکند. فاصله ی زمانی کنفرانسها در اساسنامه تعیین میشود. در موقعی که مسائل ویژه و مهمی بروز میکند کنفرانس حزبی سراسر کشور تشکیل میگردد.

واضح است که در شرایط کارمخفی هنگامیکه پلیس و ماموران حکومت قانون شکن، امکان فعالیت آزاد و علنی را از يك حزب سیاسی سلب میکنند، موازین و قواعد اساسنامه ای و منجمله ایسن اشکال سازمانی رهبری که نقش مهمی در اجرای اصل سانترالیسم دموکراتیک دارند نمیتوانند رعایت شود و میبایست شکل های مشخص و ویژه ای برای کارسازمانی و فعالیت حزب پیدا نمود تا صفوف حزب را از دستبرد دشمن حفظ کرد و ضمناً فعالیت های اساسی برای نیل به اهداف مرامی

ادامه داد در عین حال این اشکال ویژه نباید از اصول عده سازمانی حزب طبقه کارگر منحرف شود.

انتقاد و انتقاد از خود - عبارتست از اسلوب اساسی بر بردن به اشتباهات و کمبود هسادر فعالیت حزب و از بین بردن آنها و جلوگیری از تکرار آنها. هدف از آن تعمیق وجدت حزب و تصحیح مداوم مشی و سیاست آنست. بوسیله ای این روش (نشان دادن نقائص و معایب و ریشه ی آنها، راه برطرف کردن آنها) موانعی که در راه پیشرفت حزب وجود دارد برداشته میشود، آنچه کهنه است و باید دور ریخته شود، نمایان میگردد، آنچه نوبالنده است و باید تقویت گردد تعیین میشود. انتقاد و انتقاد از خود وسیله ی مهمی برای شرکت اعضای حزب در تعیین سیاست و روش حزب و تأمین فعالیت ثمر بخش و ابتکاری آنهاست. احترام باین اصل و اجرای دقیق آن دلیل زنده بودن و تحرك سازمانها و ثمره ی آن تقویت و تحکیم این سازمانهاست.

از نظر تعمیم تجربیات، غنی کردن مارکسیسم - لنینیسم در پرتو واقعیات مشخص و شرایط

نویسن نیز احترام باین اصل اهمیت خاص دارد، زیرا بدون تبادل آراء و مبارزه ی عقاید و انتقاد آزاد، چنین پیشرفتی امکان پذیر نیست.

اجرای این اصل مانع میشود تا اشتباهات و نواقص ادامه یابد، همه چیز بطور مصنوعی بی نقص جلوه گر شود، عمق خوش بینی زائد و فریبند ه چشم زد ه شود و مستی ناشی از موفقیت جایگزین هشجاری روشن بینانه و مبارز برای کسب دستاوردهای هرچه عالیتزگرد در درجات سوسیالیستی انتقاد و انتقاد از خود نیروی محرکه ی تکامل جامعه است و از این بابت نقش حیاتی و مهمی را ایفا میکند.

رهبری - حزب بطور کلی مرکب از رهبری، هسته ی مرکزی یا کادرها و اعضای ساده ی حزب است. رهبری در حزب جمعیتی است ولی مسئولیت هافر د یست. رهبری جمعیتی یکی از مهمترین اصول حیات داخل حزبی، یکی از شرایط حفظ د مکرسی حزبی و یکی از محملهای پرهیسیس از سهرکتیویسم (ذهنیگری) و ولونتاریسم (تمایل واراد هی شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار دادن و واقعیت را نادیده گرفتن) است. رهبری جمعیتی حزب را از کیش شخص پرستی که میتواند زیانهای بسیار بحزب وارد سازد بر حذر میدارد و اجرای رهبری را بر اساس علمی میسر میسازد. بطور خلاصه رهبری حزبی باید

- ۱- فاکنتهای لازم را در هر مورد جمع آوری و دقیقاً مطالعه کند،
- ۲- آنها را بر اساس آموزش مارکسیسم - لنینیسم تحلیل نماید،
- ۳- از این تحلیل شعارها و رهنمودهای عمل را استخراج کند،
- ۴- این رهنمودها و شعارها را اجرا کند و بر اجرای آنها نظارت نماید و اشتباهات را اصلاح نماید.

کادرها یا فعالین حزب، هسته ی مرکزی حزب را تشکیل میدهند که اداره کنند هی سازمان حزبی و باید از میان فعالترین و آگاهترین افراد حزبی بر اساس انتخاب یا انتصاب معین گردند. **کادر** - این واژه در زبان فارسی در عبارات کادر اداری، کادرفنی، کادر حزبی و غیره مورد استعمال فراوان پیدا کرده است. کادر یعنی کارمند متخصص و وارد، با مهارت و تجربه ی معین که در رشته های مختلف اداری، سیاسی و نظامی و غیره بفعالیت دائم میپردازد. کادرها مجموعه ی اساسی کارمندان سازمان حزبی یا دستگاه دولتی یا سندیکائی و غیره را تشکیل میدهند.

کادر سیاسی برای فعالیت حزب و اجرای سیاست و تحقق برنامه ی آن اهمیت ویژه ای دارد. احزاب کمونیست توجه خاصی به تربیت و پرورش کادرها میذول میدارند. روش آماده ساختن شرایط برای پیشرفت فعالین و آمیختن کار کادرهای جوان و کادرهای قدیمی و باتجربه، تربیت مارکسیستی - لنینیستی آنان، تقویت حس مسئولیت و ابتکار و کارخلاق انسان در نظر گرفتن **ملاک سیاسی** (درجه ی ایمان و قابل اعتماد بودن) و **ملاک عملی** (لیاقت برای انجام وظیفه ی معین) در برگزیدن مسئولین از مسائل اساسی سیاست کادرها در یک حزب کمونیست است. اصول این سیاست معمولاً در اساسنامه های حزبی قید میگردد. واضح است که برگزیدن کادرها و انتخاب مسئولین بر اساس دوستی شخصی، همسایگی، همشهریگری، علاقه ی فردی، خویشاوندی و غیره خاص نظامهای ارتجاعی و احزاب فرمایشی ضد خلقی است و نباید در حزب طراز نوین جای داشته باشد.

ازواژه‌ی دکم بمعنای حکم جامد ، آیه‌ی آسمانی ، فرمان لایتغیر مشتق است و آن شیوه و اسلوب تفکراتی می‌شود که پایه‌ی آن مفاهیم تغییرناپذیر ، فرمولها و دستورهای متحجر ، بدون توجه به دستاوردهای تازه‌ی علم و عمل ، بدون توجه بشرایط مشخص زمان و مکان است . از نظر فلسفی دکماتیسم اصل مشخص بودن حقیقت یعنی وابستگی حقیقت را به شرایط زمانی و مکانی نمی‌کند . در فلسفه‌ی معاصر ، دکماتیسم وابسته به اسالیب ضد دیاکتیکی است که تکامل و تحرک جهان و رشد اشیا و پدیده‌ها را نفی میکند . یکی از علل دکماتیسم عدم درک این نکته است که قوانین دیاکتیک رشد ، در شرایط مختلف تاریخی ، در اشیا و پدیده‌های مختلف ، بصورت مختلف ظاهر شده و عمل میکند .

از نظر تاریخی پیدایش دکماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آنست که حقایق جاویدان و فرامین انتقادناپذیر و اجباری برای همه کس وجود دارد . این طرز تفکر تبعیدی سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است .

از نظر سیاسی دکماتیسم منجر بعمل سکتاریستی ، تحجر ، نفی مارکسیسم خلاق ، ذهن‌گیری و نادیده گرفتن حقایق موجود و شرایط تغییر یافته ، جدائی کامل تئوری و عمل میشود . دکماتیسم مانند ریز یونیسیم در شرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین‌المللی کارگریست . دکماتیسم شرایط متغیر رشد را در نظر نمی‌گیرند ، لاجوایه به فرمولهای جامد و کهنه می‌چسبند که پاسخگوی شرایط دگرگونی بوده اند . یک وجه مشخصه‌ی دکماتیسم بکار بردن جمله - پردازیه‌های انقلابی نما ، چپ نما و افراطی‌گری و شعار پراکنی دور از عمل است که هرگز منجر بیک سیاست و روش واقعا انقلابی و ثمر بخش نمیشود . لنین بهمی‌کونیستها مبارزه‌ی بی‌امان علیه دکماتیسم و هرگونه طرز اندیشه و عمل ناشی از آنرا توصیه میکرد . است . کلاسهای مارکسیستی بارها تکرار کرده اند که آموزش آنها دکم نیست ، آموزش عمل است . (۵۴ ، ۶۰ ، ۸۶)

دماگوزی را " عوامفریبی " یا " مردم فریبی " ترجمه کرده اند و آن عبارتست از اغوا ، خلق از طریق دادن موعید و شعارهای فریبنده و دروغین . دماگوک یا عوامفریب کسی است که ادعا و دروغ باوعد های بی پایه و بدون پشتوانه با تحریف حقایق سعی میکند مردم را بسوی خود خود بکشد و موافقت و تحسین و پشتیبانی آنانرا جلب کند .

آوردن نمونه برای نشان دادن مفهوم دماگوزی یا عوامفریبی زائد است . دماگوزی بمعنای یکی از اساسی‌ترین اسالیب و طرز عمل سیاست احزاب بورژوازی و دولت‌های ضد خلقی در ایران رواج کامل دارد و یک دستگاه تبلیغاتی عظیم با استفاده از رادیو ، تلویزیون ، جراید ، آگهی‌ها ، ریتاز ، مصاحبه‌ها ، نطقها ، مراسم تشریفاتی و غیره و غیره سرگرم این کارست . هدف همانطور که گفتیم اغوا " مردم است از راه سخنان فریبنده ، کاهراکوهی جلوه‌گر ساختن و وعد های سرخرمن دادن .

نمونه‌ی دیگر دماگوزی که درد اخل تولید می‌رود زیان بسیار ببار می‌آورد اغوای مردم از طریق دادن شعارهای بظواهر انقلابی و فریبنده ، ایراد سخنان بظواهر مبارزه جویانه ولی بسی

محتوی است که هدف آنها جلب موافقت مردم تنها با تکیه بر همین فریادگی جملات مطمئن بدون پشتوانه عمل و افعال انقلابی بگیر و اصولی است. چه روهامعولا در ابراد اینچنین جملات و دادن اینگونه شعارهای عوامفریانه جیره دستند. در حالیکه امپریالیسم و ارتجاع کمتر از هر چیز از اینگونه شعارهای بی محتوی زیان می بینند و بیش از هر چیز در مقابل ایسین جملات بظاهرا انقلابی مقاومت میکنند.

د ماکوژی یا مردم فریبی با سیاست و روش مبارزه منطقی اصولی و پیگیر حزب کمونیست بیگانه است. حزب طبقه کارگر از "عوامفریبی" و "دنهاله روی" و "وجهه طلبی" که با عوامفریبی همراهند اکیداً احتراز دارد و همیشه تحلیل واقعی را مطرح میسازد و توده ها را در چارچوب امکانات واقعی بسوی هدف های مطلوب انقلابی سیر می دهد و اگر در این یا آن مرحله از سیاست صحیح، علی و انقلابی خود باد شورشهایی از جهت توضیح و اقعاع روبرو شود، بسا تمام قوا می کشد این وظیفه را انجام دهد، نه آنکه بخاطر وجهه طلبی ارزان، دست به عوامفریبی بزند.

۴۶ - د مکرسی (Démocratie)

د مکرسی ازواژه یونانی د موی (یعنی خلق، مردم) و کراتوس (یعنی حاکمیت، قدرت) مشتق است. د مکرسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخصه آن اعالم رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و برسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یک تعریف و فرمول صریحست که جامعه شناسی بورژوازی بدان بسنده میکند و د مکرسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده میگیرد. نتیجهی چنین بررسی صوری، ادعای وجود "د مکرسی خالص" است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه طبقاتی را نفی میکند. رفرمیستها مبلغ چنین د مکرسی ادعائی هستند. در واقع هر د مکرسی، بمشابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل بشیوهی تولید معینی خدمت میکند و توسط آن تعیین میشود.

مضمون و شکل د مکرسی در طول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملاً وابسته بفرمان سیون اجتماعی - اقتصادی مربوطه بوده و با خصلت و شدت مبارزه طبقاتی پیوند داشته است. در جوامع منقسم ب طبقات متناقض، د مکرسی عملاتنها برای نمایندگان طبقه ی حاکمه وجود دارد. در جامعهی سرمایه داری، د مکرسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه ی طبقه ی بورژوازی است، شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه ی استثمارگر بر اکثریت محروم میباشد. تکامل این طبقه (که در آغاز ضد فتودالی و مترقی است)، وی را در تشکیل مجالس مقننه، تدوین قوانین اساسی، تأسیس مؤسسات دارای نمایندگی، و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده ها، در احترام بحقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیا (که اغلب و ماهیتا صوری است) ذینفع میکند. ولی تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی دولت متوجه آنست که زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی بازدارد، جلو فعالیت توده ها را بگیرد، و در همه جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچیک از حقوق اعلام شده دارای تضمین مادی و عملی نیست و نهاد های سیاسی - پارلمان و مجالس محلی، دستگاههای اداری و سازمانهای منتخب - در خدمت طبقه ی حاکم قرار میگیرند و وسیله ی اجرای سیاست آن طبقه میگردد.

وجه مشخصه‌ی د مكراسی بورژوازی عبارتست از پارلمانتاریسم ، با تفكیك قوای سه گانه بویژه قوای مقننه و اجرائیه از هم با تامل روز افزون به تحكیم و بالابردن نقش قوه‌ی اجرائیه است . در عصر امپریالیسم ، تنها نیروی مبارزه‌ی مداوم زحمتكشان میتواند حقوق و آزادیهای د مكراتیک را حفظ كند و جلو ارتجاع و د یكتاتوری ، اختناق و فاشیسم را بگیرد . بورژوازی هر جاكه بتواند اصول د مكراسی را لگد مال ميكند ، بسوی سیاست اختناقی میگراید و د ریسپاری كشرها رژیمهای ترور و خفقان ایجاد كرده و به میلیتاریسم و فاشیسم نیز برای حفظ سیادت خویش متوسل میگردد . درستد اصلی كنفرا نسی بین المللی احزاب كمونیست و كارگری (۱۹۲۹) پیرامون اهمیت نبرد در راه د مكراسی د ر چهارچوب پیکار ضد امپریالیستی منجمله چنین گفته میشود :

" مبارزه علیه امپریالیسم كه د تلاش خفه كردن آزادیهای اساسی انسان است ، بانبردی خستگی ناپذیر بخاطر دفاع و تحصیل آزادی بیان ، مطبوعات ، اجتماعات ، تظاهرات ، تشكیلات ، بخاطر برابری حقوق افراد مردم ، بخاطر د مكراتیکیزه كردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملانزمه دارد . ضرورت است كه علیه هرگونه اقدام و هرگونه قانونی كه ارتجاع بقصد پامال كردن حقوق و آزادیهای د مكراتیک عملی ميكند مقابلهی قطعی صورت گیرد . این آزادیهای د مكراتیک ، خود ثمری نبرد های طولانی طبقاتی است ؛ میایستی با پیگیری ، چه در مقیاس ملی و چه در صحنه‌ی بین المللی ، برای رهائی میهن پرستان و د مكراتیکهای كه جانشان بخاطره میافتد مبارزه كرد . باید علیه احكام جابرائیهی محاكاتیهی كمونیستها و د یگرمیهن پرستان د معرض آن قرار میگيرند مبارزه كرد . باید برای آزادی میهن پرستان و د مكراتیکهای زندانی و بخاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه كرد "

د رمیهن ماد مكراسی پامال گردیده ، شكل حكومتی استبداد سلطنتی است . شاه گارگردان اصلی رژیم ، قدرت مطلقه‌ی خود را بحدی بسط داده كه د ر واقع كلیه قوای دولتی در دست او متمرکز شده ؛ بیازمان امنیت ، محاكم نظامی ، احزاب دولتی و مجالس فرمایشی وسیله‌ی اجرائی این حكومت مستبده‌ی فردیست . آزادیهای ابتدائی و اصول د مكراتیک ، خصلت ضد د مكراتیک و بوركراتیک رژیم مرتباً بسط می یابد . فرد پرستی و استناد بد سترشاه جانشین نظارت د مكراتیک د رامورد ولتی و حكومت پارلمانی شده ، هرگونه مخالفتی یا مقاومتی باشدت و خشونت سركوب میگردد . در این شرایط مبارزه برای د مكراسی بوظیفه‌ی عمده بدل میگردد . این د مكراسی نیز از آنجاكه جامعه‌ی ماطبقاتی است نمیتواند چیزی غیر از د مكراسی بورژوازی ، آنطور كه د ر قانون اساسی و منشور حقوق بشر ذكر شده است ، باشد . دعوی سخنگویان رژیم د اثر به آنكه آنها گویانوع سوئی از د مكراسی یافته اند كه نه د مكراسی بورژوازی و نه د مكراسی سوسیالیستی است ، نمیتواند د ارای مبنای علم و محتوی واقعی باشد . درستد تحلیلی از وضع كشر و وظایف مرم حزب ماركه توسط حزب توده‌ی ایران تهیه شده . مبارزه در راه آزادیهای د مكراتیک مبارزه‌ای وسیع و همه جانبه خوانده شده است كه شامل عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی و حرفه‌ای ، سیاسی و فرهنگی ، قضائی و اداری و غیره میشود . این مبارزه ایست در راه بسط فعالیت و آزادیهای سند پكاشی ، در آزادی سازمانی ، صنفی و حرفه‌ای ، در راه آزادی همه‌ی زندانیان و تعهدیان و محكومین سیاسی ،

د راه تا مین یازگشت پناهندگان سیاسی، در راه الغای دادگاههای نظامی و سازمان امنیت، در راه آزادی انتخابات، در راه آموزش بزبان مادری برای همهی خلقها و اقلیتهای ایران، در راه علنی شدن کلیه احزاب ملی و دمکراتیک ...

شکل تألیف دمکراسی - شکل واقعی آن - دمکراسی سوسیالیستی است، زیرا که بسود اکثریت عظیم زحمتکشان و حافظ منافع آنانست. شالودهی اقتصادی آن، مالکیت جمعی بر وسائل تولید است. تنهاد رجامههی سوسیالیستی است که حق مساوی همهی افراد میتواند تأمین شود. تاد رجامه استعمار هست، تآلت استعمار - وسائل تولید - دردست طبقات بهرهکش است نوع دمکراسی نمیتواند واقعی واصل باشد. در سوسیالیسم تساوی واقعی افراد صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب و مایهت در همهی امور، در کلیهی شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع و دولت تأمین میشود.

طی تکامل جامعهی سوسیالیستی، دمکراسی سوسیالیستی بتدریج عمیقتر و وسیعتر میشود و منجر بزوال دولت و جایگزین شدن آن به "خودگردانی اجتماعی" میگردد.

(۶ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۴۸ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۸۱)

۴- دولت

دولت سازمان سیاسی جامعه و مهمترین وسیله برای تأمین تسلط طبقه ایست که از نظر سر اقتصادی در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفهی اساسی دولت حفظ و تحکیم آن نظام اقتصادی و دفاع از آن طبقه ایست که زایندهی آن بوده است. از نظر تاریخی دولت همزمان با پیدایش جوامع منقسم طبقات بوجود آمد. از همان زمانیکه دوران بردگی باد و طبقه اصلی بردگان و برده داران پیداشد، دولت نیز بمنابه ارگان سیاسی که وسیلهی تأمین منافع برده داران علیه بردگان بود، ایجاد گشت. مسائل اساسی که دولت برای انجام وظایف خود بکار میرد عبارتست از ارتش، پلیس، دستگاههای امنیتی و جاسوسی و اطلاعاتی، زندانها و غیره.

بهین نوع دولت و شکل آن باید تفاوت قائل شد.

نوع دولت را آن نظام اقتصادی تعیین میکند که این دولت وظیفه دار حفظ و دفاع از آنست و آن طبقه ای که قدرت حاکمه را در دست دارد. بنابراین در طول تاریخ جوامع طبقاتی سه نوع دولت یافت میشود: دولت نوع بردگی، دولت نوع فئودالی و دولت نوع سرمایه داری.

در هر یک از این دورانهای اجتماعی - اقتصادی صرفنظر از اشکال حکومتی نوع دولت و ماهیت آن یگانه است. ولی شکل هر دولت ممکن است در این یا آن کشور و در هر دوران معین فرقی کند، ماهیت طبقاتی و اقتصادی آن میتواند اشکال مختلفی بخود بگیرد. اشکال دولتی اغلب وابسته بشرایط تاریخی، سنن گذشته، وظایف متغیر برای حفظ تسلط طبقاتی، و همچنین وابسته به حدت مبارزهی طبقاتی و تناسب نیروها در هر جامعه است. مثلا جمهوریت پسا سلطنت از اشکال دولت است و هر یک از آنها نیز میتواند اشکال مختلفی پیدا کنند مثل سلطنت مشروطه یا سلطنت استبدادی، جمهوری با قدرت پارلمانی یا جمهوری با اختیارات رئیس جمهور و غیره. حتی در دوران بردگی میتوان هم شکل وجود سلاطین خودکامه را یافت هم شکل جمهوری (مثلا در یونان باستان)، ولی این تفاوت شکل در ماهیت دولت در آن زمان که نوع بردگی بود تغییری نمیدهد. در نظام سرمایه داری نیز در طی تاریخ هم شکل دمکراسی بورژوازی با آزادی نسبی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تساوی در مقابل قانون و احترام به

حقوق بشری بویژه در دوران رشد سرمایه داری و مبارزه اش با فئودالیسم پیدا شد و هم شکل ارتجاعی، آزاد یکشی و حتی فاشیستی که دیکتاتوری آشکار و خفقان آور علیه توده های مبارز و حق طلب مردم است. با وجود اهمیت اساسی که نوع دولت دارد و اساس تغییر آن گذار از یک دوران اجتماعی - اقتصادی بدوران عالیتر است، اشکال حکومتی نیز برای توده های مردم و مبارزه ی آنها حائز اهمیت ویژه ایست. جمهوریست شکلی از حکومتی است که در آن ارگانهای عالی قدرت دولتی برای مدت معینی انتخاب میشوند. سلطنت آن شکلی است که یک شخص تنها بر پایه ی وراثت رئیس کشور است. در عصر کنونی بجز عدوی معدود از کشورهای در اکثریت مطلق ممالک شکل جمهوری دولت استقرار یافته و شکل سلطنت بمنزله ی یک مقوله ی سخت کهنه و فرسوده بسیار کانی تاریخ سپرده شده است. تازه در برخی از کشورهای نیز که این شکل هنوز موجود است ماهیت اولیه اش بکلی تغییر یافته و بنا بر برخی سنن محافظه کارانه همچنان حفظ میشود بدون آنکه شاه قدرت و اختیار ویژه ای داشته باشد و مقام غیر مسئول است. چنین است شکل حکومتی سلطنتی در کشورهای نظیر سوئد و نروژ و انگلستان و غیره. اینگونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه مینامند که در آن همانطور که نیاکان مشروطه خواه مسأله گفته اند شاه فقط سلطنت میکند نه حکومت و کلیه ی قدرت ناشی از مردم و متعلق به ملت است. در عصر کنونی تنها در دو سه کشور جهان شکل سلطنت استبدادی وجود دارد. نظیر ایران و عربستان سعودی. این ارتجاعیترین شکل دولتی است و در آن عملاً قدرت های سه گانه در دست شخص شاه متمرکز شده، آزادیهای دموکراتیک از مردم سلب گشته و شاه عملاً مطلق العنان و تام الاختیار است. این شکل حکومتی با تمام مختمات آن نظیر کیش ششاه پرستی در نیمه ی دوم قرن بیستم هیچگونه توجیهی ندارد. در جوامع پیش افتاده، پس از انقلاب کبیر فرانسه واژه ی شاهپرست معادل با مفهوم مرتجع افراطی تلقی میگردد. مبارزه ی خاقها برای تغییر شکل حکومتی و استقرار دموکراسی حتی در چارچوب بدوران اجتماعی - اقتصادی معینی کاملاً موجه و قانونی و حق است و پیکار نهایی برای تغییر بنیادی نسوع دولت در ایجاد نظام برتر اجتماعی - اقتصادی را تسهیل مینماید.

(۴۶ ، ۴۸ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۳)

(Dictature du prolétariat)

۴۸ - دیکتاتوری پرولتاریا

عبارتست از قدرت دولتی طبقه ی کارگر که در نتیجه ی انحلال نظام سرمایه داری و در شکست ماشین دولتی بورژوازی ایجاد میگردد. دیکتاتوری پرولتاریا محتوی اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجه ی اساسی پیروزی آنست. آموزش مربوط بدیکتاتوری پرولتاریا از مهمترین اصول تئوری مارکسیسم - لنینیسم است. پرولتاریا از قدرت دولتی خود، از سیاست سیاسی خود برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، برای تحکیم پیروزی انقلاب، برای جلوگیری از هرگونه تشبیه بخاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی، برای دفاع در مقابل تجاوزات ارتجاع بین المللی استفاده میکند. با اینحال دیکتاتوری پرولتاریا فقط بمعنای اعمال جبر علیه طبقات استثمارگر نیست. عمل اصلی دیکتاتوری پرولتاریا عملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرولتاریا وسیله ایست برای جلب توده های عظیم زحمتکش مسوی طبقه ی کارگر و بسیج آنها در ساختمان جامعه ی نو - جامعه ی سوسیالیستی. دیکتاتوری پرولتاریا اساسیترین وسیله تحول بنیادی و همه جانبه در همه ی شئون حیات جامعه، در اقتصاد

و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده ها و بنای جامعه‌ی سوسیالیستی است. د یکتاتوری پرلتاریا افزایش می‌یابد برای ساختمان سوسیالیسم است. د یکتاتوری پرلتاریا نتیجه‌ی قانونمند رشد مبارزه‌ی طبقاتی د رجمعه‌ی سرمایه د اریست و زمینه رابرای اجرای وسیعترین د مکرسی بسود توده‌ی زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آما د ه میکند. حال آنکه د مکرانیک ترین شکل جمهوری بورژوازی جز د یکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست.

شالود می د یکتاتوری پرولتاریا و اصل عالی آن عبارتست از اتحاد بین طبقه‌ی کارگرود هقانان بارهبری طبقه‌ی کارگر. پایه‌ی اجتماعی د یکتاتوری پرلتاریا ضمن ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی مرتباً وسیعتر و محکومتر میشود. نیروی رهبری کنند می اساسی د رسیستم د یکتاتوری پرلتاریا حزب کمونیست این گردان پیشاهنگ طبقه‌ی کارگراست. در این سیستم سازمانهای مختلف توده‌ای و صنفی زحمتکشان (سند پکاها، کتوپراتیوها و غیره)، احتمالاً سایر احزاب کسه د یکتاتوری پرلتاریا واصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته اند، مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد میشوند.

د یکتاتوری پرلتاریانه تنها مغایر باد مکرسی سوسیالیستی نیست بلکه ضامن آنست، ضامن آنکه د مکرسی بخلاق خدمت کند و از منافع توده‌ی زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جامعه حمایت نماید و د رقبال توطئه‌های ضد انقلابی داخلی و تجاوزات امپریالیستی حفظ گردد، زیرا د مکرسی تا زمانیکه تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله‌ای طبقاتی است. از نظر تاریخی نخستین شکل د یکتاتوری پرلتاریا کمون پاریس (۱۸۷۱) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیار گرانبهای غنی ساخت. این نخستین پورش بسوی افلاک "به مارکس امکان داد د باره‌ی شکل د ولتی جامعه‌ی آینده، نتیجه‌گیری لازم را بعمل آورد. مارکس نوشت:

"مبارزه‌ی طبقاتی ناگزیر به د یکتاتوری پرلتاریا می‌انجامد و دولت د و ران گذار ۰۰۰ چیز د یگری جز د یکتاتوری انقلابی پرلتاریا نمیتواند باشد."

شوراه‌ها شکل د یگرد یکتاتوری پرلتاریاست که لنین آنرا د ر نتیجه‌ی تجربه انقلابات روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت که مسئله‌ی د یکتاتوری پرلتاریا مسئله‌ی عده‌ی مارکسیسم است. او د رقبال د مکرسی بورژوازی که بیانگر منافع اقلیت استثمارگر است د یکتاتوری پرلتاریا راعرضه میداشت که د رجمعه‌ی طبقاتی نوع جدید و عالیتر د مکرسی است، بیانگر منافع اکثریت قاطع مردم است و موجبات شرکت کاملاً وسیع مردم راد ر اداره‌ی جامعه و دولت فراهم میسازد. د باره‌ی شکل شوراه‌ها لنین نوشت:

"آن از هر جمهوری پارلمانی بورژوازی مبراتب د مکرانیک تراست. حکومتی است که د رهای آن بروی همگان کشود. است. تمام فعالیت خود را د ر انظار توده‌ها انجام میدهد. مناسب حال توده‌هاست و از توده‌ها ریشه میگیرد."

د مکرسی توده‌ای شکل جدید تر د یکتاتوری پرلتاریاست که پس از جنگ د و م جهانی پدید شد. هر خلقی میتواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل جدیدی از د مکرسی سوسیالیستی برای توده‌ها، شکل جدیدی از د یکتاتوری پرلتاریا را ایجاد و تجربه‌ی تاریخی را غنی تر کند. د ر هر حال این تجربه نشان میدهد که د ر شرایط تضاد طبقاتی، پرلتاریا نظام نوین راتنها

باتکا* قدرت دولتی خود میتواند بنا نهد.
 د یکتاتوری پرلتاریا خود هدف نیست بلکه يك ضرورت تاریخی و تنها وسیلهی گذار به جامعه ی
 بدون طبقات و بدون د یکتاتوری است. طی دوران ساختمان سوسیالیسم د یکتاتوری
 پرلتاریا تغییر می پذیرد و اشکال و طرز عمل آن تحول می یابد و طی يك پروسه ی طولانی و
 تدریجی ، دولت د یکتاتوری پرولتاریا بصورت دولت تمام خلق درمی آید. گذار از د یکتاتوری
 پرلتاریا به سازمان سیاسی تمام خلق بهیچوجه بمعنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست،
 برعکس فقد ان تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دائمی وحدت معنوی - سیاسی
 سراسر جامعه و وسیعترین شالوده ی اجتماعی را برای دولت تمام خلق فراهم میسازد.
 رشد نظام دولتی سوسیالیستی د رزمینهی سیاسی بمعنای رشد مداوم د مکرسی سوسیالیستی
 شرکت هرچه بیشتر مردم د رهبری امور و حل کلیهی مسائل دولتی و اجتماعی بدست خود
 تود هی زحمتکش است.

(۱۹، ۲۶، ۴۶، ۴۷، ۶۲، ۸۱، ۹۲)

۴۹- د یوارچین

يك د یوار بسیار عظیم و طولانی است که طی چندین قرن با کار متوالی میلیونها نفر در قسمت
 شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانی این د یوار بویژه د قرن سوم قبل از میلاد
 صورت گرفت. د یوار منور از استان گان سو تا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن
 آن جلوگیری از یورشها و شبیخونها و حملات قبایل و عشایر شمالی و حفاظت مناطق واقع
 در جنوب آن بود. است. این د یوار قریب به چهار هزار کیلومتر درازا و تا ۱۰ متر بلندی
 و هفت متر پهنا دارد و اکنون بخش مهمی از آن ویران شده است. با این وسیلهی دفاعی بی
 سابقه قسمت مهمی از سرزمین چین باستان از نواحی د یگوشمالی جدا شد. اصطلاح د یوار
 چین در مباحث سیاسی و اجتماعی بمعنای وسیلهی جدا کردن کامل، جدا کردن قطعی ،
 ایجاد سد غیر قابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلا وقتی میگوئیم
 بین انقلاب بورژوا د مکرانیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر ما د یوار چین وجود ندارد یعنی
 در صورت رهبری طبقه ی کارگر میتوان از یکی بد یگری گذشت و این د و از هم کاملا مجزا
 نیستند. یا وقتی میگوئیم رژیم نمیتواند بین حزب طبقه ی کارگر و تود هی مردم زحمتکش د یوار
 چین ایجاد کند یعنی آنکه هرگز قادر نخواهد بود پیوند های بنیادی بین حزب و زحمتکشان را
 قطع کند و بین آنان تفرقه افکند.

۵۰- رادیکالیسم (Radicalisme)

رادیکال در لغت بمعنای اساسی بنیادی و ریشه ایست. رادیکالیسم در مفهوم عام بمعنایی
 مشی کسانست که طرفدار اقدامات قطعی هستند. در اصطلاح رایج ، رادیکالیسم بورژوازی
 نیز وجود دارد و آن بیک جریان سیاسی گفته میشود که د آغاز برنامه ی خود مطالبات جدی و
 خواسته های اصلاحاتی و د مکرانیک د رچارچوب دوران سرمایه داری مطرح میکند. است و
 د رواقع بیا نگر منافع قشرهای خرد بورژوازی بود. است. د زمان حاضر احزابی که در کشور -
 های امریالیستی و آزادی رادیکال را بد نبال نام خود پدک میکنند اغلب به حربه ای در دست

مخالف انحصاری بدل شده و در هر صورت عجز خود را از ایجاد تغییرات و ابعاد مکرر ثابت کرده اند.

در مفهوم عام همچنان واژه‌ی رادیکال بمعنای بنیادی و قاطع بکار میرود مثلاً در عبارت "ما خواهان تحولات رادیکال هستیم" و یا "فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد" که بمعنای قاطع‌ریشه‌ای و بنیادی است.

۵۱- راسیسم (Racisme)

راسیسم یا نژاد پرستی از کلمه "راس" بمعنای نژاد مشتق است. راسیسم یک "تئوری" ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژاد های مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قائل است و گویا طبیعت از آغاز نژاد ها را متفاوت ، یکی را عالی و دیگری را پست ، خلق کرده است . نژاد پرستان با این "تئوری" عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی منکر برابری انسانها و حقوق مساوی برای آنها میشوند ، در حالیکه علم و تجربه ثابت کرده است که تفاوت های نژادی ، صوری و فرعی بوده ، از نظر رشد استعداد و امکانات معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی و ملی هیچگونه اهمیتی ندارند.

مخالف ارتجاعی کشورهای سرمایه داری با اتکا به تئوری نژاد پرستی سیاست ضد انسانی تبعیض نژادی و ستم ملی را اعمال میکنند ، اقلیت های ملی و نژادی را در داخل کشور و بیگانه ساکنین مستعمرات را تحت فشار های گوناگون مادی و معنوی قرار میدهند ، حقوق انسان را پایمال میکنند و نسبت به آنها جنایات فجیع مرتکب میشوند . اقداماتی که در ایالات متحده ی آمریکا علیه سیاه پوستان و بومیان " سرخ پوست " و یاد رود زیا و آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه پوست این کشورها انجام میگردد ، همه آشکارا است . علیرغم اعلامیه ی حقوق بشر ، سیاست تبعیض نژادی که بر تئوری راسیسم متکی است همچنان در قسمت مهمی از جهان سرمایه داری بیداد میکند .

علوم انسان شناسی و مردم شناسی و تاریخ و همچنین تجربه ی کشورهای سوسیالیستی که در آنها ستم ملی ریشه کن شده و نیز نمونه های فراوان کسانی که از نژاد های مختلف بوده و استعداد و نبوغ خود را در زمینه های مختلف علمی ، ادبی ، هنری ، اجتماعی ، سازماندهی و غیره با ثبات رسانده اند ، رشته های پوسیده ی تئوری کاذب نژاد پرستی را از هم میدرد . تمدن پیشرفت ، علم و تکنیک و فرهنگ در انحصار امتیاز نژاد خاصی نیست ، عقب ماندگی در این یا آن زمینه معلول عوامل اجتماعی و سیاسی و ناشی از استثمار و استثمار است .

(۱ ، ۸ ، ۲۶ ، ۶۸)

۵۲- رفرم (Réforme)

رفرم که بقاری آنرا اصلاح (و اغلب بصورت جمع - اصلاحات) میگویند اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت میگیرد . بدین آنکه بنیاد جامعه رادگرگون سازد . از این قبیل است رفرم ارضی ، رفرم اداری ، رفرم آموزشی ، رفرم یازگانی ، رفرم انتخاباتی و غیره .

رفرم آنچنان تغییراتی است که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نرود و تناسب قوای

سیاسی لحظه‌ی موجود را کم و بیش منعکس می‌سازد. رفرم یا اصلاحات در هر عرصه‌ای از حیات جامعه محصول مبارزه‌ی طبقاتی است، ولی طبقه‌ی حاکمه می‌کوشد برای دفع فشار طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان، تنها به آن رفرم‌هایی اکتفا ورزد که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزنند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول بنیاد نیست و البته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه را که بزور از دستش گرفته‌اند دوباره بگیرد یا بشکل نیمه تمام و مثله شده کار را فیصله دهد.

اقدامات و تدابیری که در کشور ماطلی سالیان اخیر در زمینه‌های مختلف صورت گرفته و می‌گیرد نمونه‌هایی از رفرم است. این اقدامات بدون آنکه خصلت طبقاتی جامعه را عوض کند و یسار ماهیت رژیم را در گون سازد در جنبه‌های مختلف حیات جامعه تغییراتی بوجود می‌آورد که از یکطرف ثمره‌ی فرقی مبارزه‌ی انقلابی زحمتکشان و نیروهای ترقیخواهی است که به پیروزی قطعی نرسیده‌اند ولی تا شمر خود را بر حیات جامعه باقی گذارده‌اند و از سوی دیگر منعکس کننده‌ی رشد قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری و کوشش هیئت حاکمه برای استقرار و نفوذ هر چه بیشتر این نظام مبتنی بر استثمار در شئون مختلف است. این سلسله تدابیر و اقدامات اصلاحی برخلاف عنوان ساختگی نظیر "انقلاب سفید" و "انقلاب شاه و مردم" که بروی آن می‌گذارد بهیچوجه یک انقلاب نیست و تحولی بنیادی و چرخشی اصیل و عمیق در شاوذه‌ی اجتماع وارد نمی‌کند، بلکه سرمایه‌داری را که بیش از بقیه پیش در کشور ما پدید شده و در نیم قرن اخیر کم و بیش در اغلب شئون ریشه دوانده و گسترده شده با آهنی سرعتر رشد می‌دهد، قدرت و تسلط بسوز و آذیرا مستحکم‌تر می‌کند و بر همین شاوذه تغییراتی در جنبه‌های مختلف حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پدید می‌آورد. شاه در اسفند سال ۱۳۴۳ در کنفرانس اقتصادی گفت که ما باین رفرمها از بالان دادیم تا از انقلاب از پائین جلوگیری کنیم. در انقلاب مسئله‌ی اساسی، قدرت حاکمه، قدرت دولتی است، زیرا عاملی که انجام تحولات و قشرهای انقلابی و دفاع از این تحولات و توسعه‌ی دامنه‌ی آنرا تأمین میکند همان انتقال قدرت حاکمه بدست طبقات و قشرهای اجتماعی جدید است. انقلاب و رفرم د و مفهومی هستند که همیشه در محور ایدئولوژی و سیاست جنبش کارگری قرار داشته‌اند. استراتژی و تاکتیک صحیح و لینیستی احزاب کمونیست درک رابطه‌ی دیاکنتیکی بین این دو مفهوم و روش اصولی در قبال آنها را ایجاب میکند. ولادیمیر ایلیچ لنین مینویسد:

"مفهوم رفرم بدون شك با مفهوم انقلاب متناقض است. فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو مفهوم موجب بروز اشتباهات جدی می‌گردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرک است. در هر مورد مشخص باید آنرا معین کرد."

این گفته‌ی لنین راهنمای همه‌ی احزاب انقلابی است. اینک همزمان با تغییر تناسب قوادر عرصه‌ی جهانی و هنگامیکه سوسیالیسم به نیروی قاطع و تعیین کننده بدل میشود با افزایش قدرت متشکل طبقه‌ی کارگر، با توسعه‌ی نفوذ آن در سایر قشرهای جامعه و با اتخاذ سیاست صحیح از طرف احزاب کمونیست، اهمیت رفرم در مبارزه‌ی پرولتاریا افزایش می‌یابد. مجله‌ی "صلح و سوسیالیسم" نشریه‌ی تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری نوشته است: رفرم‌هایی که قبل از تحول انقلابی سرمایه‌داری به سوسیالیسم انجام می‌گیرد نقش مهمی دارند. این رفرمها وسیله‌ای هستند برای بهبود وضع طبقه‌ی کارگر در همان چارچوب رژیم سرمایه-

داری • این رفرمها بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری را از بین میبرند و بانجام وظایف عملی نشدهی انقلابهای بورژوا - دمکراتیک و توسعهی مبارزهی ضد انحصارات کتک میکنند و مقدمات عینی لازم را برای گذارن سوسیالیسم فراهم میسازند • در جریان مبارزه برای تحقق این رفرمها تودهی مردم تجربهی سیاسی مهمی کسب میکنند • بویژه به محدودیت دامنهی تحولاتی که در چارچوب جامعهی سرمایه داری انجام میگردد یقین حاصل میکنند • مبارزه در راه رفرم ، زحمتکشان را بضرورت تحولات انقلابی قاطع متقاعد میسازد و اکثریت توده ها را بسوی انقلاب جلب میکند •

کمونیستها در همین حال که برای انجام قاطع و پیگیر رفرمها ، بهبود وضع زندگی زحمتکشان و تغییر وضع اقتصادی و از بین بردن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه داری نظیر مناسبات ارباب - رعیتی و غیره و برای اصلاحات در حیات اجتماعی و تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک و توسعهی دمکراسی مبارزه میکنند فراموش نمیکنند که این تغییرات هر قدر هم مهم باشد سرمایه داری را از بین نمیرد • آنها رفرم را محصول فرعی مبارزهی انقلابی میدانند و از آن برای بیداری و تشکل توده ها و تسخیر سنگری بمنظور حمله به سنگر مقدمتر و پیشبرد هدف انقلابی خود استفاده میکنند •

کمونیستها نه تسلیم این نظریه میشوند که رفرم همهی مسائل را حل میکند و انقلاب وجود حزب انقلابی دیگر ضرورتی ندارد و نه تسلیم این نظریه که باید با هر رفرمی مخالفت کرد و هر چه وضع بدتر باشد بهتر است • آن نظریه ایست راست و تسلیم طلبانه و این نظریه ای ساو را چپ و ماجراجویانه • مجلهی "دنیا" ارگان تئوریک و سیاسی حزب ما نوشته است :

"مارکسیسم - لنینیسم مخالف رفرم نیست • اصلاحات و رفرمهایی را که در سرمایه داری انجام میگردد نفی نمیکند • مارکسیسم - لنینیسم بر آنست که رفرم محصول فرعی انقلاب است • فشار انقلابی توده ها گاه که پیروز نمیشود هیئت حاکمه را بعقب نشینی و به تن دادن به رفرمها وامیدارد • حزب انقلابی باید مردم را بمبارزه برای تعمیق این رفرمها و واداشتن هیئت حاکمه بعقب نشینی بیشتر سوق دهد و چنانکه لنین میگوید از رفرمها برای بسط و توسعهی مبارزات طبقاتی استفاده کند •"

اگر درد اخل جنبش کارگری کسی این رفرمها و تغییرات و اصلاحات را علاج درد هارواه حل مسائل و تغییر دهند هی بنیان اجتماع بداند و برار فرمیست مینامیم • رفرمیسم عبارتی است در مورد آن جریان سیاسی درد اخل جنبش کارگری که دشمن مارکسیسم و منافع اساسی طبقه کارگراست ، مبارزهی طبقاتی و لزوم انقلاب را نفی میکند و فقط به رفرمها و اصلاحاتی که در بنیاد سرمایه داری تأثیری ندارد دل خوش میکند • پس اگر رفرم و اصلاحات مربوط به تدابیر و اقدامات هیئت حاکمه است رفرمیسم عبارتیست در مورد تسلیم طلبان راست در داخل جنبش کارگری • احزاب سوسیال دموکرات راست و اعضای انترناسیونال سوسیالیستی نمونه های آن هستند •

(۱۹ ، ۴۴ ، ۵۴ ، ۸۶ ، ۹۲)

در نحوه‌ی مالکیت ارضی و طرز استفاده از زمین .
 در کشورهای سرمایه داری هدف از اصلاحات ارضی ایجاد شرایط برای رشد سریعتر منابع
 سرمایه داری در ده ، تضعیف مبارزه‌ی دهقانان و جلوگیری از قیام آنانست که در عین حال
 با حفظ منافع مالکان از طریق پرداخت غرامت یا بیهای زمین بحساب دهقانان همراه است .
 در نتیجه‌ی اینگونه فرم ارضی که اغلب نیم بند و ناپیکر است سرمایه داران صاحب صنایع و
 بانکها و رجال دولتی و ارتشی و سایر ثروتمندان برای چنگ انداختن بر ارضی امکان بدست
 می‌آورد و اشکال استثمار سرمایه داری (انفرادی و جمعی) جانشین استثمار ماقبل سرمایه -
 داری میشود . این قبیل فرمها اگرچه از نظر اقتصادی میتواند موجبات استفاده از علم و تکنیک
 را در کشاورزی فراهم آورد و میزان محصولات کشاورزی را افزایش دهد ، از نظر اجتماعی بسه
 شدت پروسه‌ی قشر بندی در روستا می‌افزاید و اکثریت عظیم دهقانان را خانه خراب میکند و
 تناقضات تازه و عمیق بوجود می‌آورد و در هر حال از حل رادیکال و نهائی مسئله‌ی ارضی عاجز
 است . اصلاحات ارضی در ایران نیز از همین نوع است .

در نظام سوسیالیستی هنگامیکه قدرت سرمایه داران و مالکان برمیافتد و قدرت زحمتکشان
 استقراری باید تحولات بنیادی انقلابی همراه با فرم ارضی واقعی و عمیق بسود دهقانان
 انجام بگیرد .

در دوران مامنافع خلقها ایجاد میکند که بقایای نظام فئودالی و مناسبات مبتنی بر استثمار از
 طریق انجام فرم ارضی واقعی برای همیشه ریشه کن شود . پایه ها و بقایای فئودالیسم فقط
 تحت فشار نهضت دمکراتیک مردم میتواند منهدم شود . فقط اصلاحات ارضی عمیق میتواند
 سد ها را از سر راه ترقی نیروهای مولد بردارد ، به شکل خوار بار که در بسیاری نقاط از مسائ
 حادث است پایان بخشد و راه استفاده‌ی منطقی و علمی از همی و وسائل را برای افزایش فرآورده
 های کشاورزی هموار نماید .

سوسیالیسم استثمار را از ه بر میانند ، کلیه دهقانان را از لحاظ زمین تا همین میکند ،
 نیروی کار آنها را بر مبنای اوطلبانه در تعاونی‌های تولید متحد میسازد ، تکنیک معاصر را در
 اختیار آنها میکند و با کمکهای مادی و سازمانی وسایل پیشرفت اقتصاد کشاورزی و بهبود
 شرایط زندگی روستائیان را فراهم می‌آورد .

(۵۲ ، ۶۲ ، ۷۶ ، ۹۳)

۵۴ - رویژونیسم (Révisionisme)

روییونیسم را تجدید نظر طلبی ترجمه کرده اند ، و مقصود از آن عبارتست از جریان‌ی در جنبش
 کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم بدو هیچگونه محل معینی تجدید نظر میکند ، این اصول
 را نفی میکند ، آنها را تحریف میکند و محتوی انقلابی و اساس تعالیم مارکسیستی را از بیسن
 میبرد . بعبارت دیگر رویونیسم یعنی تجدید نظر کردن در برخی احکام و اصول مارکسیسم
 لنینیسم بدو آنکه شرایط عینی ضرور برای چنین تجدید نظری وجود داشته باشد . رویونیسم
 که نفی اصول جهان بینی پرولتاریاست مستقیماً طبقه‌ی کارگر را از سلاح تئوریک خود محروم
 میکند و در نتیجه سرمایه داری خدمت میکند . از همین آغاز بگوئیم ، همانطور که خود مارکس
 و انگلس و سپس لنین بکرات خاطر نشان ساخته اند ، جهان بینی پرولتاریا و سوسیالیسم
 علمی یک علم خلاق است ، دگم نیست ، یعنی نباید آنرا از فرمولهای آیه وار و لایتغیر در

همه‌ی شئون و زمینه‌ها و در همه‌ی شرایط مرکب دانست. مارکسیسم - لنینیسم علم است و همراه با تکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش پدیده‌های نوین مرتباً غنی‌تر می‌شود و تکامل می‌پذیرد. قابلیت زندگی و وثیقه‌ی پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن، رابطه‌ی آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاوردهای دانش نهفته است. این حکم یا آن حکم مارکسیستی که در مرحله‌ی معینی از تکامل جامعه و رشد نهضت کارگری درست است ممکن است در مرحله و شرایط دیگری درست نباشد - یعنی شرایط عینی این تکامل، تغییر و تحول در حکم معینی را ایجاد نماید. در اینصورت چنین تغییر و تحولی، اجرای خلاق مارکسیسم است نه رویونیسم و برعکس تکرار حکم کهنه شده و منسوخ بسا روح و ماهیت مارکسیسم مغایر است و کار را به دوگماتیسم میکشاند.

از نظر تاریخی پیدایش رویونیسم به دهه‌ی آخر قرن گذشته مربوط است. نماینده‌ی رویونیسم در آن زمان سوسیال دموکرات آلمانی بنام برنشتاین بود که آشکارا در صدد نفی اصول اساسی تعالیم مارکسیسم و جایگزین کردن آن با تئوریهای دیگری بود. شکل دیگر رویونیسم کوششی بود که در آن زمان توسط کائوتسکی یکی دیگر از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان انجام میگرفت. وی در حرف مارکسیسم را قبول داشت ولی در عمل و زیرجملات بظاهرا مارکسیستی اصول سوسیالیسم آنرا رد میکرد. رویونیست‌ها مدعی اند که تعالیم مارکسیستی دیگر کهنه شده و بدینوسیله آموزش مارکسیستی را که تنها راه تحول بنهادی جامعه و استقرار سوسیالیسم است از محتوی انقلابی خود خالی میکنند. نفی ضرورت انقلاب و انتقال قدرت بدست پرولتاریا و نفی نقش رهبری کنندگی حزب مارکسیستی - لنینیستی، نفی مبارزه‌ی طبقاتی، نفی اصول انترناسیونالیسم پرولتری، نفی اصول لنینی ساختمان حزب بمثابه یک سازمان منضبط انقلابی و از جمله سائزله‌ها در مکرانیک از جنبه‌های گوناگون رویونیسم است.

از نظر فلسفی رویونیسم در اصول دیاکتیک ماتریالیستی تجدید نظر نمیکند، ایدئالیسم و ذهن‌گرایی را بجای آن مینشانند، مبارزه‌ی اضمحلال و گذارتحولات کمی را به تغییرات کیفی نفی میکنند، حرکت و جنبش را یک جریان ساده‌ی رشد و تحول آرام کمی جلوه گر می‌سازد و براین شالوده تئوری تغییرتدریجی و آرام جامعه‌ی سرمایه داری و رفرفریسم را بنا مینهد. مطلق کردن مبارزه‌ی عینی و قانونی و راه تحولات پارلمانی از جنبه‌ی دیگر شیوه‌ی عمل رویونیستی است. مارکسیسم با رویونیسم مخالف است و برخورد انتقادی و خلاق به تئوری، ارزیابی و سنجش جهت آن در پرتو حوادث و واقعیات و دستاوردها و تجارب و درسهای مثبت و منفی و سپس غنی کردن آن با احکام نوین و کنارگذاشتن احکام و مقولات کهنه شده را شیوه‌ی صحیح میدانند. مثلاً در شرایط نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، در مرحله‌ی سرمایه داری ماقبل انحصارات، مارکس و انگلس، تئوری انقلاب همزمان در همه‌ی کشورها یا تقریباً همه‌ی کشورهای پیش افتاده را مطرح می‌ساختند. تئوری لنین در اثر برامکان انقلاب سوسیالیستی تنها در یک کشور، رویونیسم نبود، بلکه تکامل خلاق تعالیم مارکس و انگلس در شرایط جدید تکامل سرمایه داری یعنی دوران امپریالیسم و رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی بود.

در بحث مربوط به رویونیسم یک نکته‌ی دیگر را هم باید خاطر نشان ساخت و آن اینکه رویونیسم در احکام و اصول مارکسیستی - لنینیستی هم از چپ و هم از راست صورت میگیرد. رویونیسم راست در جهت منافع مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، گرنیش و تسلیم در مقابل سیر خود بخودی و خلاصه در جهت امپریونیسم و رفرفریسم عمل میکند و رویونیسم چپ یعنی تجدید نظر در اصول و احکام مارکسیستی در جهت روحیات انقلابی نمای کاخ بورژوازی

و تازانیدن و تسریع تحمیلی پروسه تکامل اجتماع در جهت ماجراجویی و ناچیز گرفتن عوامل عینی و غیره.

گروه "چپ روها" در نهضت کارگری در حقیقت در اصول و احکام مارکسیستی دست بسته رویزونیسم از چپ زده اند. تبلیغات چپ نمای آنها پیرامون تازانیدن انقلاب در جهان و درد ریزن همه کشورهای از راه توسل باعمال قهر و آنهم تنها بصورت جنگ پارتیزانی بدون آنکه شرایط عینی و ذهنی برای این تحول بمعنای علمی کلمه نضج یافته باشد، نمونه این رویزونیسم و مغایر با تعالیم مارکسیستی - لنینیستی است.

رویزونیسم راست ناشی از تا "شیراید تولوژی بورژوازی و رویزونیسم چپ ناشی از روحیات خرد بورژوازی در جنبش کارگریست. اتهامات رویزونیستهای چپ که احزاب کارگری و کمونیستی جهان را رویزونیست میخوانند در این واقعیت تغییری نمیدهد. مارکسیسم - لنینیسم این علم خلاق و راهنمای عمل، تنها تئوری واید تولوژی پرلتری انقلابی است.

(۱۹ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۲ ، ۸۶ ، ۹۲)

۵۵ - ژئوپلیتیک (Géopolitique)

از دو کلمه "ژئو" بمعنای زمین و "پلیتیک" بمعنای سیاست ترکیب یافته و عبارت از یک تئوری ارتجاعی است که سعی میکند سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی را بکمک عوامل جغرافیایی توضیح دهد. هدف اصلی آن موجه جلوه گری ساختن اشغال زمینهای بیگانه و برده کردن سایر خلیقهاست. مثلا فاشیستهای هیتلری میخواستند ثابت کنند که آلمان احتیاج بقضای حیاتی دارد و جنگ برای اشغال سرزمینهای همسایه و بدست آوردن مستعمرات حق آلمان است. هم اکنون محافل تجاوزگرا اسرائیل بکمک امپریالیستهای امریکائی نیز با اشغال سرزمینهای عربی در واقع پلین "تئوری" عمل میکنند. اصل منشأ "تئوری" نیاخاک "پان ایرانیستها" نیز از همینجا آب میخورد.

۵۶ - سانترالیسم د مکراتیک (Centralisme démocratique)

از نظر لغوی این عبارت مرکب از دو کلمه سانترالیسم بمعنای مرکزیت و د مکراتیک صفت از واژهی د مکراسی می باشد و از اینجهت گاه آنرا مرکزیت د مکراتیک هم ترجمه کرده اند. اصل سانترالیسم د مکراتیک نظیر اصل رهبری جمعی از اصول مهم تشکیلاتی در حزب طراز نوبین است. اصل سانترالیسم د مکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضا، حزب، میان ارگانهای مافوق و مادون، میان اعضا، حزب و حزب را در مجموع خود منعکس میسازد. مفهوم آن در چند کلمه عبارتست از انتخابی بودن تمام ارگانهای حزبی، وظیفهی ارگانهای رهبری در مورد گزارش دادن مرتب، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیمات سازمانهای بالاتر. د مکراسی و مرکزیت د و جنبهی یک اصل واحد را در حیات داخل حزبی تشکیل میدهند و اجرای دقیق آن شرط ضروری زندگی داخلی احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. در بعضی از احزاب غیر پرلتری نیز در این باره سخن گفته میشود، ولی نسه در سازمانهای بورژوازی و نه در احزاب فرمایشی و دستوری، عملا و واقعا این اصل اساسی مراعات نمیگردد؛ نه انضباط و مرکزیتی در کارست و نه بیان آزاد عقاید و د مکراسی و انتخاب

واقعی ارگانهای رهبری • يك حزب کارگری ، يك حزب طراز نوین که دارای جهان بینی مارکسیستی - لنینیستی و برنامه عمل روشن است ، نمیتواند فعالیت خود ، زندگی درون حزبی را جز بر این اساس شالوده ریزی کند . حزب طبقه کارگر يك ارگانیم تکامل یافته است و مثل هر پدیده دیگری ، تکامل آن نتیجه مبارزه اضداد در درون آنست . حزب نیز بر اثر مبارزه درون حزبی رشد و تکامل می یابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصور نیست غیردیاکتیکی و خارج از دنیای واقعیت . منتهی این مبارزه درون حزبی و جنبش و جوشش حیاتزای داخل حزبی می باشد در همه شرایط بر اصولی که ما نترالیسم دموکراتیک ازاهم آنهاست متکی باشد .

درحقیقت تنها اجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط لازم برای رهبری جمعی را فراهم می آورد و عناصر اتفاقی و تحلیل های يك جانبه را در تدوین سیاست حزب و در نحوه اجرای آن طرد میکند .

ما نترالیسم بمعنای اینست که :

- ۱- حزب برنامه و اساسنامهی واحدی دارد ،
- ۲- حزب دارای يك ارگان عالی رهبری است که کنگرهی حزبی و درفاصلهی میان دموکتره کمیتهی مرکزی آنرا تشکیل میدهد ،
- ۳- کلیهی ارگانهای حزبی تابع مرکزند . ارگانهای پائین تابع ارگانهای مافوق و اقلیت تابع اکثریت است ،
- ۴- در حزب انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیهی اعضای حزب طراز نوین از بالا تا پائین بدون استثنا یکسان است .

دموکراسی بمعنای اینست که :

- ۱- تمام ارگانهای رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است ،
- ۲- هر ارگان رهبری موظف است منظمآ در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده گزارش دهد ،
- ۳- طرح و بحث مسائل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی و طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضای حزب است . ارگانهای حزبی موظفند بنظر سیاست توده های حزبی توجه کنند و تجارب آنها را مورد مطالعه قرار دهند و از آن بهره گیرند .

بدین ترتیب ما نترالیسم و دموکراسی دوروی يك مدال هستند که یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد . دموکراسی بدون مرکزیت به لیبرالیسم و هرج و مرج و آشفتگی سازمانی و اضمحلال وحدت اراده و عمل مبدل میشود و ما نترالیسم بدون دموکراسی باعمال روشهای فرماندهی و تحجر و بریدن از توده های حزبی منتهی میشود . اگر اصل ما نترالیسم دموکراتیک بدون خدشه رعایت کرد ، دموکراسی درون حزبی به ما نترالیسم محکم و سالم كمک میکند و ما نترالیسم درون حزبی نیز به دموکراسی لازم یاری میرساند . از آنچه گفته شد اهمیت اصل ما نترالیسم نه تنها از نظر تشکیلاتی بلکه از نظر سیاسی نیز برای تعیین سیاست صحیح و استراتژی و تاکتیک درست در مبارزه برون حزبی روشن میشود .

واضح است که بنا بر شرایط و اوضاع ممکن است یکی از دو جهت این اصل تقویت یابد . مثلاً

در شرایط کارمخفی هنگامیکه دشمن با تمام وسائل و نیرو علیه حزب برخاسته و سازمانهای آنرا در معرض ضربات شدید قرار میدهد مکراسی حزبی ناچار محدود میشود، تشکیل کنگره هساو کنگرانها غیرمنظم میشود، انتخاب ارگانهای رهبری اکثر اجای خود را به انتصاب افسراد میدهد، تماس و ارتباط مستقیم با توده های حزبی محدود میشود. ولی در هر صورت ایمن شرایط گذراست. وظیفه ی حزب طراز نوین است که بخاطر بقا و رشد حزب، بخاطر تعیین سیاست اصولی و درست، بخاطر پیروزی آرمانهای حزبی، اصل خدشه ناپذیر سازمان تراستیم د مکراتیک را اجرا نماید. این اصل اساسی زندگی تشکیلاتی حزب طبقه ی کارگر و از مهمترین وجوه تمایز آن با سایر دستجات و احزاب غیرپرولتری و فرمایشی است.

(۹۱ ، ۴۳ ، ۴۲)

۵۷ - ستون پنجم

بمعنای خائنین پنهانی است که در خدمت دشمن قرار دارند و در پشت جبهه بعملیات خرابکارانه دست میزنند. عبارت ستون پنجم نخستین بار در زمان جنگهای داخلی اسپانیا در سالهای ۳۹-۱۹۳۶ بکار برده شد. در آن هنگام ارتجاع داخلی بقرمانده های فرانکو بکمک فاشیستهای آلمانی و ایتالیایی علیه مردم اسپانیا و دولت جمهوری نو بنیاد میچنگیدند. ژنرال مولا یکی از سرکردگان سپاه فرانکو در رایش چهارم ستون ارتشی بسوی مادرید پیشی میرفت تا جمهورخواهان رادرم شکند. او در آن هنگام گفت من یک ستون پنجم هم در داخل مادرید دارم. مقصود او خائینی بود که در داخل شهر پنهانی بسود فرانکو و علیسه زحمتکشان انقلابی خرابکاری میکردند. از آن پس ستون پنجم برای نشان دادن خائنین و عمال دشمن در داخل یک حزب یا سازمان یا کشور بکار میرود.

۵۸ - سرمایه داری (Capitalisme)

سرمایه داری آن مرحله از تکامل اجتماعی - اقتصادی است که جانشین فئودالیسم میشود. سرمایه داری آخرین نظام مبتنی بر استعمار است و برشالوده ی مالکیت خصوصی سرمایه داری بروسائل تولید و استثمار استوار است.

تولید کالایی: تقریباً همه چیز در این دوران شکل کالا بخود میگیرد و اصل خرید و فروش بر کله ی شئون اقتصادی حکومت دارد. تولید کالایی قدیمتر از تولید سرمایه داریست و در جوامع پیش از سرمایه داری نیز وجود داشته است. در مرحله ی تلاش فئودالیسم تولید کالایی ساد و برپایه ی پیدایش تولید سرمایه داری قرار میگیرد و بالاخره در دوران سرمایه داریست که تولید کالایی تفوق کامل حاصل کرده و تمام رشته های تولید راد بر میگیرد. نیروی کار در جامعه ی سرمایه داری، خود به کالامبدل میشود. تولید کالایی ساد هی پیشه وران بود هقا لاً برپایه ی کار انفرادی تولید کنند و قرارداد، در حالیکه تولید کالایی سرمایه داری بر بنسای استفاده از کاراقراد د یگراستوار است. مرحله ی ابتدائی تولید سرمایه داری همکاری ساد و (coopération) سرمایه داری خوانده میشود که شکلی از اجتماع شدن کاراست و سرمایه دار عده ای از کارگران مزد بگیر را اجیر میکند تا با هم و بموازات هم کار مشخصی را انجام بدهند (مثل برخی از کارگاههای قالیبافی ایران). در این شکل بدلت کار جمعی، دروسائل

تولید صرفه جویی میشود و میزان باروری و سرعت کار افزایش می‌یابد. مرحله بعدی ایجاد مانوفاکتورهاست. مانوفاکتور که از نظر لغوی بمعنای کارگاه دستی است عبارت از آن تولید سرمایه داریست که برپایهی سیستم کاروتکنیک پیشه‌وری قرار دارد. مثلاً وقتی در یک کارگاه پیشه‌ورانی که هر یک دارای تخصص‌جد آگانه هستند، همراه باهم کار میکنند ولی مجموع کار آنها کالای مشخصی را بوجود می‌آورد؛ یا وقتی که هر کارگر قسمتی از کار ساختن یک کالا را انجام میدهد. مانوفاکتورها شرایط لازم را برای گذار تولید ماشینی آماده ساختند و به همین جهت حد واسط بین تولید پیشه‌وری و صنعت بزرگ مکانیزه محسوب میشوند (بعنوان مثال پسک کارگاه مبل سازی که در آن سراج و نجار و خیاط و غیره کار میکنند).

از نظر تاریخی رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری در اروپای غربی از قرن وسطی آغاز میشود. ولی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز میشود. کارنجایی مجهز با ماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفاکتورها و کارگاه‌های پیشه‌وری را می‌گیرد، در کشاورزی مؤسسات بزرگ سرمایه داری تأسیس میکرد که در آن کارگر کشاورزی مزد بگیر همراه بسا ماشینهای کشاورزی کار میکنند.

قانون اساسی و قوه‌ی محرکه‌ی تولید سرمایه داری، قانون اضافه ارزش است. کار کارگر مزد بگیر علاوه بر ارزش نیروی کار که بصورت دستمزد بخود کارگر میرسد ارزش بیشتری ایجاد میکند که برایگان بصورت سود بدست سرمایه دار میرسد. این قسمت، ارزش اضافی نام دارد و اساس استثمار طبقه‌ی کارگر در جامعه‌ی سرمایه داری و منبع ثروت سرمایه داران را تشکیل میدهد. در دوران سرمایه داری کارگزاران آزاد و مالک نیروی کار خود است ولی او مجبور است برای ادامه‌ی زندگی نیروی کار خود را به سرمایه دار که دارای وسائل تولید است بفروشد. در این دوران صاحبان صنایع، مالکین و بازرگانان، بانکداران و کولاکها (یعنی روستا نشینان سرمایه دار) که بهره‌کشاند کارگران مزد بگیر و دهقانان زحمتکش را استثمار میکنند.

دولت سرمایه داری صرف نظر از شکل خود از مکرر سی روزی گرفته تا انواع دیکتاتوری‌های نظامی یا فاشیستی در هر حال آلت تسلط سرمایه بر کار و حامی و مدافع منافع استثمارگرانست. تمام رو بنای جامعه - سیاسی، قضائی، هنری، مذهبی و غیره - در خدمت حفظ این استثمار قرار دارد. طبقات اصلی در دوران سرمایه داری عبارتند از سرمایه دارها و کارگران. سرمایه داری از نظر تکامل جامعه‌ی بشری نسبت به فئودالیزم دوران مرفقی نیست بدین معنا که بموقع خود سد هائی را که در مقابل رشد نیروهای تولیدی وجود داشت برطرف کرد و جامعه را بجلو برد.

سرمایه داری با توسعه‌ی تولید، با جمع کردن میلیونها کارگر در کارخانه‌ها و فابریکها و اجتماعی کردن پروسه‌ی کار به تولید خصلت اجتماعی میبخشد، ولی حاصل کار بوسیله‌ی سرمایه داران تصاحب میگردد، یعنی خصلت خصوصی دارد. این تضاد اساسی سرمایه داریست - تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه داری.

سرمایه داری خود بطور عینی شالوده‌ی نابودی خویش را بی‌ریزی میکند، زیرا خصلت اجتماعی تولید، مالکیت اجتماعی بوسائل تولید را طلب میکند. در اثر این تضاد اساسی است که هرج و مرج و بحران اقتصادی پیدا میشود: تقاضا و قدرت پرداخت جامعه از بسط دامنه‌ی تولید عقب میماند، بحران و رکود صنعتی هر چند گاه یکبار تولید کنندگان کوچکتر را به پیش از پیش به ورشکستگی میکشاند، وضع طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش بطور نسبی و حتی گاه بطور مطلق بدتر میشود. بارش سرمایه داری استثمار وحشیانه‌تر و محیطانه‌تر میگردد،

د هقانان خانه خراب و عناصر ورشکست شد می خرد و بورژوازی مرتبافزونی می یابد، ظلم و نابرابری اجتماعی، اختلاف طبقاتی و ستم ملی شدید می شود، جنگهای غارتگرانه آلام و مصائب فراوانی برای زحمتکشان به بار می آورد.

راه حل تمام این مشکلات جز بایرانداختن تضاد اساسی جامعهی سرمایه داری یعنی ایجاد جامعهی سوسیالیستی برپایهی مالکیت اجتماعی بروسائل تولید میسر نیست.

ماهیت سرمایه داری و وضع پرلتراریا در جامعه، طبقه کارگر را مبارزه با بورژوازی - طبقه سرمایه دار - می کشاند. تاریخ جامعهی سرمایه داری تاریخ مبارزه بی امان طبقاتی بین پرلتراریا و بورژوازیست که منطبق با قوانین رشد جامعه و ازمهمترین سرچشمه های تکامل سرمایه دار است. سرمایه داری پس از آنکه نیروهای مولد را میزبان عظیمی رشد داد خود به بزرگترین مانع پیشرفت جامعه بدل می شود. اگر قرن بیستم، این قرن رشد عظیم نیروهای مولد و تکامل علم و فن، هنوز به فقر و هاملهون فقر پایان نداد و وفور نعم مادی و معنوی را برای همه افراد روی زمین تأمین نکرد، گناه آن فقط بگردن سرمایه دار است. تضاد روز افزون بین نیروهای مولد و مناسبات تولیدی موجود در مقابل بشریت وظیفه آزادی ساختن نیروهای پر توان مولد می آفرید می انما نرا از بند اسارت مناسبات سرمایه داری قرار داده است تا این نیروها و دست آوردها در خیر و صلاح جامعه مورد استفاده قرار گیرد. وظیفه بزرگ و رسالت تاریخی پرلتراریا آنست که برای همیشه استثمار را براندازد، سرمایه دار را نابود کند، جامعهی کمونیستی بدون طبقات را پدید آورد. در این پیکار پرلتراریا میتواند و باید تمام توده های زحمتکش را که از نظام سرمایه داری بتنگ آمده اند متشکل سازد و برای از بین بردن استثمار سرمایه داری و ساختمان جامعهی نوین رهبری کند.

در کشور ما نیز هدف و برنامه اجرای نقشه های رژیم کنونی عبارتست از استقرار سیستم سرمایه داری، آنهم در کادرمحدود و وابسته بصورتی ناپایدار، آنهم در زمانیکه در مقیاس جهانی سرمایه داری دوران افول و زوال خود را می پیماید، در عصری که گذار به سوسیالیسم مضمون عمده آنرا تشکیل میدهد.

باتوسعهی مناسبات سرمایه داری در ایران، همانطور که در سند تحلیلی از وضع کشور ما منتشره از جانب حزب توده ایران (۱۳۴۸) گفته میشود، نه تنها عقب افتادگی در پهنه های ایران جبران نمیشود، بلکه تضاد های دردناک دیگرا اجتماعی که ناشی از استثمار سرمایه داری و غارتگری امپریالیستی است یاد ردهای گذشته پیوند می یابد و سرانجام، با توجه باینکه جهان معاصر در سایه انقلاب شگرف علمی و فنی با آهنگی بی مراتب سریعتر از گذشته تحول می یابد، فاصلهی کشور ما از کشورهای پیشرفته با زهم بیشتر میشود. چنین دروغناشی نمیتواند مسود قبول هیچ ایرانی مہین پرست و ترقیخواه باشد. محققا راه ترقی و پیشرفت کشور ما از این سو نیست. با توجه به تحولات اوضاع جهان و ایران اساسا این نه تنها راه نیست بلکه گمراهی است.

(۶ ، ۲۹ ، ۳۲ ، ۷۳ ، ۹۲)

۵۹ - سطح زندگی

درک مفهوم این اصطلاح و جوانب مختلف آن حائز اهمیت است، زیرا ما را با یکی از مقولات مهم اقتصادی که با ماهیت دوران اقتصادی - اجتماعی مربوطه دارای ارتباط است، آشنا میسازد و به بسیاری از عوامل فیزیکی و اجتماعی و بی پایه و سفسطه هائی که تعیین سطح

زندگی را به عوامل فرعی و ظاهری منحصر و محدود میکند پاسخ میدهد. در ایران چینی-س ادعاهائی بی پایه و سفسطه های ظاهری زیاد انجام میشود.

سطح زندگی چیست؟ سطح زندگی اصطلاحی است که برای نشان دادن حدود مصارف مادی و معنوی اهالی یک کشور بکار میرود. سطح زندگی به میزان و چگونگی ارضاء حوائج مادی و معنوی بستگی داشته و در فرماسیونهای اقتصادی - اجتماعی و در مراحل مختلف رشد تاریخی و برحسب کشورهای مختلف فرق میکند. سطح زندگی مستقیماً بتولید اجتماعی، درآمد اهالی، میزان مصرف کالاها، بلند مدت و کوتاه مدت و چگونگی ارضاء حوائج فرهنگی و بهداشتی وابسته است.

درآمد اهالی یکی از شاخص های تعیین کننده سطح زندگی است. میزان درآمد به چند عامل بستگی دارد:

اول - درآمد نقدی یعنی دستمزد کارگران، حقوق کارمندان، تقاعد، مستمریها، اضافه دستمزدها، کمک هزینه های تحصیلی و خانوادگی، کمکهای نقدی به بیکاران و معلولین، جوایز نقدی و غیره. واضح است هرچه این درآمد نقدی بیشتر باشد امکان رفیع نیازمندیهای زندگی بیشتر و سطح زندگی بالاترست، ولی مسئله بهمین جا ختم نمیشود.

دوم - سطح قیمتها و خلاصه گرانی یا ارزانی کالاها و خدمات، زیرا چه بسا ممکن است مثلاً میزان حقوق و دستمزد نسبت به ۲۰ سال پیش سه برابر شده باشد ولی چه فایده اگر در همین مدت قیمت اجناس و خدمات که برای رفیع نیازمندیها ضروری است مثلاً پنج برابر شده باشد. پس هرچه گرانی شدیدتر شود و هزینه های زندگی بالاتر رود سطح زندگی پایینتر میرود، البته اگر بهمان نسبت درآمد ترقی نکند.

سوم - درآمد های جنسی که مخصوص اقشار خاصی از جامعه بویژه دهقانان و برخی زحمتکشان دیگر است که قسمتی از درآمد خود را بصورت جنس تحویل میکنند.

میزان خدمات مجانی که بحساب دولت یا شهرداریها و سایر موسسات صورت میگیرد در سطح زندگی موثر است، مثلاً آموزش و پرورش، کتاب، کمکهای بهداشتی، استفاده از بیمارستان و آسایشگاه و غیره اگر مجانی باشد مستقیماً و به میزان زیاد در بالا بردن سطح زندگی موثر است. حال آنکه وقتی شهریه ها، کتاف گرانی، مخارج آموزش کمرشکن، مخارج دکترو دارو و بیمارستان زیاد باشد قسمت زیادی از درآمد ها باین ترتیب از بین میرود.

در مقابل ادعاهای بی پایه هیئت حاکمه در مورد بالا رفتن جدی سطح زندگی و رفاه مردم و سفسطه های نظیر استناد به فراوانی اتوموبیل سواری در پایتخت و خیابانهای پرنورترین های پراز کالاهای خارجی که اینها را نمودار سطح زندگی مردم معرفی میکنند، در سطح زندگی اکثریت مردم ایران تغییر مهمی حاصل نشده است.

اگرچه بطور کلی یکی از اساسی ترین شاخصهای رشد سطح زندگی از یاد درآمد ملی است، ولی توزیع درآمد ملی در جوامع طبقاتی برحسب موقعیت و مقام اجتماعی طبقاتی افراد جامعه انجام میگیرد. در جامعه ای سرمایه داری که مثنی ثروتمند صاحب وسائل تولید اکثریت عظیم اهالی یعنی زحمتکشان را استثمار میکنند سهم بزرگی از درآمد ملی را بخود تخصیص میدهند. واضح است که درآمد مثلاً روفلرها و مورگان ها در امریکا با میلیونها کارگر امریکائی تفاوت فاحش

دارد بهمان گونه که درآمد ثابت ها و اوراق با درآمد ثابت ها و اجواها و جمع درباریان با درآمد میایونها کارگرد هقان ایرانی زمین تا آسمان متفاوت است. بهمین جهت تقسیم مساوی درآمد ملی بتعداد جمعیت کشور و تعیین درآمد متوسط سرانهی سالانه برای تشخیص سطح زندگی مردم شاخصی نارسا و ناکافی است.

بعلاوه جهان سرمایه داری تنها امریکا و انگلستان و آلمان غربی و فرانسه نیست. در مقام مقایسه و ارزیابی سیستم اقتصادی - اجتماعی تنها سطح زندگی امریکا، سوئد و کانادا را در نظر داشتن سفسطه ای بیش نیست. در دنیای سرمایه داری در جنب درآمد سرانهی ۱۵۰۰ و ۴۰۰۰ دلار امریکا، کانادا و آلمان غربی درآمد سرانهی ۳۰، ۴۰ و ۵۰ دلار کارگران معدن و دهقانان و قالی بافان بلیوی، هند، کنگو و ایران نیز قرار دارد و غارت اینها یکی از علل پروار شدن آنها نیز هست. راه رشد سرمایه داری و مناسبات نو استعماری با لایردن جدی سطح زندگی مردم و رفاه زحمتکشان در کشورهای کم رشد را امری بسیار دشوار و حتی محال میسازد. از آنسو آینده تاریک است. نمونهی بارز و گویای کشورهای در سابق کم رشدی نظیر بلغارستان، رمانی و لهستان که ۳۰ سال پیش با ایران تفا و س چندانی نداشتند و جمهوریهایی آسیائی شوروی که قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از ایران آنروز هم عقب مانده تر بودند. نشان میدهد که با لایردن سریع و جدی سطح زندگی در سرمایهی نظام سوسیالیستی امکان پذیر است. از این سو آینده تابناک است.

۶۰ - سکتاریسم (Séctarisme)

یعنی بردن از توده ها و تبدیل شدن بیک دستهی جد از خلق. این لغت از واژه "سکت" مشتق شده و بمعنای فرقه، گروه، دسته کوچک و دربروی خود بسته و جدا از مردم استعما شده است. سکتاریسم در معنای سیاسی خود در نهضت کارگری یکی از انواع اپورتونیزم چپ است، سیاستی است که به جدا شدن حزب کمونیست از توده می وسیع زحمتکشان منجر میشود. وجه مشخصه سکتاریسم روش منفی آن نسبت بمبارزه برای وحدت طبقه کارگر و ایجاد جبهه واحد ملی و در راه خواستههای عمومی خلق و شعارهای عمومی نظیر دموکراسی و استقلال ملی و یاد راه خواستههای تاکتیکی و صنفی است. جلودین و یاقب ماندن از توده ها از ویژگیهای سکتاریسم است. سکتاریستها برای شعارهای ریز و مبارزات صنفی و سند پکائی و پارلمانی و پیکار برای خواستههای میرم تاکتیکی اهمیت قائل نیستند. سکتاریست ها یا سکتورها در صحنه جهانی اصل همبستگی و مبارزه مشترک سه نیروی عمدی ضد امپریالیستی، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت آزاد بخش ملی و جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری پیشرفته را قبول ندارند.

سکتاریسم زائید هی جمود و دگماتیسم و چپ روی است و در پوسته تنگ خود میزند و بازنگی و تودهی مردم هرگونه تماس و ارتباطی را قطع میکند و به محافظه کاری و تحریف اصول مارکسیسم - لنینیسم و فراموشی دیاکتیک پروسه های اجتماعی میانجامد. سکتاریسم در جامعه، حزب طبقه کارگر را از طبقات و قشرهای متحد کارگرد میکند و در حزب بمناسبت شیوهی غلط خود در مبارزه ی درون حزبی وحدت را بهم میزند و موجب تزلزل دائمی میشود. از نظر محتوی فلسفی خود، سکتاریسم نوعی سوزگتیویسم یا سبک ذهنی در تفکر و عمل است که کل را تابع جز میکند، فرد را بر جمع، مصالح افراد معین و گروه معین را بر مصالح حزب و مصالح

مفروض حزب را بر مصالح نهضت و خلق مقدم می‌شمارد؛ در حالیکه جزء تابع کل است، عضو حزب تابع مصالح حزب است و حزب تابع مصالح جنبش، و حل صحیح مسائل عبارتست از درک پیوند یا الکتیکی و جهت جزء و کل و مقدم بودن و عهد و بودن کل. مبارزه علیه سکتاریسم، چه در پیکار عمومی در جامعه و چه در داخل حزب، از وظایف مهم حزب طبقه ی کارگراست.

(۷، ۴۴، ۵۴، ۶۳، ۷۱، ۹۱)

۶۱ - سندیکا (Syndicat)

این واژه بمعنای سازمان صنفی طبقه ی کارگر و دیگر زحمتکشاست. سندیکاها در جریان مبارزه ی کارگران برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود پدید آمدند. نخستین سندیکاها (ترید یونین) در آغاز قرن هیجدهم در انگلستان که آنزمان در اولین رده ی کشورهای سرمایه داری قرار داشت بوجود آمد. در فرانسه در خاتمه ی قرن هیجدهم، در ایالات متحد هی آمریکا در اوایل قرن نوزدهم، در آلمان در اواسط قرن گذشته سندیکاها تشکیل شدند. در آن مراحل تکامل جامعه ی سرمایه داری، هنگامیکه هنوز تحولات سوسیالیستی در دسترزی قرار نداشت، سندیکاها رفته رفته به سازمانهای دائمی کم و بیش پراهمیت و نیرومند تبدیل شدند. در آن هنگام هنوز حزب سیاسی طبقه ی کارگر ایجاد نشده بود و سندیکاها دارای مشی سیاسی روشنی نبودند و اغلب طبق سنن اتحادیه های کارگری انگلستان یعنی ترید یونینها رفتار کرده و فعالیتشان منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصله ی اعضای سندیکا بود. اکنون در برخی از کشورهای غربی سندیکاها بدست مهندسی رهبران راست که اریستوکراسی کارگری را تشکیل میدهند افتاده، ولی از جانب دیگر نیسز سندیکاهای بسیار قوی و فعالی در اغلب کشورهای سرمایه داری وجود دارد که مبارزه ی خود را تنها به دفاع از منافع اقتصادی محدود نکرده، بلکه ضمن مبارزه ی سیاسی متنوع و متشکلی را علیه نظام سرمایه داری سازمان میدهند. این سندیکاها که مظهر منافع زحمتکشان هستند بخاطر حقوق دمکراتیک، حقوق صنفی، آزادی ملی، علیه مسم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه میکنند. سندیکاها ی مرفعی سراسر جهان در راه وحدت زحمتکشان کشورهای مختلف مبارزه میکنند. مظهر این مبارزه متحد جهانی، فدراسیون سندیکائی جهانی است. شالود می سازمانی سندیکاها محل کار است. در کشورهاییکه هیفت حاکمه ی ضد سوسیالیمیسی بانیکه به ترور و اختناق مانع تشکیل سندیکاها ی مستقل کارگری میشود آگاهترین عناصر زحمتکش ضمن ادامه ی مبارزه برای ایجاد چنین سندیکاها ی واقعی، در سندیکاها ی که رهبری آن هنوز بدست عمال دولتی است و بطور کلی در هر اتحادیه ای که توده هادر آن باشند وارد میشوند، در آن فعالیت میپردازند تا خواسته های واقعی زحمتکشان را معکس کنند و بدور شمارهای درست، توده هارا مجتمع کنند و راه تشکیل سندیکاها ی مستقل و واقعی را هموار نمایند.

واژه ی سندیکا دارای معنای دیگری هم هست و آن شکلی از انحصار سرمایه داری است نظیر کارتل تا تراست و غیره. سندیکای سرمایه داران انحصاری برپایه ی موافقتنامه ی انحصار برای فروش مشترک کالاها و احتمالاً خرید مواد اولیه تشکیل میشود و هدف آن تثبیت قیمتهای انحصاری در بازار است.

ما میگوئیم هدف غائی ما ایجاد جامعهی سوسیالیستی در ایرانست. بینیم بطور خلاصه مقصود از آن چیست. سوسیالیسم در واقع مرحلهی اول از یک دوران اجتماعی-اقتصادی است کسه کمونیسیم نام دارد. سوسیالیسم جامعه ایست که طبق قوانین عینی رشد اجتماع بجسای سرمایه داری مستقر میشود.

در دوران سرمایه داری، اقتصاد کشور بر مالکیت خصوصی بروسائل تولید مبتنی است. در سوسیالیسم برعکس، اقتصاد کشور بر مالکیت اجتماعی وسائل تولید بنیاد گذاری میشود، یعنی در جامعهی سوسیالیستی بجای یک مشت ثروتمند سرمایه دار، صاحب و مالک کارخانه ها و معادن و زمینها و وسائل حمل و نقل و غیره، خود زحمتکشان مالک این وسائل هستند. در جوامع سوسیالیستی که تاکنون بوجود آمده اند و نوع مالکیت اجتماعی میتوان تشخیص داد: یکی مالکیت سراسر خلق و پادولتی، دیگری مالکیت جمعی یا گروهی یا کنفدراتیوی. در هر دو نوع این مالکیت اجتماعی، روابط نوین تولیدی یعنی روابط مبتنی بر همکاری رفیقانه و کسک متقابل حاکم است. البته باید تصریح کرد که صحبت از مالکیت اجتماعی بروسائل تولید است وگرنه در جامعهی سوسیالیستی مالکیت شخصی و فردی بروسائل مصرفی و نهز در مراحل و شرایط معین حتی مالکیت فردی بروسائل تولید کوچک، بشرطی که وسیلهی بهره کشی از دیگران نشود، باقی میماند.

پس از دورانهای طولانی بردگی و فئودالی و سرمایه داری که برشالود می استعمار و بهره کشی قرار داشتند در دوران سوسیالیسم اصل استعمار انسان از انسان برمیافتد و اصل بهره برداری هرکس باند از می کارش از محصولات مصرفی جامعه حکمروا میشود. بهمین جهت است که میگوئیم گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم عالیشان و عمیقترین تحول و جرخش تاریخی در تکامل جامعهی بشریست. این گذار رنتجهی انقلاب سوسیالیستی انجام پذیر میگردد. جامعهی سوسیالیستی مرحلهی بلوغ اقتصادی و فرهنگی بشریت است. تاریخ واقعا انسانی جامعهی بشری از این هنگام آغاز میشود و بهمین سبب دورانهای گذشته را "ما قبل تاریخ زندگی بشری" نامیده اند. گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یکباره و بغیریت انجام نمیشود، بلکه جریانی است بخرنچ و طولانی، بسیار متنوع که در طول آن اقتصاد می جسد پیدا شالود. رهزی میشود، فرهنگی نو بوجود میاید و رو بنای اجتماع از بیخ و بن تغییر میپذیرد. در جامعهی سوسیالیستی از استعمار و طبقات بهره کش و بهره ده خبری نیست. در سوسیالیسم مسم ملی و نژادی از بین میرود، آزادی و تساوی واقعی همهی افراد جامعه تأمین میشود. تا وقتیکه وسائل تولید در دست عده می معدودی سرمایه دار متمرکز است از تساوی حقوق صحبتی نمیتواند در میان باشد. تا وقتی زحمتکشان مجبور بفروش نیروی کار خود بوده و در زیر دستند ه های چرخ عظیم استعمار قرار آرند آزادی واقعی بدست نخواهد آمد.

در سوسیالیسم رشد اقتصاد و فرهنگ بخاطر ارضای هرچه بیشتر و حد اکثر نیازمند پهای مادی و معنوی روز افزون همهی افراد جامعه و از طریق رشد و تکامل مداوم تولید برشالود می عالیشان تکنیک و آخرین دستاوردهای دانش صورت میگیرد. چنین است شالود هی اقتصادی روابط تولیدی و خصلت و هدف جامعهی سوسیالیستی.

در این جامعه روابط تولیدی که اجتماعی است با خصلت نیروهای تولیدی که آنها اجتماعی است تطابق دارد و همین تطابق علت اساسی رشد سریع و مداوم اقتصادی است. سراسر

حیات اقتصادی جامعه‌ی سوسیالیستی بوسیله‌ی برنامه‌ی جامع رشد و تکامل می‌یابد. تاریخ با لنسبه کوتاه موجودیت جامعه‌ی سوسیالیستی باشکارت‌ترین و غیرقابل انکارترین وجهی‌برتری این جامعه و اقتصاد آنرا بر سرمایه داری و اقتصاد سرمایه داری ثابت کرده و راه نجات از عقب ماندگی، راه ترقی سریع، راه تأمین رفاه روزافزون توده‌های مردم را نشان داده است. رشد اقتصادی در جوامع سرمایه داری هم صورت می‌گیرد، ولی جز به‌سبب ناچیزی از ثمرات آن، آنهم در نتیجه‌ی مبارزات طولانی مردم نصیب زحمتکشان می‌شود و این سرمایه داران معدود صاحب وسائل تولید هستند که قسمت اعظم نتایج این رشد را تصاحب می‌کنند، درحالی‌که رشد اقتصادی در جامعه‌ی سوسیالیستی متوجه ارضای هرچه کاملتر حوایج مادی و فرهنگی همه‌ی اعضای جامعه است.

از نظر اجتماعی در نتیجه‌ی ازین رفتن طبقات استثمارگر، جامعه‌ی سوسیالیستی از طبقات دستا یعنی طبقه‌ی کارگرد هقانان و قشر اجتماعی روشنفکران تشکیل می‌شود؛ و هرچه این جامعه بیشتر رو به تکامل رود تفاوت‌های اساسی میان کاربندی و کارفرمی، بین شهر و ده به‌بیشتر زائل می‌شود و در مرحله‌ی دوم و عالیتر این جامعه یعنی کمونیسم این تفاوت‌ها بکلی ازین میرود. کار در جامعه‌ی سوسیالیستی آن اساس بهره‌وری شخصی از نعم اجتماعی است و هرکس مطابق کار و لیاقت و استعداد و خدمت‌ش سهم می‌برد و اوج می‌یابد. سوسیالیسم بجای اصل سرمایه اصل کار را منشا ارزیابی فرد قرار می‌دهد. چنین است بطور خلاصه مطالبی در توضیح سوسیالیسم و جامعه‌ی سوسیالیستی که آنرا بنحو ذیل نیز تعریف کرده‌اند:

«سوسیالیسم عبارتست از تحقق همزمان مالکیت جمعی پرواساکن اساسی تولید و مواد له، اعمال قدرت سیاسی طبقه‌ی کارگر و متحدین آن، ارضای هرچه کاملتر نیازمندی‌های مادی و معنوی دانشمندان در حال افزایش اعضا جامعه و ایجاد شرایط لازم برای تجلی کامل شخصیت هر فرد».

باید اضافه کرد که جهان گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در کشورهای مختلف بسیار متنوع و گوناگون است و در شرایط مختلف تاریخی بصورت مختلف انجام می‌گیرد. هر خلقی که گام در جاده رشد سوسیالیستی می‌گذارد صورت ویژه و خاصی از آنرا که با شرایط آن کشور، با درجه‌ی تکامل آن، با سن و تاریخ آن، با خصوصیات فرهنگی و اجتماعی آن و با عوامل ویژه دیگر آن تطبیق می‌کند ارائه می‌دهد. با وجود همه‌ی این ویژگی‌های ملی و خصوصیات هر کشور و اهمیت فراوان آنها، جریان انقلاب سوسیالیستی و ایجاد سوسیالیسم دارای یک رشته قوانین عام نیز هست؛ رهبری طبقه‌ی کارگر و حزب آن، انجام انقلاب سوسیالیستی باین یا آن صورت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریائی یا دیکتاتوری سوسیالیستی باین یا آن صورت، وحدت زحمتکشان، استقرار مالکیت اجتماعی، تکامل طبقه‌ی نقشه، انقلاب سوسیالیستی در زمینه‌ی فرهنگ و آیدئولوژی، برافکندن ستم ملی و اجرای سیاست انترناسیونالیسم پرولتری از این قبیل است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۱) گفته می‌شود:

«سوسیالیسم افق‌رهای آزادی‌خواهی را به بشریت نشان داده است. نظام اجتماعی نوین مبتنی بر مالکیت اجتماعی پرواساکن تولید و حاکمیت زحمتکشان قادرست رشد برنامه‌ای و بی‌پحران اقتصادی را بسود خلق‌ها تأمین کند، حقوق اجتماعی و سیاسی زحمتکشان را تضمین نماید، شرایط را برای دیکتاتوری واقعی، شرکت واقعی توده‌های عظیم مردم در اداره‌ی جامعه، بسازد. تکامل همه‌ی جان‌های شخصیت فرد، برای برابری حقوق ملل و دوستی فیما بین آنها ایجاد نماید».

در عمل اثبات شده است که فقط موسیالیسم قادر به حل آن مسائل بنیادی است که در برابر بشریت قرار گرفته است.

(۴۸ ، ۵۸ ، ۷۲ ، ۸۱)

۱۳- سه جریان عمده‌ی ضد امپریالیستی

در جهان کنونی، کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزاد پخش ملی و مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته سه شاخه‌ی نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی را تشکیل می‌دهند که جامعه‌ی انسانی را از دوران سرمایه‌داری بدوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد. اینها هستند آن سه جریان عمده‌ای که در جهان امروزی کارمبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری را از پیش می‌برند و جامعه‌ی بشری را به مرحله‌ی نوینی ارتقا می‌دهند:

۱- در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی اولین دولت سوسیالیستی جهان - اتحاد شوروی - ایجاد شد. پس از جنگ دوم جهانی در آسیا و اروپا و امریکای لاتین یک عده کشورهای دیگر نیز حکومت زحمتکشان را مستقر ساخته‌اند و هم اکنون دست اندرکار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم هستند. در این کشورها وسائل تولید و مبادله در مالکیت همگویی خلقی است، استثمار فرد از فرد برافتاده و در همه‌ی شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی زندگی نوینی ایجاد میگردد. در این کشورها با تحولات بنیادی که ایجاد شده و در آینده عمیقتر و وسیعتر خواهد شد جامعه‌ی کمونیستی بوجود خواهد آمد. کشورهای سوسیالیستی متحکم و تقویت همه‌جانبه‌ی اقتصادی، اجتماعی و نظامی آنها مهمترین و عظیمترین نیرو در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی هستند. هر حزب و جمعیت و فردی که سه صادقانه خواستار استقلال و بهرروزی و آزادی کشور خویش و واقعاً مخالف امپریالیسم و استثمار و استعمار باشد نمیتواند این قدرت عمده‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را نفی کند و نادیده انگارد.

۲- جریان دوم نهضت آزاد پخش ملی است که بویژه پس از خاتمه‌ی جنگ دوم جهانی اوج بیسابقه‌ای یافته است. در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته‌ی آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، جهان شاهد این مبارزه‌ی بی‌امان و قدرت روز افزون آنست. البته بین این جریان و جریان سوسیالیستی فرق هست. این فرق هم در محتوی اجتماعی و جریان وجود دارد و هم در هدفهای بلافاصله‌ی آنان. هدف مبارزه‌ی نهضت آزادی بخش ملی در این مرحله کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و برانداختن سلطه و نفوذ امپریالیسم است. وجه مشترک اساسی بین این دو جریان آنست که هر دو علیه امپریالیسم که شکل معاصر سرمایه‌داریست مبارزه میکنند و هر دو دشمنی مشترک دارند. برای خلقهای این کشورها نهضت آزاد پخش ملی یک مرحله‌ی ضروری و اساسی برای آزادی کامل ملی و اجتماعی بشمار میرود. پیروزی نهضت‌های آزاد پخش ملی جز با تشکیلی دشمن یعنی امپریالیسم از دست و پاور خود که جنبش سوسیالیستی است امکان پذیر نیست. کنکهای همه‌جانبه‌ی کشورهای سوسیالیستی و وجود آنها و سیاست آنها از شرایط این پیروزیست. تمامی تحول جامعه‌ی بشری طی ربع قرن اخیر این واقعیت و ضرورت همگامی و اشتراک عمل آنها را اثبات میکند.

۳- و اما جریان سوم، آن جریان توده‌ای و دمکراتیک مترقی وسیعی است که در خود کشورهای امپریالیستی وجود دارد و طبقه‌ی کارگر عامل عمده‌ی آن و در پیشاپیش آنست. در این کشورهای صنعتی پیش افتاده‌ی سرمایه‌داری با خشونت و حیل و کوشش می‌شود از تجمع و اتحاد همه‌ی طبقات و اقشار مترقی بدو طبقه‌ی کارگر جلوگیری بعمل آید. با اینحال توده‌های مردم و اقشار مختلف در این کشورها علیه انحصارها و در راه دمکراسی و صلح و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. این جریان نهضت توده‌ای و کارگری داخل کشورهای امپریالیستی نیز در تحول وقایع جهان تا^۴ شیرجی داشته و نقش بزرگی در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ایفا می‌کند.

روشن است که هر فرد مترقی و هر حزب و جمعیت ضد امپریالیستی طبعاً باید طرفدار اتحاد این سه جریان و مبارزه‌ی مشترک علیه دشمن واحد باشد. در مرحله‌ی کنونی برخی عناصر چپ ر و پاچپ نما که با اشکال مختلف بروز کرده اند لزوم وحدت این سه جریان را نمی‌فهمند. واضح است که اینکار مستقیماً نفع امپریالیسم که دشمن مشترک است تمام می‌شود. برخی از این چپ‌نماها ماهیت انقلابی کوششهای اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را برای تحکیم و تقویت نظام سوسیالیستی نمی‌فهمند. آنها ارزش اساسی و درانسانا ایجاد جامعه‌ی سوسیالیستی غنی و پیشرفته و تا^۵ شیرنومه و آرا^۶ منکرانند. آنها نقش انقلابی طبقه‌ی کارگر و سازمان سیاسی متشکل وی یعنی حزب را نمی‌فهمند و یادست کم می‌گیرند.

چپ‌روها این واقعیت اساسی را که محتوی جریان تحول تاریخی معاصر مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم با همه‌ی تنوع و اشکال مختلف آنست نادیده می‌گیرند و حتی کوشش می‌کنند که نهضت‌های نجات بخش ملی را از دو جریان دیگر یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری جدا کنند و آنها را در مقابل هم قرار دهند. کاملاً واضح است که چنین کوششی آب به آسیاب امپریالیسم میریزد، زیرا در میان نیروهای ضد امپریالیستی تفرقه می‌اندازد و بسراپی امپریالیست‌ها هم هیچ چیز باندازه‌ی این تفرقه سودآور و خوشحال کننده نیست.

انقلابی واقعی در دوران ما همیشه طرفدار همبستگی و اتحاد این سه جریان ضد امپریالیستی و درنمای تحول آن بسوی مقصد غائی سوسیالیسم و کمونیسم است. باینکه برای این اشتراك منافع و اتحاد عمل و همبستگی کامل، مارکسیست‌ها همواره به استقلال جنبشها، خلقها، دول و احزاب نیز توجه دارند و معتقدند که در هر کشور طبق شرایط مشخص آن ویژگیهای انکارناپذیر را باید در نظر داشت. این همبستگی و اتحاد در هر سطح و زمینه‌ای لازم است: همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی برای دفاع از دستاوردهای خویش برپایه‌ی همکاری و کمک متقابل، همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای کارگری در کشورهای سرمایه‌داری، همبستگی بین جنبش کارگری در مجموع خود و نهضت آزاد پیشخس ملی.

این همبستگی ناشی از وجود دشمن مشترک بصورت امپریالیسم است. هر عمل و سیاستی که امپریالیسم را تضعیف کند در عین حال هم به کشورهای سوسیالیستی، هم به نهضت‌های بخش ملی و هم به جنبش کارگری کمک می‌کند. البته هر یک از سه جنبش دارای وظایف خاص خود، مسائل و شکلهای مبارزه و وجوه تمایز مخصوص بخود هستند ولی تحلیل جامعه^۷ بشر کنونی ثابت می‌کند که راه آینده جز با اتحاد این سه نیرو گشوده نخواهد شد. هر سه جریان به حل تضاد عمده و اساسی عصر ما یعنی تضادی که بین دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی وجود دارد، بسود سوسیالیسم کمک می‌کند. این سه جریان با امپریالیسم میریزند

و هر يك بنو به ی خود د رهمبستگی بایکد یگر بشریت را از حیطه ی نفوذ سرمایه داری خارج میکند . این تحولی است طولانی و غامض و تاریخی . انقلابیون واقعی وظیفه ای مبرمتر از تجمع و اتحاد و همبستگی این سه جریان برشالود ه ای روشن و واقع بینانه بخاطر سرکوب و نابودی امپریالیسم ند آرند . سند اساسی کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) با این جملات آغاز میشود :

" د رجهان پروسه ی انقلابی نیرومندی گسترش می یابد . د رمبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی عظیم معاصر متحد میگردد ، و این سه نیرو عبارتند از : سپهتیم جهانی سوسیالیسم ، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش آزاد بیخشم ملی . مشخصه ی مرحله ی کنونی افزایش امکانات پیشروی نوین برای نیروهای انقلابی و مترقی است . در عین حال خطرات ناشی از امپریالیسم و سیاست متجاوزانه ی آن نیز افزایش می یابد . امپریالیسم که بحران عمومی زرفتر میشود ، سنگری خود را بر بسپاری از خلقها ادامه میدهد و همچنان سرچشمه ی خطر دائمی برای صلح و ترقی اجتماعی است ."

وضعی که پیدا شده ، وحدت عمل کمونیستها و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاد میکند تا بتوان با استفاده ی حد اکثر از تمام امکانات نوین تعرض و سپهتری را بر امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی و جنگ انجام داد ."

(۱۲ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۳۷ ، ۷۹ ، ۹۹)

۶۴- سیاست

یعنی اولاً هد فها و اما جهائیکه يك طبقه ی اجتماعی د رمبارزه برای تاهمین و حفظ منافع خود تعقیب میکند و ثانیاً اسالیب و شیوه هائیکه بكمك آنها این منافع حفظ شده یا بکمرسی نشانده میشود .

مهمترین جزئ متشکله ی سیاست د ر د رجهی اول عبارتست از امور مربوط بشرکت د رکارها و مسائل دولتی ، راه و رسم حکومت و کشوداری ، مشی دولت و تعیین اشکال وظایف و محکوم فعالیت دولت .

سیاست منعکس کنند ه ی مبارزه ی طبقاتی است و د ر آخرین تحلیل وضع اقتصاد ی هر طبقه تعیین کنند ه ی آنست . سیاست طبق تعریف لنین " بیان متبلور و متعزز اقتصاد " است . تخمیر و تکامل مؤسسات و نهادها و هد فها و شیوه های سیاسی برشالود ه ی تخمیر و رشد نظام اقتصاد ی جامعه صورت میگردد . البته این وابستگی د پالکتیکی است و آنچه گفته شد بمعنای منفعل و غیرفعال بودن سیاست نیست . نهادها و اندیشه های سیاسی که خود برشالود ه ی اقتصاد ی پدیده میگردد بنو بهی خویش تاهم ترقی و جدی و فعال بر تکامل اقتصاد میگزارند . لنین بویژه این نقش فعال سیاست را خاطر نشان ساخته و همیشه ترمز میگردد که در مقابل همه ی مسائل اقتصاد ی ، سازمانی و اداری غیره باید موضع سیاسی داشت . معمولاً سیاست بدو قسمت میشود : سیاست د اخلی و سیاست خارجی . مناسبات بین طبقات و بین ملتهداد د اخل یک کشور جزئی از سیاست د اخلی است . مناسبات بین دولتها و بیسن خلقها د ر صحنه ی بین المللی جزئی از سیاست خارجی است . احزاب کمونیست سیاست خود

را نه برشالود هی تمایلات ذهنی بلکه بر تعین دقیق و علمی ضروریات حیات مادی جامعه ، وضع طبقات و تناسب نیروها تدوین میکنند . سیاست احزاب کمونیست بر پایه ی تئوری مارکسیسم لنینیسم ، برشالود هی شناسائی دقیق قوانین تکامل اجتماعی و استفاد ه از آنها بسود جامعه متکی است .

یک سیاست صحیح ، یک مشی سیاسی درست برای اجرا و تحقق خود به کارسازمانی متناسب و به افراد و کادرهاییکه سیاست حزب را درک نموده و در راه تحقق آن کار و پیکاروفداکاری کنند نیاز دارد . کار و پیکاری که در عمل بسیاست جامعه ی واقعیت بیوشاند . از همین رو هر حزب مارکسیستی - لنینیستی علاوه بر تعین سیاست درست و علمی و اصولی باید توجه خاصی به تربیت سیاسی توده های مردم ، امرسازمانی و تشکیلاتی و تربیت کادرهای خود بنماید .

(۹۲ ، ۸۶ ، ۴۳ ، ۸)

۶۵- سیستم انتخاباتی

سیستم انتخاباتی عبارت از تریبی است که در هر کشور بموجب قوانین و آئین نامه های خاصی برای انتخاب ارگانهای انتخابی کشور و تعیین نتایج رأی گیری مقررگردیده است . سیستم انتخاباتی شرایط و حقوق و وظایف انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و نیز چگونگی اخذ آراء و نحوه ی تشکیل ارگانهای رأی گیری هر کشور را مشخص میسازد .

در کشورهای سرمایه داری با ایجاد ملکه های طبقاتی ، مالی ، ملی ، نژادی ، جنسی و غیره بخش قابل ملاحظه ای از توده های مردم زحمتکش را از شرکت در انتخابات (انتخاب کردن و انتخاب شدن) محروم میسازند . در این کشورها سیستم انتخاباتی ، بطور کلی ، بنحوی تنظیم میشود که تا حد امکان بتواند حاکمیت طبقات استثمارگر را حفظ نماید .

انتخابات میتواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد . در انتخابات مستقیم ، رأی دهنندگان مستقیماً در انتخاب ارگان مربوطه شرکت میکنند . ولی در انتخابات غیرمستقیم یا چند درجه ای رأی دهنندگان عادی ابتدا گروههای معینی را انتخاب میکنند و این گروهها بنوبه ی خود بسیستم انتخاب نهایی ارگان مربوطه اقدام میکنند (مثلاً انتخاب رئیس جمهور در امریکا و یا انتخاب نمایندگان مجلس عالی در نروژ) . انتخابات همچنین میتواند پارامی مخفی و پارامی علنی انجام گیرد .

برای تعیین نتیجه ی انتخابات در کشورهای سرمایه داری دو سیستم عدد و وجود دارد : سیستم مبتنی بر تناسب آراء (proportionnel) و سیستم مبتنی بر اکثریت آراء (majoritaire) .

در سیستم مبتنی بر تناسب آراء ، کرسیهای پارلمان به نسبت آرائی که احزاب شرکت کنند ، در انتخابات بدست آورده اند ، میان این احزاب تقسیم میشود (ایتالیا ، بلژیک و غیره) . در سیستم مبتنی بر اکثریت آراء فقط کاندیدهای حزبی انتخاب میشوند که در حوزهی انتخاباتی مربوطه آراء بیشتر بدست آورده است . بنابراین احزاب دیگر از داشتن نماینده از این حوزة محروم میشوند . بدینجهت سیستم مبتنی بر تناسب آراء در شرایط چند حزبی در کشور های سرمایه داری ، سیستم دمکراتیک تری است .

سیستم مبتنی بر اکثریت آراء میتواند به اکثریت نسبی (امریکا ، انگلستان و غیره) و با اکثریت

مطلق آرا* (فرانسه و غیره) متکی باشد. در اکثریت نسبی کافی است که یک حزب و یا یک کاندید بهش از احزاب و یا کاندیدهای دیگر آرای بدست آورد. ولی در اکثریت مطلق، حزب و یا یک کاندید لااقل باید یک رأی بهش از ۵۰٪ مجموع آرا* انتخاب کنندگان را بدست آورد. اگر در دور اول انتخابات چنین اکثریتی بدست نیاید، انتخابات تجدید میشود. در کشورهای سرمایه داری برای حفظ حاکمیت طبقات استثمارگر علاوه بر موانع قانونی به زند و بندها و حیلای گوناگون نیز متوسل میشوند.

(۳۰ ، ۹)

۶۶- شخصیت، نقش و کیش آن

شخصیت - در جامعه شناسی بمعنای انسان از لحاظ استعداد های فردی و وظایف و نقش آن در جامعه است. شخصیت محصول تکامل اجتماعی و حامل مناسبات تولیدی است و بخشی از گروه های اجتماعی (قشر، طبقه، ملت و جامعه) را تشکیل میدهد. مارکسیسم - لنینسم مقام شخصیت را در جامعه بنحو مشخص یاد نظر گرفتن خصلت دوران اجتماعی - اقتصادی مربوطه بررسی میکند. مثلا در جوامع منقسم طبقات متخاصم میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق طبقات حاکمه ای استثمارگر و هر شخصیت متعلق طبقات ستمکش و محروم تضاد اساسی وجود دارد. در هر دوران اجتماعی - اقتصادی معینی نیز این وضع تغییر میسر میکند. روشن است که تنها اجتماع سوسیالیستی از طریق الغای استثمار و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید میتواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انسانی را با تأمین پایه های مادی آن فراهم سازد. بوجد آمدن بهترین شرایط برای رشد شخصیت و پرورش همه جانبه ی فرد و بروز همه ی استعداد ها بر شالوده ی بهر روزی عمومی از وظایف و هدف های مهم جامعه ی سوسیالیستی بشمار میرود.

نقش شخصیت ها در تاریخ یکی از مسائل مهم جامعه شناسی است. مارکسیسم - لنینسم معتقد است که تاریخ ثمره ی فعالیت توده های مردم است. توده های مردم آفریننده ی واقعی تاریخ و نیروی تعیین کننده ی تکامل اجتماعی هستند، زیرا شالوده ی مادی تکامل تاریخ رشد تولید است و توده های زحمتکش نیروی اساسی مولود تمام نعم مادی هستند و بقای جامعه ی بشری بدون کارآنان ممکن نیست. توده های زحمتکش محرك اساسی ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک بتخیر نیروهای تولیدی میانجامد و این نیز خود تغییر شپوه ی تولید را بد نبال میآورد. توده ی خلقی آن نیروی عده ای هستند که سرنوشت انقلاب بهسای اجتماعی و جنبش های سیاسی و آزاد بیخس را تعیین میکنند و سرانجام توده های مردم سهمی عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و بقول کورکی سازنده ی همه ی حماسه های بزرگ، همه ی تراژدی های روی زمین و سازنده ی تاریخ فرهنگ جهانی هستند. نقش توده های مردم در طی تکامل تاریخ روز افزونست. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظایف فوق العاده افزایش می یابد و تحولات عظیم جامعه ی کمونیستی در تمام زمینه های زندگی فقط از طریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده های خلق امکان پذیرست. مارکسیسم در عین حال بر آنست که شخصیت فرد در تکامل اجتماعی نقش بزرگی بازی میکند، اگر چه بد لخواه نمیتواند جریان عینی تاریخ را تغییر دهد. تا مباد نقش قاطع خلق در آفریندن تاریخ بمعنای نفی و پایی اعتنائی بنقش شخصیت و تا مباد نیروی بروی حوادث در تاریخ

نیست . يك شخصیت بزرگ میتواند تا "شیرعظیم در جریان تکامل تاریخ بجای گذارد ، اگر فعالیت وی با شرایط و قوانین عینی تکامل جامعه تطبیق کند . رهبران توده هار را متشکسل میکنند ، فعالیت آنها را با لامیروند ، در برابر آنها وظایف مشخصی قرار میدهند و آنها را برای انجام این وظایف تجهیز میکنند . طبقه ی پیشرو بدین رهبران شایسته و پیشوایان واقعی نمیتواند تسلط سیاسی بدست آورد ، دولت را برقرار سازد و پادشهان موفقیت آمیز بسازد . کند . شخصیت بزرگ کسی است که تمام نیرو و فعالیت خود را در راه پیشرفت جامعه بکاراندازد . به رسالت طبقه ی پیشرو ، متناسب نیروهای طبقاتی بنحوی تخفیر شرایط آگاه باشد ، بتوده ی مردم تکیه کند ، در راه برقراری نظام مترقی اجتماعی کوشش کند .

خصوصیات شخصی يك رهبر نیز دارای اهمیت ویژه است . استعداد ، خردمندی ، انرژی ، ابتکار و قاطعیت ، قریحه ی سازماندهی و ایمان به آرمان ، مهر به مردم محروم و کینه به دشمنان ، صداقت و فضائل اخلاقی در این میان نقشی بسزادارد . برعکس برخی عفاست مذموم شخصی میتواند اثرات سو و عمیق بجای گذارد .

شخصیتی که برخلاف قوانین عینی تکامل تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی ، ترمزکننده ی رشد جامعه و بالاخره محکوم بشکست خواهد بود . پس از این توضیح در باره ی نقش شخصیت باید اضافه کنیم که مارکسیسم - لنینیسم ماهیتا با پرستش شخصیت سازگار نیست . کیش شخصیت عبارتست از تبعیت کورکورانه از شخصیت بزرگ . اعتقاد بقدرت فوق العاده ی او ، مطلق کردن میل و اراده ی او . مارکس و انگلس و لنین همیشه از مخالفین سرسخت پرستش شخصیت بوده اند ، علیه مهالغه در نقش او ، علیه مدح و ثنا و تملق برخاسته اند . آنها در حیات حزبی ، رهبری جمعی را ضامن پیروزی جنبش انقلابی میدانستند . کیش شخصی پرستی و عوامل ناشی از آن یعنی نقض اصول رهبری جمعی و دمکراسی درین حزبی و قانونیت سوسیالیستی با اصول لنینی زندگی حزبی همساز نیست . کیش شخصیت بمعنای کاهش نقش حزب و نقش توده های مردم است ، جلو تکامل فعالیت ایدئولوژیک ، فعالیت خلاق رحمت - کشان ، ابتکار و شجوه حس مسئولیت آنان را میگیرد ، توده ی مردم را به مجریان بی اراده ی خدای اعظم که خود قادر مطلق و اند پشمنند واحد است مبدل میکند . تجربه ی جنبش کمونیستی و اثرات سو کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تاچه اندازه شخص پرستی بویژه در شرایط حزب حاکم زیانمند و از سر تا پا با مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است .

(۱۸ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۷۰)

این عبارت از يك داستان افسانه ای قدیمی اساطیری گرفته شده است . بنا بر این افسانه ، دیونیسوس سلطان مستبد سیراکوس شمشیر بسیار تیز و برنده ای را بالای سر داموکلس که بر او حسد میدرد و رقیبش بود با يك موی اسب آویخته بود بنحوی که با کمترین حرکت و تکان داموکلس ممکن بود مو پاره شود و شمشیر سنگین بر فرق او فرود آید . از این داستان اساطیری عبارت بسیار مصطلح " شمشیر داموکلس " گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارتست از يك خطر حاد ، يك تهدید دائمی که همیشه موجود است و هر حرکت و عکس العملی را دچار مخاطره میکند . مثلا مصطلح است که رژیم ضد دمکراتیک شاه ، سازمان امنیت را چون شمشیر داموکلس بر فرق آزاد پخواهان و استقلال طلبان آویزان کرده ، یعنی

سازمان امنیت حربه و وسیله ای برای ترور و اختناق است و دانشمندی برای جلوگیری از حق طلبی و آزاد خواهی بصورت خطر دستگیری، توقیف، شکنجه، زندان و اعدام بالای سر مردم نگه داشته میشود. یا مثلا میگوئیم قرضه های کشورهای امپریالیستی همچو شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد مبین ما را تهدید میکنند. در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دائمی و تهدید مداومی را میسراند که از جانب قرضه های خائنمان بر بادده و اسارت آورنده متوجه استقلال اقتصادی و سیاسی کشور میشود.

(Chauvinisme, cosmopolitisme,
patriotisme)

۲۸- شوینسم، کسموپولیتسم، مبین پرستی

شوینسم عبارت از سیاست ارتجاعی ای است که هدف آن بزیرسلطه کشیدن و برده کردن سایر ملتها و برافروختن آتش نفاق و دشمنی ملی و برترشمردن ملت خودی و خوارشمردن سایر ملل میباشد. شوینسم یک سیاست بزهروائی است و اغلب برشالود می نژاد پرستی قرار دارد. شوینسم از علاقه و عشق به مبین که یکی از شریفترین احساسات بشریست سوءاستفاده میکند، سود و برتری ملت خودی را بضرر سایر ملل تبلیغ مینماید، ملل مختلف را در مقابل هم قرار میدهد، دشمنی برمی انگیزاند، هدفها و آرمانهای مشترک زحمتکشان ملل مختلف را یکی نمی کند، بجای دوستی و همکاری و اعتلا و ترقی مشترک همه ملل، برتری و سود یک ملت را علیه منافع سایر ملل قرار میدهد. ارتجاع و استثمار و استعمار از این سیاست برای نفاق کشی در بین ملل و پیشبرد مقاصد طبقاتی سود جوها و استیلاگرانی خود بهره برداری میکنند و بدون آنکه کمترین علاقه ای ملی و عشق مبینی داشته باشند با دامن زدن به تعصب کشور و دشمنی ملی، راه را برای مقاصد خودش هموار میکنند. شوینسم کار را به ماجراجویی تجاوزکارانه و در بند کشیدن ملل دیگر میکشاند، حق حاکمیت و آزادی سایر ملل را نقض میکند، به ستم ملی میدان میدهد، آنرا توجیه میکند، نفرت و کینه ملی را بجای دوستی و همکاری و آزادی خلقها و حق حاکمیت همه ی ملل مینشاند.

هپیتهای حاکمی ارتجاعی بکرات از این سیاست و روش علیه منافع واقعی و اساسی همه ی خلقها و منجمله ملت خودی استفاده کرده اند. فاشیستها با این سیاست فاجعه ی بزرگی ایجاد کردند و آنرا دستاویز تسلط جا برانه بر سایر ملل قرار دادند. هم اکنون نیز امپریالیستها با توجس با این شیوه بین ملل نفاق و دشمنی ایجاد میکنند، یکی را بجان دیگری میاندازند و از آب گل آلود بنفع خود مای میگیرند.

منافع اساسی، هدفها و آرمانهای همه ی خلقها مشترک و همگون است. زحمتکشان هیچگونه دشمنی با هم ندارند. اعتلا و ترقی یکی، ضعف و انحطاط و سرشکستگی دیگر را با هم حساب نمیکند. دشمن همه امپریالیسم و ارتجاع است. شوینستها با پنهان کردن این واقعیت اساسی به امپریالیسم و ارتجاع خدمت میکنند.

در نقطه ی مقابل شوینسم تئوری و سیاست کسموپولیتسم قرار دارد که آنرا "جهان وطنی" ترجمه کرده اند. این تئوری بی علائگی کامل و عدم توجه بمنافع مبینی، به خلق خودی، به فرهنگ ملی و به سنن و تاریخ آنرا تبلیغ میکند. این نیز یک تئوری بزهروائی ارتجاعی است. در این زمینه اصولا شخصیت ملی و حاکمیت ملی و ضرورت مبارزه بخاطر استقلال و سربلندی ملی نمی شود. طرفداران این نظریه گاه خواستار یک حکومت جهانی میشوند که البته مستقیماً بمعنای تسلط آشکار امپریالیستها بر سایر ملل و کشورهاست.

در کشورهای "جهان سوم"، در ممالکی که تحت سیطره‌ی امپریالیست‌ها و استعمارگران قرار دارند، خواست استقلال ملی بقدری ریشه دوانده که مبلغین کمسوپولیتسم کمتر جرات میکنند آشکارا از این تئوری دفاع کنند. آنها کمتر امکان دارند از این طریق مبارزه‌ی حقیقی علیه امپریالیسم را خلع سلاح نمایند. در هر حال شوینسم و کمسوپولیتسم هر دو از آنجا که در عمل مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را نفی میکنند، برای نهضت‌های ملی و آزاد میخوش خطرناکند. خطر شوینسم ناشی از تبلیغات زهرآگین کورکرانه، بجان هم انداختن ملل و تجزیسمی نیروها و در نتیجه بهره برداری امپریالیسم و ارتجاع است. خطر کمسوپولیتسم ناشی از خلع سلاح مستقیم خلقه‌ها در مقابل امپریالیسم و نفی ارزش‌های ملی است.

کمونست‌ها در مبارزه با این سیاست‌ها و تئوری‌های زهرآگین و سخیف، از آرمان‌های و الای میهنی و ملی و طبقاتی و انسانی خود دفاع کرده پرچم میهن پرستی و انترناسیونالیسم پرلتری یا همبستگی بین المللی زحمتکشان را در راه هدف مشترک در اهتزاز نگاه میدارند.

میهن پرستی پرچم مادر مبارزه علیه شوینسم و کمسوپولیتسم است. کونست‌ها همواره بنسباً قهرمان‌های خود نمونه‌های الهام بخش میهن پرستی را بجوامع خود در همه کشورهای خود داشته‌اند. میهن پرستی یعنی عشق و علاقه به میهن و به خلق. طبقات استعمارگر همیشه نشان داده‌اند که در مقابل منافع تنگ نظرانه‌ی طبقاتی خویش با آسانی منافع ملی را قربانی میکنند، در حالیکه توده‌های مردم زحمتکش همواره پرچم میهن پرستی واقعی تا آخرین مرز ایثار بوده و هستند. میهن پرستی یعنی مبارزه بخاطر استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، علیه هر نوع بردگی و بهره‌کشی از آن، یعنی پیکار بخاطر سرلندی ملی و تکامل ارزش‌های مادی و معنوی میهن، بخاطر فرهنگ و سنن متمدنی، یعنی نبرد برای بهروری و سعادت توده‌های مردمی که در این خاک زیست میکنند.

در زمان ماکه امپریالیسم از کله‌ی وسائل فنی و علمی و شیوه‌های تبلیغاتی و نفوذ فرهنگی رواج فساد و انحطاط و غیره استفاد می‌کند، ستگری بر یک ملت و استثمار آن ممکن است جنبان شکل و دامنه‌ای بخود بگیرد که شخصیت ملت را بیدرجات و اشکال مختلف از آن سلب نماید. این یک خطر جدی علیه موجودیت ملی است. تنها مبارزه برای آزادی و استقلال ملی میتواند این کوشش شیطانی برای سلب شخصیت ملی را محدود کرده و سپس این شخصیت را احیا نماید. از جانب دیگر ملتی که در راه آزادی و استقلال یعنی علیه ستگری و استثمار و بالنتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد میکند میتواند و باید با ملل دیگری که آزاد شده‌اند و یسادر راه آزادی و استقلال خود مبارزه میکنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد، و ایمن همان مسئله‌ی دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملل و زحمتکشان است.

(۱ ، ۱۷ ، ۵۱ ، ۶۸ ، ۷۲)

۱۹- صهیونسم (Scionisme)

یک جریان ناسیونالیستی متعصب متعلق به بورژوازی یهود است که در اواخر قرن گذشته در اروپا بوجود آمد و اکنون به ایدئولوژی رسمی دولت تجاوزگر اسرائیل بدل شده است. این نام مشتق از صهیون - محلی در نزدیکی شهر اورشلیم - است که برای یهودیان نیوسر در آری تقدس می‌باشد. در سال ۱۸۹۷ جمعیتی بنام سازمان جهانی صهیونسم بوجود آمد که هدف خود را انتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. این سازمان اکنون

دارای قدرت مالی برابر با دارایی بزرگترین شرکت‌های انحصاری جهانست، سهامدار شرکت‌های متعدد اسرائیلی و صاحب زمینها و مؤسسات کشاورزی و واحدهای تولیدی و توزیعی عدیده است، مرکز آن در ایالات متحده ای امریکاست و فعالیت‌های جمعیت‌های صهیونیست را در بیش از ۶۰ کشور جهان کنترل میکند. جمعیت‌های متعدد، کلوب‌ها، کمیته‌ها و اتحادیه‌های فراوانی وابسته بدانند. باید گفت که صهیونیستها در آغاز بخاطر منافع و ساخت و پاخت‌های امپریالیستی حاضر بودند "کانون یهود" را در امریکای لاتین یاد رکند یاد را اوگاندا یاد را اروپای شرقی بوجود آورند.

بهره‌واری یهود با تحریک احساسات ناسیونالیستی و تعصب‌های ملی‌سالیان دراز است که زیر پرچم صهیونیسم با نیروهای مترقی بهارزه برخاسته و این جریان را به حربه ای در خدمت محافل ارتجاعی و امپریالیستی بدل کرده است. شالود هی صهیونیسم این اندیشه است که یک ملت واحد یهود مرکب از یهودیان سراسر جهان، صرفنظر از کشوریکه میهن آنهاست، وجود دارد. این اندیشه از نظر سیاسی ارتجاعی و حربه نفاق افکنی است، و از نظر علمی بی پایه و غیر منطقی است. صهیونیسم قوم یهود را دارای وضع استثنائی در جهان میدانند که بعنوان برگزیده خدا دارای رسالتی ویژه است. صهیونیسم در درجهی اول با منافع پرتلاریای یهود مغایر است. صهیونیسم سالیان متعادی کوشش اصلی خود را متوجه ایجاد نفاق و تضاد بین یهودیان هر کشور و خلقی که در میان آنها میزیستند کرده و در تحریک دشمنی و کینه بین یهودیان و سایر خلقها میکوشد. از این نظر بین صهیونیسم و آنتی سمیتسم که نقطه‌ی مقابل اولیست تفاوتی نیست. هر دو - صهیونیسم و آنتی سمیتسم (ضد یهود) - جریانی ارتجاعی، نژاد پرستانه، ناسیونالیستی کهر و دشمن اتحاد زحمتکشان است و مارکسیسم با تمام قدرت هر دو را رد میکند.

صهیونیسم اینک دیگر تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه سیستم ارتباطات پرشاخه و مؤسسه‌های بشمارزی نیز هست و مجموعه‌ی نظریات، سازمانها، سیاستها و روشهای سیاسی و اقتصاد بهره‌واری بزرگ یهود را که با محافل انحصاری ایالات متحده ای امریکا و سایر کشورهای امریکا - لیستی جوش خورده اند تشکیل میدهد. محتوی اساسی صهیونیسم، شوینیسم جنگ طلبانه و ضد کمونیسم است.

صهیونیسم میکوشد در کشورهای مختلف جهان، کارگران و زحمتکشان یهود را در محیط کار و زندگی و فعالیت خود از بقیهی کارگران و زحمتکشان جدا کند و مانع شرکت آنها در نهضت کارگری و دمکراتیک گردد. صهیونیسم با اشاعه‌ی نظریه‌ی غلط "وحدت منافع ملی یهودیان" میخواهد تضاد بین کارگر و سرمایه دار را بین استثمارکننده و استثمارشونده ای یهود را مخفی کند و در حقیقت منافع حیاتی زحمتکشان یهود را در پیشگاه منافع بهره‌واری بزرگ و شروتمند یهود قربانی کند. امپریالیسم جهانی از صهیونیسم در توطئه‌های ضد ملی، ضد جنبش آزاد بخش و ضد سوسیالیسم بهره‌ی فراوان بر میگردد و با فریب و اغوای توده‌های یهود نقشه‌های شیطانی و ضد خلقی خود را عملی میکند.

نقطه‌ی مقابل صهیونیسم آنتی سمیتسم (آنتی یعنی ضد، سمیت یعنی سامی - نژادیکه یهودیان نیز بآن متعلقند) - روش خصمانه نسبت به یهودیان بطور عام است که هرگونه ملاحظاتی طبقاتی و اجتماعی را نادیده میانگارد. آنتی سمیتسم در همه جا بعنوان سلاحی برای نفاق افکنی و تحریف توجه زحمتکشان از مسائل واقعی اجتماعی و سیاسی بکاررفته، چه بسا بصورت‌های غیر انسانی و کشتارهای جمعی و نفی بلد و آواره ساختن هائتجلی کرده است و

با بصورت تبعیضهای گوناگون، حق کشیها، سذگیهای مستقیم و غیرمستقیم درآمد است. آنتی سمیتیم مانند صهیونیسم تنها بسود طبقات استثمارگر و نیروهای ارتجاعی است که از این راه بمبارزه طبقاتی و اتحاد زحمتکشان خلل وارد میسازند.

۷۰ - طبقه

تعریف جامع و همه جانبه طبقه ی اجتماعی را اولاد پیر ایلچ لنین بدست داده است. لنین میگوید:

"طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق میگردد که برحسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین، برحسب مناسبات خود با وسائل تولید (که اغلب در قوانین تثبیت و تسجیل شده است)، برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین برحسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروههایی از افراد هستند که گروهی از آنها میتواند بعزت نمازی که میان جای آنها در شیوهی معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کارگروه دیگری را تصاحب خود در آورند."

بنابراین تعریف، تمایز طبقات بطور کلی برحسب جا و مقام آنها در تولید اجتماعی مشخص میشود. چگونگی رابطه طبقات با وسائل تولید مهمترین عامل تعیین کننده می جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک وسائل تولید و زحمتکشان فاقد وسائل تولید، هر یک مقام و جای متفاوت در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم است و دیگری محکوم، یکی بهره کش است، دیگری بهره ده. طبقات مختلف برحسب چگونگی و میزان دریافت سهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایز هستند. مثلا در شرایط سرمایه داری، سرمایه داران به شکل سود، بهره و غیره و کارگران به شکل دستمزد سهم خود را از تولید اجتماعی بدست میآورند، و میزان درآمد آنان نیز کاملا متفاوتست. باین ترتیب کاملا روشن است که مارکسیسم - لنینیسم طبقات اجتماعی را بر اساس تقسیم جوامع بطبقات را در محیط تولید مادی می یابد و پایه ی عینی این تقسیم را نشان میدهد.

همانطور که تاریخ نشان میدهد طبقات همیشه از آغاز پیدایش انسان وجود نداشته اند. جامعه ی اشتراکی یا کمون اولیه جامعه ای بدون طبقات بود، رابطه ی همه ی افراد بشری با وسائل بسیار ابتدائی تولید یکسان بود. سطح تولید چنان پایین بود که فقط حد اقل نصیب مادی را تا مین میکرد و امکانی برای تراکم ارزشهای مادی و پیدایش مالکیت خصوصی و گروه بندی اجتماع از نظر رابطه با وسائل تولید وجود نداشت.

بارشد نیروهای تولیدی و بازده کار، با تولید بیش از مصرف و امکان انباشت ثروت، با تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و زوال مالکیت اشتراکی، نابرابری اقتصادی مردمان افزایش یافت. برخی که بویژه از سران قبایل بودند ثروتمند و صاحب وسائل تولید شدند، عدّه ای دیگر از آن محروم ماندند، مجبور شدند برای صاحبان وسائل تولید کار کنند. این قشری طبقاتی و تکامل آن منجر به پیدایش جامعه ی بردگی شد.

هر یک از فرمهای اجتماعی منقسم بطبقات دارای ساخت طبقاتی ویژه ی خودش است. در جامعه ی بردگی طبقات اصلی عبارت بودند از بردگان و برده داران، در جامعه ی فئودالی

اربابان و رعایا، در جامعه ی سرمایه داری پرلثاریا و بورژوازی، در هر يك از این دورانها علاوه بر طبقات اساسی نامبرده طبقات غیر عمدی دیگری نیز وجود دارند. اینها با طبقات جدید در حال زایش و تکامل اند و با طبقات در حال زوال دستخوش قشر بندی و تجزیه در این میان طبقه ی کارگر دارای نقشی ویژه و رسالت تاریخی خاصی است، زیرا که این طبقه با مبارزه ی خود ضمن اتحاد با دهقانان زحمتکش علیه سرمایه داری و برای استقرار سوسیالیسم و کمونیسم اصل استثمار را منقضی میکند و جامعه ی بدوین طبقات را ایجاد مینماید. ^{شده} بنابراین طبقه ی مقوله ی اجتماعی تاریخی است، در آغاز درد دوران کمون اولیه وجود نداشته و دردوران کمونیسم نیز از بین خواهد رفت.

دردورانهای اجتماعی منقسم بطبقات، طبقات استثمارشونده همه ی ثروتهای اجتماعی را تولید میکنند، ولی طبقات بهره کش سهم مهمی از آنها را، از آنجا که صاحب وسائل تولید هستند، بخود اختصاص میدهند. تناقضات و تضادهای طبقاتی از همین جانشینی میشود. مبارزه ی طبقاتی که برشالود می عینی وجود طبقات بهره کش و بهره ده و منافع متضاد آنها جریان دارد يك امر ذهنی وابسته به اراده و میل افراد نیست.

با در نظر گرفتن مفهوم علمی طبقه و تعریفی که از آن نمودیم استفاده از اصطلاحاتی نظیر طبقه، روشنفکر، طبقه ی کارمندان، طبقه ی زنان، طبقه ی فخر و نظایر اینها که درجای بدستان برخورد میکنیم صحیح نیست، زیرا هر يك از این دستجات و گروهها قشر یا صنف یا گروه صنفی یا جنسی معینی را نشان میدهند و مخلوط کردن آنها با طبقه، که دارای مفهوم دقیق علمی است، نه تنها اشتباه است بلکه در عمل کار را به نفعی تضادهای طبقاتی و مبارزه ی طبقاتی میکشاند. واضح است که بسیاری از این گروهها واقشار، که از نظر صنفی و سنی و جنسی و غیره میتوانند منافع مشترکی داشته باشند، شامل افراد وابسته بطبقات کاملا مشخص و متضاد اجتماعی هستند. مثلا منافع زنان یا جوانان کارگر و زحمتکش درست در نقطه ی مقابل زنان و یا جوانان وابسته بطبقات و قشرهای ثروتمند قرار دارد.

(۲۹ ، ۳۳ ، ۷۳ ، ۹۲)

۷۱ - عینی و ذهنی (Objectif, Subjectif)

عینی (ابرژکتیف) یعنی آنچه که در خارج از شعور و آگاهی و حواس انسانی و بطور مستقل وجود دارد. بعبارت دیگر آنچه که وجودش بستگی بذهن و شعور انسان و شناسایی او نداشته باشد.

ذهنی (سهرژکتیف) یعنی آنچه در ذهن و شعور انسانی وجود دارد و طبق نظریه ماتریالیستی انعکاسی از جهان عینی است.

در مباحث مختلف اجتماعی و فلسفی این واژه ها بسه معانی مختلف بکار میروند. ما برای توضیح چند مثال میآوریم. مثلا میگویند قضاوت عینی باید کرد، یا قضاوت ذهنی درست نیست. مقصود از این عبارات چیست؟ قضاوت عینی یعنی شالوده ی استدلال و ارزیابی خود را بر پیشداوریها، تمایلات و محتویات ذهنی خود قرار ندهیم، بلکه در این ارزیابی فاکتورهای مربوطه، عین واقعیت را ملاک و محک قرار دهیم. ببینیم فی الواقع در جهان مادی مستقل از خواست و تمایل و محتویات ذهنی ما چه میگذرد. هر قدر این واقعیت مستقل از آگاهی، بیشتر و همه جانبه تر پایه و شالوده ی ارزیابی و برخورد و استدلال ما قرار گیرد قضاوت مسا

عینی تر و البته صحیح تر خواهد بود.

یک مورد دیگر که در آن از واژه های عینی و ذهنی زیاد استفاده میشود مربوط بقوانین تکامل طبیعت و اجتماع است. در این مورد وقتی میگوئیم فلان قانون عینی است مقصود آنست که صرف نظر از خواست و اندیشه ی ما، مستقل از آگاهی و شعور ما این یا آن پدیده و پروسه، بطور عینی طبق قانون مزبور انجام میگردد. مثلا در زمینه ی طبیعت روشن است که قانون جذب اجسام و در نتیجه سقوط اشیا بر روی زمین یا قانون تبدیل مایع بگاز در درجه ی حرارت و فشار معین قوانین عینی هستند، یعنی ما بخواهیم یا نخواهیم مستقل از شعور و ذهن ما چنین قوانینی جاری هستند و بر پروسه ی طبیعی حاکم اند. در مورد اجتماع هم وقتی از قانون عینی صحبت میکنیم مقصود آنچنان جریاناتی در تکامل جامعه ی بشریست که در دوران خاص مستقل از اندیشه و خواست و تعایل انسانی صورت میگردد. مثلا جریان تبدیل جامعه ی فئودالی به جامعه ی سرمایه داری در شرایط معین دارای قانونمندی عینی است و بنا بر علل داخلی تکامل جامعه چنین تحولی در جامعه ی بشری غیر قابل اجتناب و عینی است. پس استثمار کارگر در جامعه ی سرمایه داری، که بر طبق قانون اضافه ارزش صورت میگردد، زائیده ی ماهیت و اساس جامعه و طرز تولید و مناسبات سرمایه داریست و تا هنگامیکه این جامعه برقرار است این قانون عینی عمل میکند و کارگر زحمتکش از طرف سرمایه دار ثروتمند استثمار میشود.

همانطور که در مورد قوانین طبیعی انسان با شناخت قوانین میتواند آنرا مورد استفاده قرار دهد و از آن بسود خود بهره برداری کند، در مورد قوانین اجتماعی نیز با شناخت قوانین عینی تکامل جامعه میتوان بر آنها مسلط شد و از آنها برای تسریع در پیشرفت اجتماع و تحولات انقلابی استفاده نمود. بنابراین عینی و ذهنی در رابطه ی دیاکتیکی بین خود هستند و توجه به عینیت بهیچوجه بهانه ای برای غیرفعال ماندن انسان در برخورد با آن نیست. به عبارت دیگر درک عینی بودن تکامل تاریخی یعنی آنچه که "جبر تاریخ" نام گرفته هرگز نباید دلیل دست روی گذاشتن و منظر جریان خود بخودی حوادث ماندن باشد. برعکس انسان فعال با شعور و آگاهی خود نه تنها واقعیت موجود را میشناسد و به ماهیت قوانین تکامل آن پی میرسد بلکه این شناسائی را وسیله ی تغییر و تکامل قرار میدهد و خلاقانه بر جریان تحول تا "شیر میگذارد".

در هر عمل معرفتی یا شناختی و طرف وجود دارد: اول عامل معرفت یابنده ام از آنکه فرد یا جمع باشد و آنرا در اصطلاح فلسفی سوژکت یازدن مینامند و دوم آن چیزیکه بدان معرفت می یابیم و مضمون شناخت است و آنرا اوبژکت یابیم مینامند. عین یا مضمون معرفت امریست خارج از ذهن ما، مستقل از ما. حال اگر شعور و ذهن بعینت از علل، خواه در نتیجه ی خواستها و شهرهای انفرادی، خواه در نتیجه ی عامگری و برخورد سطحی و یکجانبه، خواه در نتیجه ی جمود در یک رشته احکام آیه مانند و یا تبعیت کورکورانه از دهنیات دیگران و غیره نخواهد موضوع عینی معرفت را در قیامورد مطالعه و تجربه قرار دهد و بخواهد خواص قوانین و تضاد های این عین را از ذهن خود بیرون کشد و منظره ی ناقص و غلط و مسخ شده خود را جانشین واقعیت عینی کند و پروای آنرا هم نداشته باشد که تا چه اندازه این ساخته های ذهن وی با واقعیت عینی خارج منطبق است این شیوه ی تفکر را سوژکتیویسم یا اصالت ذهن مینامیم. پس سوژکتیویسم سبک ذهنی تفکر و عمل بمفهوم آنست که ساخته ی ذهن، جانشین واقعیت عینی گردد و ذهن مستقل از عین عمل کند ام از اینکه اینکار آگاهانه یا

ناآگاهانه ، از روی نیت خوب باید انجام گیرد . از این توضیحات ماهیت اهد آلیستی ایسمن نظریه آشکار میشود .
شرایط داشتن برخورد معنی چنین است :

- اول - جمع آوری دقیق فاکتها و اطلاعات در باره ی موضوع بررسی پنحوی هر چه جامعه تر و دقیقتر ،
دوم - بررسی دقیق این فاکتها و اطلاعات با انطباق قوانین عام مارکسیستی -
سوم - استنتاج از تحلیل و تعیین خط مشی عملی مبتنی بر این استنتاج و سنجش این خط مشی در عمل .

۷۲ - فاشیسم (Fascisme)

معنای علمی این واژه عبارتست از نظام دیکتاتوری مکی به اعمال زور و ترور آشکار که توسط ارجاعی ترین و متجاوزترین محافظ امپریالیستی مستقر میشود . فاشیسم از طرف سرمایه ی انحصاری پشتیبانی میشود و هدف آن حفظ نظام سرمایه دار است ، در هنگامیکه حکومت بشیوه های متعارفی امکان پذیر نباشد . حکومت فاشیستی کلیه حقوق و آزادیهای دیکراتیک را در کشور از بین میبرد و سیاست خود را معمولاً در لافاه ای از تئوریه و تبلیغات مبتنی بر تعصب ملی و نژادی میپوشاند .

فاشیسم زائید هی بحران عمومی سرمایه دار است . فاشیسم در مرحله ای از مبارزه ی شدید طبقاتی میان پرلتریا و بورژوازی پدید میگردد که بورژوازی دیگر قادر نیست سلطه ی خود را از طریق پارلمانی حفظ کند و لذا به استبداد و ترور ، سرکوب خونین جنبش کارگری و هرجنبش دیکراتیک دیگر و نیز به عوامفریبیهای گزافه گویانه متوسل میشود . فاشیسم سیاست داخلی خود را به منوع کردن احزاب کمونیست ، سندیکاها و سازمانهای مترقی ، الفکاء آزاد یهای دیکراتیک و نظامی کردن دستگاه دولتی و همهی حیات اجتماعی کشور مبتنی میسازد . فاشیسم برای اجرای این مقاصد از دستجات ضربتی ، قاتلین و عناصر رزده و واحاش نظیر اس اس ها در آلمان هیتلری و پیراهن سیاهان در ایتالیا ی موسولینی استفاده میکند نژاد پرستی و شوینیسم و تئوریهای نظیران حربه های اساسی ایدئولوژیک فاشیسم را تشکیل میدهند .

از نظر تاریخی فاشیسم نخست در ایتالیا در سال ۱۹۱۹ بوجود آمد و سه سال بعد توانست حکومت را در این کشور غصب کند . حزب فاشیستی آلمان در سال ۱۹۲۰ ایجاد شد و نسام عوامفریبانه ی ناسیونال سوسیالیست برخورد نهاد . این حزب در سال ۱۹۳۳ بکک انحصار - های بزرگ آلمانی و خارجی حکومت را بدست گرفت و دیکتاتوری خونین هیتلری را مستقر کرد . تجزیه ی جنبش کارگری آلمان در آن هنگام و روش اپورتونیستی سوسیالیست دیکراتیک را مست به فلج کردن نیروی عظیم طبقه ی کارگر آلمان و بالاخره به پیروزی فاشیسم کک کرد . در آلمان هیتلری که مظهر فاشیسم و نمونه ی روشن آن بشمار میرود ، حزب کمونیست ، سندیکا های کارگری و سازمانهای دیکراتیک یکی پس از دیگری سرکوب شدند . استبداد سفاکی حکمفرما شد . نخعی دانشمندان و روشنفکران و ادبای آلمانی بر اثر دیکتاتوری و سیاست ضد یهود فاشیستها مجبور به جلا ی وطن شدند . فاشیستها با استفاده از تئوریهای " فضای

حیاتی" و "ژئوپلیتیک" و با اقدامات عملی انحصارهای بزرگ جنک جدیدی را برای تقسیم مجدد جهان و اشغال سرزمینهای دیگر کشورها تدارک دیدند. این سیاست منجر به جنک دوم جهانی شد که بالاخره با درهم شکستن کامل نظامی، اقتصادی و سیاسی ارتجاع فاشیستی و با پیروزی اتحاد شوروی و ائتلاف ضد هیتلری فاشیستی پایان یافت.

پس از این شکست نیز عناصر فاشیست باردیگر در کشورهای امپریالیستی عرصه جدیدی برای فعالیت یافتند، محافل امپریالیستی مرتجع و تجاوزکار همچنان حامی اصلی آنها هستند و مخارج آنان را تأمین میکنند. در آلمان غربی حزب فاشیستی جدیدی با مقاصد تلافی جویانه و تجاوزکارانه بنام ناسیونال دمکرات و با همان روشها تشکیل شده که از آزادی عمل برخوردار است و در محال حاکمهی بن و حتی ارتش آن کشور حامیان متعدد دارد. در انگلستان نیز دستجات فاشیستی عمل میکنند و در ایالات متحد هی آمریکا چندین گروه فاشیستی با همسان شیوهها مشغول فعالیت هستند. در فرانسه سازمانی نظیر ارتش سری و تشکیلات سیاسی آن برهبری رجال مرتجع سیاسی سرشناس، و یا سازمان موسوم به "توکسیدان" یعنی غرب پدر ایالتی چند سازمان فاشیستی نظیر داریودسته ای که بخود نام جنبش سوسیالیستی ایالتیسا داده است و غیره فعالیت میکنند. رژیم سرمایه داری از کلیهی این دستجات برای سرکوب جنبشهای کارگری و اعتصابات توده ای، خرابکاران و کشتار استفاده میکند.

همچنانکه گفتیم فاشیسم محصول امپریالیسم و جریهی انحصارهاست. در همین حال فاشیسم با توجه بشیوههای خاص دیکتاتوری و ترور آمیخته با عوامل فریبیهای آن به نظامهای استبدادی دیگری هم که تمام مخالفان و آزادخواهان و احزاب سیاسی را وحشیانه سرکوب میکنند و کلیهی آزادبهای سیاسی را از بین میرند اطلاق میگردد، نظیر رژیمهای مطلق در یونان، پرتغال، اسپانیا. داریودسته ای پان ایرانیست های ایران نیز به همین جهت از طرف مردم فاشیستهای وطنی لقب گرفته اند. آنها فقط به پیراهنهای خاکستری و بازوبند های نظیر صلیب شکسته و سلامهای نظیر بلند کردن دست بشیوهی هیتلری بسند نمیکنند، گروههای ضربتی آنها مشغول جاسوسی و پرونده سازی هستند و در خدمت رژیم ضد دیکتاتوری به سرکوب آزادخواهان میبردازند. پان ایرانیست ها تشریهای برتری نژادی را در لفاظیه "نیاخالک" و "نظم آسمانی شاهنشاهی ایران زمین" تبلیغ میکنند، بدزندق و کین بیسن خلقهای ایران میافکنند، نقشه های کشورگشایی طرح میکنند و نیروی ذخیرهی استبداد و استعمار نو بشمار میروند.

نازیسم - دارای همان معنای فاشیسم است. این کلمه از حروف اول اسم حزب فاشیستی هیتلر که "حزب کارگری ملی سوسیالیستی" خوانده میشود، و البته به کارگیری بود نه ملی و نه سوسیالیستی، ترکیب یافته است.

(۱۲، ۵۱، ۵۵، ۶۸، ۹۷)

۷۳- فرمایشین اجتماعی - اقتصادی

فرمایشین با صورت بندی اجتماعی - اقتصادی عبارتست از نظام اقتصادی معین تاریخی و روبنای متناسب با آن.

در تاریخ بشری پنج صورت بندی اجتماعی - اقتصادی دیده میشود که عبارتند از: جامعه اشتراکی اولیه (کمون اولیه)، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و کمونیسم.

هریک از صورت بند بهای اجتماعی - اقتصادی دارای قوانین خاص پیدایش و تکامل خود است. در عین حال قوانین عامی نیز وجود دارند که در تمام صورت بند بهای اجتماعی - اقتصادی جاری هستند. گذار از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر نتیجه تضاد و اتفاق نبوده، بلکه برحسب قانونمندی معینی انجام می‌گیرد. بدین نحو که در درون جامعه تضاد های معینی بوجود می‌آید که موجبات برافتادن نظام اجتماعی کهنه و پیدایش نظامی اجتماعی متری و نوین را فراهم می‌آورد. قانون عینی تطابق مناسبات تولیدی باخصلت نیروهای مولده قانون عامی است که گذار از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر تحت تأثیر نیروهای انجام می‌گیرد. در مرحله معین از رشد نیروهای مولده، مناسبات تولیدی جامعه هماهنگی خود را با نیروهای مولده از دست داده و با آن وارد تضاد می‌گردد و برافتادن نظام کهنه و ایجاد نظام نوین مبتنی بر مناسبات تولید جدید را ضرور می‌گردد. در جوامع طبقاتی گذار از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر در نتیجه مبارزه میان طبقات متخاصم انجام می‌گیرد. در نتیجه مبارزه انقلابی طبقات پیشرو به حاکمیت طبقات می‌زند. پایان داده می‌شود.

(۲۷ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۷۶ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۹۲ ، ۹۶)

۷۴- فارمر (Farmer)

یک واژه انگلیسی است بمعنای صاحب فارم یا صاحب مزرعه. فارمر عبارتست از مالک یا اجاره دار قطعه زمینی که دارای اقتصاد مبتنی بر تولید کالای سرمایه داریست. گاهی اوقات فارمر دارای اقتصاد کالای ساده نیز هستند. این شکل بخصوص در ایالات متحد هی امریکا و همچنین انگلستان تکامل یافته است. در امریکا و غیر زمینهای وسیع و قلت مهاجران خواستار کار کشاورزی موجب رشد سریع این شکل از اقتصاد سرمایه داری در کشاورزی شدند. ولی در طول تکامل سرمایه داری، در کشاورزی نیز جریان تمرکز مالکیت ارضی و تمرکز تولید پیدا نمود و تقویت یافت. عده ای زیادی از فارمرها خانه خراب و از زمین خود رانده شدند و بجای آنها فارمهای بزرگ با بنیه مالی قوی بوجود آمد. هم اکنون نیز در ایالات متحده جریان خانه خرابی فارمرهای کوچک و تاحدی متوسط که بصرف کارگران و پانیکاران می‌پیوندند دیده می‌شود. زمینداران بزرگ و نیرومند سرمایه داری فارمهای بسیار وسیعی را اداره میکنند که قسمت اعظم زمینها و تولید کشاورزی را در دست دارند. در برخی کشورهای دیگر نیز بر اثر اصلاحات ارضی چنین قشری پیدا می‌گردد و عده ای از دهقانان که زمین داشته یا اجاره می‌کند یا صاحب نمق بوده اند زمینهای خود را از دست می‌دهند و بجای آنها، سرمایه داران بزرگ کشاورزی بوجود می‌آیند.

۷۵- فرهنگ (Culture)

فرهنگ عبارتست از مجموعه ارزشهای مادی و معنوی جامعه بشری که در جریان فعالیت اجتماعی آن ایجاد شده است. فرهنگ فعالیت خلاق انسانها را برای بوجود آوردن این ارزشها و نحوه کسب و انتقال آنها را نیز در بر می‌گیرد. فرهنگ دارای دو جانب بهم پیوسته است: فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.

فرهنگ مادی عبارتست از مجموعه وسائل تولیدی، تکنیک، تجربه تولید و سایر ارزشهای

مادی که یک جامعه در هر مرحله از تکامل تاریخی خود در اختیار دارد.
 فرهنگ معنوی مجموعه‌ی دستاوردهای جامعه را در همه‌ی زمینه‌های علم و هنر و اخلاق و فلسفه تشکیل می‌دهد.

فرهنگ یک پدیده‌ی تاریخی است وابسته به فراسیون اجتماعی - اقتصادی - بسرخلاف تئوریهای ایدئالیستی که فرهنگ معنوی را از بنیاد مادی آن جدا کرده و آنرا یک محصول روانی برگزیده‌گان می‌شمارد، مارکسیسم - لنینیسم جریان تولید نعم مادی را پایه و سرچشمه‌ی رشد فرهنگ معنوی میدانند و از همینجا نتیجه می‌گیرند که فرهنگ مستقیم یا غیرمستقیم ثمره‌ی کار و فعالیت توده‌های مردم زحمتکش است. با وجود وابستگی فرهنگ معنوی به شالوده‌ی مادی خود بعضی تعویض این شالوده، فرهنگ معنوی خود بخود تغییر نمی‌پذیرد زیرا که دارای استقلال نسبی و قوانین خاص خود است.

در جوامع منقسم طبقات، فرهنگ دارای خصلت طبقاتی است، هم از نظر محتوی ایدئالی آن و هم از نظر استفاده‌ی عملی از آن. طبقه‌ی مرفقی حامل و بیانیگر فرهنگ پیشرو و مرفقی است. همزمان با پیدایش و تشکیل ملتها فرهنگ در شکل ملی خود تظاهر میکند. در جامعه‌ی سرمایه‌داری در داخل فرهنگ ملی دو نوع فرهنگ معنوی یافت میشود. فرهنگ بورژوازی منعکس کننده و مدافع منافع طبقات استثمارگراست و اندیشه‌ی جاودانی بودن نظام سرمایه‌داری را رواج می‌دهد. در جامعه‌ی سرمایه‌داری عناصری کم‌یابیش رشد یافته از فرهنگ سوسیالیستی و دمکراتیک نیز ایجاد میشود که بیانیگر منافع توده‌های زحمتکش است. حامل فرهنگ معنوی مرفقی، پرولتاریا یعنی انقلابی‌ترین طبقه‌ی جامعه است و یکی از وظایف او ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی است. بهمین جهت نباید "فرهنگ در جامعه‌ی سرمایه‌داری" را با "فرهنگ بورژوازی" اشتباه کرد.

فرهنگ نوین سوسیالیستی باتکیه به تئوریهای مارکسیسم - لنینیسم و شناسایی قوانین تکامل اجتماع از بهترین عناصر و پراچ‌ترین ارزشهای فرهنگ انسانی در طول تاریخ بهره‌مند میگردد. فرهنگ سوسیالیستی نفی مکانیکی و سطحی فرهنگ مرفقی و با ارزش گذشته نیست، بلکه در برگیرنده‌ی کلیه‌ی دستاوردهای مرفقی آنست. فرهنگ نوین سوسیالیستی وسیله‌ی مؤثر تهیت کمونیستی زحمتکشانست.

در نوشته‌های لنین و آرمی فرهنگ (کولتور) به سه معنای مختلف بکاررفته است: یکی به مفهوم تمدن، نحوه‌ی رفتار و کردار در یک جامعه، انعکاسی از ارزشهای یک جامعه با تمدن خاص خود در آگاهی افراد. انقلاب فرهنگی که در جامعه‌ی سوسیالیستی پس از انقلاب سیاسی و اجتماعی روی میدهد باین معنا توجه دارد.

دوم به مفهوم ایدئولوژی، بیان رابطه‌ی انسان با جهان. تقسیم هر فرهنگ بدو جز: فرهنگ بورژوازی حاکم و ارتجاعی و عناصر فرهنگ دمکراتیک و سوسیالیستی متعلق به توده‌ی زحمتکش ناظر باین مفهوم است. انقلاب فرهنگی از این لحاظ بمعنای آنست که فرهنگ - ایدئولوژی بورژوازی باید جای خود را به فرهنگ سوسیالیستی بدهد.

سوم به مفهوم تعالیمات یادانش، شناساییهای فنی، معرفت عمومی. در این مورد عبارات "فقدان فرهنگ" یا "بی‌فرهنگی" بمعنای نقص آموزش، بیسوادی، جهل و خرافات بکار میرود.

فئودالیسم آن فرماسیون اجتماعی - اقتصادی است که در نتیجه‌ی تلاشی جامعه‌ی برد و داری و بامستقیم در نتیجه‌ی تلاشی کمون اولیه با ویژگیهای مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه‌ی سرزمینهای جهان بوجود آمد.

پدایش - در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در بطن جامعه‌ی برد و داری بصورت کولون بروز نمود. کولون‌ها عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیر برد که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی می‌گرفتند و موظف بودند زمین ارباب یعنی مالک بزرگ زمین را زراعت کنند و سهم بزرگی از محصول را بصورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرری - های داری ب شکل بیگاری و مالیات و غیره تا مدتی نمایند. در اوایل دوران برد و داری، کار باین شکل، عواید بیشتری برای برد و داران و خواجگان تأمین میکرد. زارعین جدید و وابسته بزمین بودند یعنی با آن خرید و فروش میشدند ولی دیگر بند و زرخیز بشمار نمیدادند این نوع جدید زحمتکشان که بزبان رومی کولون نامیده میشدند پیشینیان سرف‌ها یا رعیت‌های قرون وسطایی هستند. با مرور زمان اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون‌ها، و دهقانان آزاد از بین رفت و همه بتودهی وسیع و یکدست "رعیت" که در غرب صرف نامیده میشود، بدل شدند. بهمین جهت دوران فئودالیسم را سراز نیز نامیده‌اند.

در صورت بندی اجتماعی - اقتصادی فئودالیسم طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره‌دهان) و مالکان فئودال (بهره‌کشان) - عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه‌وران بودند.

در جوامع شرق باستان بنا به تحقیقاتیکه تاکنون صورت گرفته ظاهراً تقسیم اساسی افراد جامعه به آزاد و بند و صورت نگرفته، بلکه تقسیم جامعه بد گروه فقیر و غنی روی داده است. رؤسای قبایل، فرماندهان جنگی، روحانیان و پیشوایان بعزت و ظالیف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمینها، آبیاری، نگاهداری دامها و غیره اهمیت و قدر و ثروت یافتند و قشرندی درونی جامعه طایفه ای ابتدائی بین آنان و انبوه فقیر - طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه‌های قبایل و سپس پادشاهیها و ایجاد اشراف و قشر دولت مرکزی و بشدت استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آنها رژیم برد و داری تسلط کامل نیافت. بردگان اگرچه وجود داشتند ولی هرگز بصورت طبقه‌ی عمد و نیروی اساسی جامعه در نیامدند. بردگی ب شکل عمد و بصورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای تولیدی - در دوران فئودالیسم یک مرحله‌ی ضروری تکامل جامعه‌ی انسانی است و پدایش آن بموقع خود به رشد نیروهای مولد کمک کرد. رشته‌ی اساسی تولید در این سن دوران کشاورزی است. کارتوبه‌های دهقانی وابسته بزمین که هر یک قطعه‌ی زمینی را کشت میکرد و دارای ابزار تولید متعلق بخود بود و واحدی خویش را در پیشرفت کشاورزی دینفیسع میشمرد، توانست موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد. در آغاز این دوران ادوات زراعی - پیش جویی و آهنی، دام و بیل بود و سپس گاوان چرخ دار و ادوات زراعی در آنه‌ها در و بعد تد ریجا آسیای بادی یا آبی و غیره بوجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع تر شد، دامپروری رشد یافت، پیشه‌وری بتدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه‌های جدید پدید آمدند و بالاخره آهنگری، کشتی‌رانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تا نیمه‌ی در پیشرفت امر صنعتی نمود. بطوریکه در یگرتکامل آینده

تولید در چارچوب تنگ مناسبات فتودالی ممکن نبود.

مناسبات تولیدی - مناسبات تولیدی جامعه‌ی فتودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی بر رعیت استوار بود. رعیت دیگر بنده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود و مستقلاً فروخته نمیشد، اگرچه بازمینی که بفروش میرفت به مالک جدید منتقل میشد. در مالک شرقی اکثر دهقانان وابستگی بشکل کلاسیک بر زمین نداشتند و بیشتر قروض آنها بعلت آنان را از نظر اقتصادی وابسته میکرد. رعیت از محصول ارای سهمی بود که بخود او تعلق داشت. در این دوران هم مالکیت فتودالی و هم مالکیت انفرادی دهقان و پیشه‌ور بر اوقات تولید توأم وجود داشت. محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب میشد که آنرا بهره‌ی مالکانه یا بهره‌ی اربابی می‌نامیدند. بطور کلی به سه نوع بهره‌ی مالکانه: کار بهره، یا بیکاری، بهره‌ی جنسی و بهره‌ی نقدی بر میخیزیم که کمابیش در جنب یکدیگر وجود داشتند، ولی در مراحل مختلف تکامل جامعه‌ی فتودالی یکی از اشکال برتر تفوق یافته است. شکل مسلط استثمار دهقانان در مرحله‌ی ابتدایی دوران فتودالیسم کار بهره بود، بدین معنی که دهقانان روزهای معینی از هفته را مستقیماً برای ارباب و روی زمین او کار میکرد و بدین ترتیب با اصطلاح اقتصادی زمان کار اضافی او از نظر زمان و مکان کاملاً مشخص بود. بهره‌ی جنسی تسلیم منظم مقداری از محصول زراعی بود. بهره‌ی نقدی بمعنای پرداخت بهره‌ی مالکانه به پول است. بهره‌ی نقدی خصوصیت دوران نیست که فتودالیسم در حال تلاشی است و مناسبات سرمایه‌داری کم‌کم در تولید رخنه میکنند. علاوه بر این بهره‌ی منظم مالکانه، ارباب یک سلسله عوارض و مالیاتها و سیرسات به دهقانان تحمیل میکرد. واضح است که هر کشور یا گروه کشورهای دارای ویژگیهای فتودالی مخصوص بخود بود. مثلاً در مالک باستان خاور زمین مدتها مناسبات فتودالی با بقایای دورانهای پیشین در آمیخته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمین‌ها را در بر میگرفت. آبیاری مصنوعی، قنوات و شبکه‌های آبیاری و تعلق آنها بدولت و اشراف ویژگیهای خاصی را موجب میشد. این ویژگیها که به "شیوه‌ی تولید آسیائی" (اصطلاح مارکس) معروف شده خود مورد بحث محققان است.

قانون اساسی اقتصاد فتودالی عبارتست از تولید محصول اضافی برای تأمین نیازمندیهای دوران فتودالی و استثمار رعایای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی نسبت به رعایا، از طریق کار بهره، بهره‌ی جنسی و نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیاتها و سیرسات. (واژه‌ی کار بهره را در فارسی میتوان به بیکاری تعبیر نمود).

در آغاز این دوران اقتصاد طبیعی تفوق کامل داشت و مقصود از اقتصاد طبیعی وابسته آنست که هر ارباب در مالک خود از عواید و بهره‌ای که از استثمار دهقانان بدست می‌آورد زندگی میکرد و تقریباً کلیه‌ی احتیاجات ضروری وی و خدمه‌اش در مالکش تهیه میشد و بنسب در تبادلات باخارج از این محیط مورد استفاده قرار میگرفت. اقتصاد دهقانی نیز بر همین پایه قرارداداشت و خانوادهی دهقانی به امر پیشه‌وری نیز میپرداخت و عمدتاً نیازمندیهای خود را شخصاً تأمین مینمود. بعداً بتدریج با توسعه‌ی شهرها تولید پیشه‌وری و تقسیم کار و تبادلات بین شهر و ده بسط یافت و ناگزیر درهای اقتصاد طبیعی بخارج گشوده شد و بازار گسترش یافت.

مناسبات تولیدی فتودالی در مرحله‌ی معینی از تکامل دوران فتودالی به سدی در راه تکامل نیروهای مولد بدل میشد. بارشد تولید کالای عوامل کم و بیش شکل گرفته‌ی فرمایشی سرمایه‌داری پدید میگردد. قیامها و جنگهای دهقانی اساس جامعه‌ی فتودالی را متزلزل

میکنند و جامعه راه رشد خود را بسوی دوران بعدی می‌گشاید.
 در دوران معاصر بعلت وجود سیستم جهانی سوسیالیستی، که بعامل قاطع تکامل جامعه‌ی بشری بدل میشود و همچنین وجود نهضت‌های نیرومند ملی و آزاد بیخ‌ش امکان آن هست که جوامعی که در آن هنوز نبود الیسم و یا بقایای آن وجود دارد، دیگر از دوران پردرد سرمایه‌داری نگذرنند و مستقیماً بادر پیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه‌داری بصورت بندی اقتصادی-اجتماعی سوسیالیسم برسند.

(۶۰ ، ۶۱ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۹۶)

۷۷- کاپیتولاسیون (Capitulation)

این واژه که تا نیم قرن پیش بیانگر یکی از جبهه تسلط استعمار در زمین مابود در سالهای اخیر با تصویب قانون اعطای مصونیت‌های خاص به افسران امریکائی در ایران و دوباره فعلیست یافته است. کاپیتولاسیون یا رژیم کاپیتولاسیون تبیین این واقعیت است که از برخی دول سرمایه‌داری و استعمارگر از حقوق خاصی در کشورهای وابسته و نیمه مستعمره برخوردارند. ایران و همچنین ترکیه که در نیم قرن پیش مستعمره‌ی رسمی ممالک امپریالیستی نبودند - مثالهای بارز این اعطای حقوق مستعمراتی ویژه بشمار میرفتند. این حقوق و امتیازات برای اتباع دول امپریالیستی طبق قرارداد های نابرابر بکشور مربوطه تحمیل میشود. یکی از مهمترین مظاهر وجود کاپیتولاسیون عبارتست از آنکه قوانین دادگستری و احکام دادگاههای محل شامل اتباع کشور صاحب امتیاز نمیشود. مثلاً در صورت ارتکاب جرم توسط اتباع دول امپریالیستی آنها از طرف کنسولگری دولت خود مورد تعقیب قرار می‌گیرند نه از طرف دادگاه های محلی. مظاهری دیگر کاپیتولاسیون عبارتست از حق اتباع دول امپریالیستی بداشستن مساکن و منازل و مناطقی که قدرت و حاکمیت دولت محلی بر آنها اعمال نمیشود، حق داشتن راه آهن یا پست ویژه، معافیت از پرداخت مالیاتها و عوارض محلی یا تخفیف زیاد آن. از نظر تاریخی کاپیتولاسیون در قرنهای دهم تا دوازدهم میلادی پدید شد و عبارت از حقوق ویژه‌ای بود که در بیژانئس به اتباع شهرهای تکامل یافته‌ی تجارتی آنزمان در ایالتیایا نظیر زن و بیژا و غیره داده میشد. در آن قرون این حقوق اعطا شده راد ولت محل نمیتوانست طبق منافع خود تغییر دهد و با ملغی‌کند. پس از تشکیل امپراطوری عثمانی این حقوق ویژه در مورد اتباع شهرهای مزبور تا پید و تجدید شد. در اواسط قرن ۱۶ سلیمان دوم امپراطور عثمانی نظیر همین حقوق را طبق قرارداد ای به بازرگانان فرانسوی نیز تفویض کرد. کارل مارکس، کاپیتولاسیون را در آنزمان بمثابه اجازه نامه های امپراطوری و امتیازات ویژه‌ای توصیف میکند که توسط باب عالی (دربار عثمانی) به اتباع سایر کشورهای اروپائی داده میشد تا بلامانع بسود آگری و پیشه روی بپردازند. وجه مشخصه‌ی این قراردادها آن بود که متقاضی نبودند یعنی بطور یکجانبه این حقوق خاص داده میشد منتهم امکان داشت همزمان لغو گردد.

در اواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت بدینمعنی که از طرف دول قسوی اروپائی به کشورهای شرق تحمیل شد و دیگر بطور یکجانبه قابل الغا نبود.
 کاپیتولاسیون در ایران در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اجرا شد و پس از آن در چین و ژاپن و برخی دیگر کشورهای آسیا و آفریقا عملی گردید. رژیم کاپیتولاسیون به نفوذ سرمایه‌ها و

بازارها در این کشورها و عقب ماندن آنها توسط دولت اروپایی و ایالات متحده آمریکا کمک فراوانی کرد. کنسولگریهای این ممالک سرمایه داری اختیارات اداری، پلیسی و قضائی ویژه یافتند، حق برون مرزی برای اتباع خود بدست آوردند، مالکیت آنها و خود آنها از حیثه قدرت و تصمیم دولت مربوطه محلی خارج شدند.

کاپیتولاسیون با حق حاکمیت و استقلال خلقها مغایرت آشکار دارد. انگلستان و روسیه تزاری از این حقوق ویژه در ایران برخوردار بودند و رژیم کاپیتولاسیون رابه میهن ماتحمیل کرد. بلافاصله پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر حکومت شوروی اعلام کرد که کاپیتولاسیون را یکی از اشکال یوغ استعماری میشمرد و آنرا منقضی میکند. دولت شوروی از کلیه این حقوق استعمارگرانه و امتیازات ویژه تزاری چشم پوشید و همین عمل امکان داد که حق کاپیتولاسیون سایر کشورهای امپریالیستی نیز منقضی گردد. در سایر نقاط گیتی نیز مبارزه ای مشترک نهضت های آزاد ییخش ملی و دولت جوان شوروی بخاطر حق حاکمیت خلقها، بالاخره امپریالیستهارا واداشت از رژیم کاپیتولاسیون صرف نظر کنند، اگرچه آنها همواره کوشیدند و میکوشند بنحوی پنهان، و در عمل، اینگونه حقوق استعماری را برای خود حفظ کنند.

تصویب قانون مصونیت مستشاران امریکائی در ایران از انجبهت نقض استقلال و حاکمیت ملی مابعد که شیوه های از همان بساط کاپیتولاسیون را اینبار در مورد نظامیان امریکائی حاکم بر ارتش ایران احیا کرد.

۷۸ - کارگر کشاورزی

یا پرولتار کشاورزی عبارتست از کارگر مزد بگیر که در کشاورزی سرمایه داری کار میکند. کارگران کشاورزی اغلب دهقانان بی زمین یا کم زمین اند که خانه خراب شده، برای دریافت دستمزد اجیر زمیندار میگردند. در نظام سرمایه داری انبوه دهقانان فقیر بسرعت هرگونه مالکیت و نسقی را از دست میدهند و قشری از آنان بکارگر کشاورزی مبدل میشوند. کارگران کشاورزی از لحاظ رابطه خود با مسائل تولید یعنی فقدان چنین مالکیتی، از نظر نحوه ای استثمار که فروش نیروی کار خود و تولید اضافه ارزش است و از نظر نحوه دریافت سهم خود که مزد اعم از نقدی یا جنسی است جزو طبقه کارگر - پرلتاریا محسوب میگردند؛ ولی بعلاوه شرایط خاص روستا، سنتهای سیاه ظلم و بهره کشی، پراکندگی و غیره تیره روز ترین قشر طبقه کارگر را تشکیل میدهند. در مورد آنان کارفرمای سرمایه دار عبارت از زمیندار است که ممکن است یک سرمایه دار کلان بازمینهای وسیع و اراضی کم و بیش مکانیزه یا بانهکسا و مؤسسات مختلف یا شرکتهای چند تن سرمایه گذار و یا کولاکها یعنی سرمایه داری روستا و دهقانان مرفه ساکن در روستا باشند.

در جامعه سوسیالیستی همزمان با اتمام استثمار، واگذاری زمین به کلیه زارعین، اشتراکی کردن کشاورزی و از بین رفتن اقسام مختلف طبقه سرمایه دار استعمارگر، پرلتاریای کشاورزی نیز وجود ندارد.

۷۹ - کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر

چنین عبارتی و تقسیم جهان باین دو گروه ممالک در بسیاری از مقالات و جراید دیده میشود.

و در بحثها بگوش میخورن جالب اینجاست که تقسیم بندی جهان بد و گروه منور و سپس توضیح پدیده های جهان معاصر بر این شالوده راگاهی هم درجراید مرتجع میخوانیم و از زبان رجال دولتی کشورهای سرمایه داری میشنویم و هم در این اواخر در مقالات برخی از روشنفکران مترقی و در سخنرا نهیهای بعضی از رجال که از منافع خلقها جانبداری میکنند. آیا این عمارت و تقسیم بندی منور درست است؟ آیا میتواند پایهی درک پدیده های جهان امروز و تفسیر وقایع قرار گیرد؟

مبلغین این نظریه کلیهی کشورهای جهان را از روی میزان رشد صنعتی یا سطح درآمد ملی بد و دسته تقسیم میکنند: یکی دسته کشورهای غنی که در آن هم ایالات متحد هی امریکا را قرار میدهند و هم اتحاد شوروی را، هم کشورهای پیشرفتهی سرمایه داری و هم کشورهای پیشرفتهی سوسیالیستی را؛ دوم بقیه ی کشورهای جهان که فقیر هستند. پس از این تقسیم بندی مبلغین منور میگویند دسته ی اول گروه دوم را استثمار میکنند و علت فقر و عقب ماندگی گروه دوم هم همین بهره کشی است و نتیجه ای که از این "استدلال" میگیرند اینست کسسه کشورهای فقیر باید متحد شوند و علیه کشورهای غنی مبارزه کنند.

ظواهر قضیه آراسته است، ولی سنسده از همان ابتدای رانجاست که کشورهای جهان را از روی شاخصهایی نظیر میزان رشد اقتصادی و قدرت صنایع نمیتوان تقسیم کرد؛ بلکه ملاک اصلی و اساسی گروه بندی کشورهای سیستم اقتصادی و اجتماعی است. آنچه که اقتصاد و اجتماع و سیاست و فرهنگ و کاپهی شئون زندگی کشورها را از هم متمایز میسازد نظام اقتصادی و اجتماعی و ماهیت طبقاتی حکومت است نه میزان رشد و قدرت صنایع. برای درک ماهیت نظام اقتصادی و سیاست کشورهای مختلف و جهان و توضیح گروه بندیها در جهان کنونی باید این ملاک اصلی را در نظر داشت. تنها در چنین صورتی است که میتوان قضاوت صحیح و منطقی با واقعیت کرد. درست است که در جهان کشورهای فقیر و غنی وجود دارد، ولی وجود کشورهای فقیر و غنی نمیتواند ملاک تقسیم باشد. چگونه میتوان تفاوت اصولی و ماهوی بین دو سیاست و روش، مثلاً اتحاد شوروی را با ایالات متحد هی امریکا، جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی را با ایتالیا، جمهوری دیمکراتیک آلمان را با آلمان فدرال ناپدید گرفت و در هر سرزمینه ای، از تکامل اقتصاد و فرهنگ گرفته تا سیاست خارجی، از نحوه برخورد نسبت به کشورهای در حال رشد و سیاست کمک و همکاری گرفته تا روش نسبت به جنبشهای آزادی بخش ملی، تضاد آشکاری را که ناشی از دو نظام اجتماعی و اقتصادی متفاوت و متمسایز سوسیالیسم و سرمایه داریست مشاهده نکرد؟ پس غنا و فقر و رشد یافتگی و عقب ماندگی بخودی خود ملاک تقسیم کشورهای جهان بد و گروه و توضیح دهنده ی پدیده ها نمیتوانند باشد.

هدف مبلغین این نظریه ی ناصحیح که نخست از جانب شورسین های بورژوازی مطرح و سپس از جانب گروه مائوتسه دون تکمیل گردید و یکی است و آن ایجاد تفرقه بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای در حال رشد و با اصطلاح جهان سوم است. مبلغین امپریالیسم جهانی با اشاعه ی این نظریه در واقع میخواهند گناه واپس ماندگی کشورهای مستعمره و وابسته ی سابق و کشورهای کم رشد حاضر را که مستقیماً متوجه دول امپریالیستی است بگردن کشورهای غنی بطور کلی، که دول سوسیالیستی پیشرفته نیز وارد در آن جسرگه میشوند، بیاوند آزند و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را هم سطح کشورهای امپریالیستی قرار دهند، حال آنکه همه میداند کشورهای سوسیالیستی پیشرفته ی فعلی اغلب تا قبل از

برقراری نظام جدید سوسیالیستی، خود مالکی عقب ماند، بودند و زیر استثمار همین ممالک سرمایه داری و امپریالیستی قرار داشتند. تنها سوسیالیسم، این نظام جدید اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که در چند دهه موجب ترقی سریع و رشد بیسابقه و غنای آنها شد و به مناسبات بین ملل و دول بدون بنیاد بر ایجاد کرد و ممالک جدید تقسیم را بوجود آورد.

پس ممالک اساسی چیست؟ سیستم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هر کشوری، البته همسرمشهوری و هم امریکافولاد فراوان تولید میکند، مراکز انحصاری میسازند، به تجربیات فضائی دست میزنند و غیره، ولی این تشابه در تولید هرگز نمیتواند تفاوت اساسی مناسبات تولیدی و ماهیت طبقاتی دولتهای این کشور را بپوشاند. یکی فارغ از استثمار است و دیگری مبتنی بر استثمار، یکی خادم خلق است و دیگری در خدمت سرمایه داران. این تشابه هرگز نمیتواند تفاوت اصولی بین برخورد هر یک از این کشورها را به معضلات ممالک رشد یافته پنهان سازد. کشورهای فقیر و عقب ماند، از جهت در فقر و عقب ماندگی نگردد اشتباه کند که امپریالیسم سالیان دراز تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر آنها تحمیل کرده است. ممالک هم باشیوه های نو استعماری همان تسلط را ادامه میدهند. اگر امروز کشورهای رشد یافته توانسته اند تا اندازه ای از تسلط امپریالیسم جدا گردانند، عاقلان در وجه سیستم جهانی امپریالیسم است. این سیستم جهانی سوسیالیسم است که بسایه آن ممالک عقب مانده جهان خاتمه داده.

تئوری تقسیم جهان بدو گروه کشورهای غنی و فقیر یعنی نفی تعالیم مارکسیسم و برابری طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیمهاست. این شالوده ای و فلسفای سوسیالیستی یعنی مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و توزیع است.

تقسیم جهان در عصر کنونی بصورت دیگریست. کشورهای سازنده ای سوسیالیسم و نهضت های کارگری، جنبش های آزاد بیخشم ملی و کشورهای نو استعماری که راه رشد غیر سرمایه داری را برگزیده اند در یک جنبه قرار دارند و امپریالیسم سالیان دراز را بر این امپریالیسم امریکا و عمال آن در جنبه دیگری مسئله ای اساسی بیخشمی متحد و وجه مشترک عمل در جنبه ضد امپریالیستی است. به نتیجه گیری محاسبات و واقعیتی و گمراه کننده ای تئوری کشورهای غنی و فقیر، که تنها هدفش ایجاد تفرقه بین پیروهای جنبه ضد امپریالیستی است. اینست آن حقیقت انکارناپذیری که نباید آنی از نظر دور داشت.

برای پیروزی در مبارزه، شناخت دشمن و تشخیص دوست از مبادی مسلم بشمار میسر می آید. امپریالیسم دشمن واقعی نهضت های آزاد بیخشم و استقلال جوینان است. سوسیالیسم در وجود کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیست و تارگری، متحد و دوست و یاور نهضت های آزاد بیخشم ملی است.

در جهان کنونی سیستم جهانی سوسیالیستی، نهضت کارگری کشورهای پیشرفته سرمایه داری و جنبش آزاد بیخشم ملی در کشورهای رشد یافته سه شاخه ای بیرونده شدت عظیم است. تحولات اجتماعی است که جامعه های انسانی را از دوران سرمایه داری بدوران سوسیالیستی انتقال میدهد.

(۱۲، ۳۷، ۶۱، ۶۲، ۷۰، ۹۲، ۹۹)

۸۰ - کمون اولیه

کمون اولیه یا جامعه اشتراکی بدوی نخستین شیوه تولید در تاریخ است. شالوده ای آن

مالکیت جمعی اجتماعات و گروههای انسانی، در آغاز پیدایش جوامع بشری مبتنی بر وسائل بسیار ابتدائی تولید و کار جمعی بود. زمین، وسائل کار، مساکن و غیره ملك مشترك جمیع یعنی همهی افراد قبیله و گروه مربوطه بود. تواید بطور جمعی و با وسائل کار بسیار ابتدائی صورت میگرفت و چه بسا به شکار و جمع آوری میوه و نظایر اینها محدود میشد. ثمره ی کسار مشترك، در آن جامعه، بطور مساوی تقسیم و مشترکا و جمعی مصرف میشد. مالکیت اشتراکی عبارت از مالکیت گروههای کوچک و معمولاجد از هم بود. همزمان با این مالکیت اشتراکی همچنین مالکیت شخصی اعضای هر گروه بر برخی وسائل کار وجود داشت که در عین حال سلاح تدافعی در مقابل درندگان نیز محسوب میشد. این مناسبات تولیدی در کمون اولیه نتیجهی اجتماعی کردن آگاهانهی وسائل تولید نبود. ضرورت کار جمعی و مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید، از سطح بسیار نازل رشد نیروهای مولد و از خصلت بدوی وسائل کار ناشی میشد. در آن هنگام بنشانی غیر ممکن بود نعم مادی برای ادامهی زیست تولید کرد و علیه نیروهای طبیعی مبارزه نمود. زندگی و کار جمعی و دفاع مشترك ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران بهیچوجه ثمری بیش از آنچه که برای ادامهی حیات بسیار محقر وی لازم بود، نداشت. در این مراحل اولیهی جامعهی بشری، که خود میلیونها سال طول کشید، بهره کشی اجتماعی مفهومی نمیتوانست داشته باشد. بعلت سطح نازل تولید، در تولید نیز اصل تساوی حکومت میکرد، زیرا بجز آن ادامهی زندگی جامعه ممکن نمیشد. در کمون اولیه - جامعهی ابتدائی اشتراکی بشری - نابرابری از نظر درآمد و مالکیت وجود نداشت، استثمار فرد از فرد و دولت هنوز وجود نیافته بود.

بند ریج با تکامل وسائل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت، یعنی کارها، بر حسب جنس - زن یا مرد بودن - و بر حسب سن - پیر یا جوان بودن - تقسیم شد. رشد اقتصاد - البته با همان معیارهای بدوی - و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمانهای قبیله ای شد. در آغاز، در این اجتماع قبیله ای نقش اصلی و موضع اساسی رازنان درآیدند. این آن دوران نیست که به آن ماتریارکال یا ماد رشا میگویند.

پس از آن در جریان تکامل تاریخی، مردان دارای وضع مسلط اجتماعی شدند. باین مرحله پاتریارکال یا پدر رشا میگویند. (در فارسی اصطلاحات پدر رسالاری و ماد رسالاری نیز مرسومند). در آخرین مرحله ی فرامسین اجتماعی - اقتصاد ی کمون اولیه، همزمان با رشد دامپروری و کشاورزی، تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغاز شد. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جدا شدن قبایل دامپرور بود. بعلت تکامل بعدی نیروهای تولیدی، کار انسان هرچه بیشتر ثمر میداد، نعم مادی بیشتری تولید میشد، وسائل زیست فزونیتر و متنوعتر میشد و حداقل نیاز برای ادامهی زندگی فزونی میگرفت. باین ترتیب امکان آن پدید آمد که کار اضافی انسان و محصول اضافی کار انسان بتصرف فرد دیگری درآید.

جامعه آهستن پیدایش استثمار و ایجاد شیوهی تولید جدیدی گشت. مناسبات تساوی و همکاری و اشتراک مالکیت، دیگر اجزای تکامل نیروهای مولد را نماینداد. بهره برداری خصوصی، کار انفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و اختلاف درآمد و بدنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد از فرد شد. پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله، جامعهی اشتراکی بدوی را بتدریج متلاشی ساخت. گروههای خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (بعلت رهبری نظامی و حفاظت شبکه های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل)، کم کم به طبقه ی جدید استثمارگر مبدل شدند. شیوهی تولید جدید - برده داری -

در جامعه‌ی سوسیالیستی استثمار انسان از انسان از بین می‌رود. مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید برقرار می‌گردد، تمام حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده به سرعت شکوفان و مترقی می‌گردد، مسئله‌ی ملی حل می‌شود، شخصیت انسانی امکان رشد همه جانبه می‌یابد، دیکتاتوری وسیع‌روزی بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد و اصل از هر کس طبق استعدادش، بهره‌کس طبق کارش تحقق می‌یابد. سوسیالیسم ملل جهان را بسرمزول آزادی و نیکی می‌رساند و کار تبدیل کشوری عقب مانده را بکشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی یک نسل انجام می‌دهد. سوسیالیسم برای کارگران کاروسر بلندی، برای دهقانان زمین و تکنیک، برای روشنفکران آفاق وسیع کار خلاق و شکفتگی شخصیت و استعداد و برای همه زحمتکشان رفاه مادی و معنوی، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را به همراه می‌آورد.

ولی سوسیالیسم خود یک مرحله‌ی ابتدائی دوران کمونیزم است. تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیزم یک قانون معینی است که تدارک آن در سیر تکامل پیشین جامعه‌ی سوسیالیستی، در بطن آن و برشالوده‌ی آن، صورت می‌گیرد.

جامعه‌ی آینده‌ی بشریت کمونیزم است. کمونیزم چیست؟ برداشتن این جامعه‌ی شعار از هر کس طبق استعدادش، بهره‌کس بنا بر نیازش، نقش بسته است. کمونیزم رسالت تاریخی رهایی‌کننده‌ی افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه اشکال استغری و استثمار و از کابوس جنگ انجام می‌دهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و نیکی را در روی زمین برای همه‌ی ملل پسرمان می‌آورد. در این جامعه شعار همه چیز بخاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان بطور کامل تجسم خواهد یافت.

پایه‌های اقتصادی مالکیت در جامعه‌ی کمونیستی نظیر سوسیالیسم است ولی برای درک وجوه مشخصه‌ی این جامعه چند سؤال مطرح کنیم تا در پاسخ به آنها تفاوت این مرحله‌ی عالیتر را دریابیم.

— تولید در کمونیزم چگونه است؟ کمونیزم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالا بردن سطح بازده کار را بر اساس پیشرفت سریع علم و فن تأمین می‌کند، انسان را به مدرن‌ترین و نیرومندترین تکنیک مجهز مینماید، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بیسابقه می‌رساند و امکان می‌دهد تا نیروهای طبیعت هر چه بیشتر تحت فرمان انسان درآید. اقتصادد بعالمترین درجه سازمان می‌یابد و از ثروت‌های مادی و طبیعی و منابع نیروی کار انسانی به بهره‌برداری و معقول‌ترین طرز برای ارضای نیازمندی‌های روز افزون اعضای جامعه استفاده می‌شود.

— هدف تولید در کمونیزم چیست؟ هدف تولید کمونیستی عبارتست از تأمین پیشرفت بلاوقفه جامعه، واگذاری کلیه نعم مادی و فرهنگی به هر عضو جامعه بر حسب نیازمندی‌های روز افزون و تقاضای فردی و سلیقه‌ی شخصی او. اشیاء مورد مصرف شخصی تحت تملک و اختیار کامل هر عضو جامعه قرار خواهد داشت.

— طبقات اجتماعی در کمونیسم چگونه اند ؟ در دوران کمونیسم طبقات وجود نخواهد داشت . تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت . هرچه نیروهای مولد ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش اهالی بیشتر باشد ، ده بیشتر بسطح شهر ارتقا خواهد یافت . اگر در سوسیالیسم دوشکل مالکیت اجتماعی وجود داشت بدریج درآینده انتقال بسوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلق انجام خواهد گرفت . با پیروزی کمونیسم کارفکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقاً باهم درخواهد آمیخت ، سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان بسطح افرادی که بکارفکری اشتغال دارند ارتقا خواهد یافت . بدینسان کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و قشرهای اجتماعی پایان خواهد داد .

— وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود ؟ در دوران کمونیسم همه افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهند بود ، نسبت به مسائل تولید رابطه ای یکسان و در کار و توزیع نعم شرایط برابر خواهند داشت . همه در راهی امور اجتماع شرکت فعال ، برابر و آزاد خواهند داشت . بین فرد و جامعه برپایه وحدت منافع اجتماعی و فسرودی مناسبات هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل همه جانبه آن ناشی از نیازمندیهای سالم و معقول انسانی خواهد بود . سطح عالی آگاهی کمونیستی ، عشق بکار ، انضباط ، خدمت به مصالح جامعه ، انساندوستی ، کلکتیویسم از خصائل ذاتی انسان جامعهی کمونیستی است .

— مسئلهی کار در جامعهی کمونیستی چه شکل خواهد بود ؟ جامعهی کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک مرفعی استوار است خصلت کار را تغییر میدهد ، ولی اعضای جامعه را از کار معاف نمیدارد . چنین جامعه ای بهیچ وجه جامعهی هرج و مرج ، خود - سری و تن بهری نخواهد بود . هر فرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد کرد . در کلهمی اعضای جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و دربر توی عالی بودن سطح آگاهی یکنوع نیاز درونی پدید میآید که داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود بسرای رفاه جامعه کار کنند . اساس کار تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درک وظیفهی اجتماعیست .

— رابطهی ملل در کمونیسم چگونه است ؟ در دوران کمونیسم نزدیکی هرچه بیشتر و همه جانبهی ملل بر اساس اشتراك کامل منافع اقتصادی و سیاسی و معنوی ، دوستی برادرانه و همکاری انجام خواهد گرفت . کمونیسم بین الملل متحد انسانها را جانشین ملتها و اقوام قرار میدهد .

— شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است ؟ کمونیسم نظامیست که در آن استعداد ها و قریح و بهترین خصائل انسانی آزاد و شکفته میشود و عرصهی وسیع ظهور و خلاقیت پدید میآید . روابط خانوادگی نیز تماماً از شایهی حسابهای مادی منزه میگردد و کاملاً بر بنیاد عشق و وداد متقابل استوار میگردد .

چنین است وجوه مشخصی جامعهی کمونیستی . اینک در یک فرمول کلی کمونیسم را تعریف کنیم : و بهیچم جامعهی کمونیستی چیست . کمونیسم عبارتست از نظام اجتماعی بدون طبقات ، با مالکیت واحد همگانی مردم برسائل تولید ، برابری کامل اجتماعی همهی اعضای جامعه ، که در آن همزمان با تکامل همه جانبهی افراد نیروهای مولد نیز بر بنیاد علم و تکنیک دانش پیشرفت میکند و اصل عالیهی " از هر کس طبق استعدادش ، به هر کس طبق نیازش " تحقیق میپذیرد . کمونیسم عبارتست از جامعهی کاملاً متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداره ای امر توسط خود جامعه انجام میگردد و کار بشفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی

و ضرورت ادراك شده تيد يل خواهد گرد يد واستعداد هر فرد بحد اكثر برفع همگان شكوفان خواهد گشت. بخاطر ايجاد چنین جامعه ایست که نسلهای متوالی مترقی ترین و پیشرو ترین انسانها مبارزه میکنند.

این جامعه يك خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پیشینیان آنرا به مدینه فاضله تعبیر میکردند، باید بگوئیم که ازم آنگون سواد این شهر از دور آشکارست و راه رسیدن بان علما و عملا تعیین شده و در برابر بشریت قرار ارد. مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و جاننازی برای ايجاد چنین جامعه ای بهترین محتوی حیاتی برای هرانسان مترقی عصرماست. هدف کمونیستها ايجاد چنین جامعه ایست. در اینراه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیونها قهرمان گمنام درهمه کشورهای جهان جان باخته اند. برای تحقق چنین جامعه ای جان بخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در مبین ما ایرانست که ارانیها و روزه ها از جان گذشتند.

(۸۱، ۷۳، ۶۲، ۴۳)

۸۲ - کولاک (Кулак) روسی

یعنی سرمایه دار ده، یعنی آن دهقان مرفه صاحب زمین کافی با بینهی مالی قوی که درآمد خود را از راه استثمار نیروی کار دیگران یعنی کارگران کشاورزی مزد بگیرتا مین میکند. کولاکها علاوه بر کارمستقیم در کشاورزی و دامپروری قاعد تا چون پولداران ده محسوب میشوند. به کارهای تجاری، رباخواری، اجاره زمین، واسطه گری اجاره دادن دام و آلات و ابزار کشاورزی میپردازند. در نتیجهی رشد مناسبات سرمایه داری در ده، کولاکها نفوذ و قدرت فراوان می یابند و علیرغم عدوی کم خود نقش مهمی در تولید کشاورزی و امر اجتماعی بعهده میگیرند. آنها نیز مثل اربابان و سرمایه داران بزرگ زمیندار بیرحمانه کارگران کشاورزی و همچنین سایر دهقانان ده را که مقروض آنها هستند یا به وسایل آنها احتیاج دارند، استثمار میکنند. آنها در همین حال در مرحلهی معینی با اربابان سابق، که میخواهند جای آنها را بگیرند، و یا سرمایه داران و شرکتهای بزرگ کشاورزی، که حیطمی عمل آنها را محدود میکنند، در تضاد واقع میشوند.

۸۳ - لاتیفوندیست (Latifundiste)

یعنی کسی که صاحب اراضی وسیع کشاورزی باشد. لاتیفوند بمعنای سرزمین وسیع متعلق به يك فرد، واژه ی لاتینی است. لاتیفوند نخستین بار در روم باستان ظاهر شد که نتیجهی قبضه کردن زمینهای متعلق به دهقانان و زمینهای متعلق به دولت توسط مشتی از رهبران و زمامداران صاحب برده بود. در این اراضی بسیار وسیع لاتیفوندیستها کار ارزان و تقریبا مفت بردگان را استثمار میکردند و بتدریج تولید کنندگان کوچک باقیمانده را هم از صحنه خارج میکردند و زمینهایشان را غصب میکردند. پس از يك مرحلهی افول، همزمان با تلاشی نظام برده داری بار دیگر لاتیفوندیها بشکل دیگر در دوران فئودالیسم ظاهر شدند و هم آنگون حتی در برخی از کشورهای سرمایه داری نیز وجود دارند.

لاتیفوند ها و لاتیفوند یستها در برخی ایالات جنوبی ایالات متحد می امریکا، در ایالتیابو بویژ در کشورهای مختلف امریکای لاتین وجود دارند. لاتیفوند یستها در حالیکه بقایای جسدی نظام فئودالی راد تولید کشاورزی حفظ میکنند، از سیستم سهم کار شبیه به مزارعه و اجاره داری قطععی زمین کوچک بد هقانان نیز استفاد ه میکردند و کار پدی و نحوه ی رعیتی کار و مناسبات را ادامه میدهند، ضمناً از کار ماشینی و پرلترهای کشاورزی مثلاً در فصل چیدن میو و قطع نهشکر و نظایران نیز استفاد ه میکنند و بدین ترتیب عواملی از استثمار سرمایه داری را در خدمت خود میگيرند. بنا بر این وجه مشخصه ی اساسی لاتیفوند یستها ماهیت نیمه فئودالی آنها، حفظ تکنیک عقب مانده، تکیه بر کار پدی و نحوه ی استثمار شبه اربابی است، اگرچه اینجا و آنجا بمناسبت فصل و نوع کشت از کارگر کشاورزی نیز استفاد ه میکنند. لازم بتذکر است که برخی شرکتهای بزرگ امپریالیستی ایالات متحد ه که مالک اراضی بسیار وسیع در کشورهای مختلف امریکای لاتین هستند این قسمت از فعالیت خود را برشالود می لاتیفوندی مستفسر کرده اند. علی الاصول لاتیفوند یستها از ارتجاعی ترین اشعار استثمارگران هستند.

۸۴- لومین پرلتاریا (Lumpenproletariat)

این اصطلاح که در مباحث اجتماعی و سیاسی اغلب بد ه میشود از نظر لغوی یعنی پرلتاریای زنده ه پوش؛ ولی مفهوم دقیق علمی آن یعنی آن قشرهای وازده و طبقه ی خود را از دست داده ه که در جوامع سرمایه داری اغلب در شهرهای بزرگ زندگی میکنند، دچار تباهی و فاقد وابستگی طبقاتی شده اند، از جریان زندگی عادی بدوراند، بدین شغل و حرفه ای خاص، بدین کار مفید برای جامعه و چه بسا در شرایط سخت وبد بسر میبرند و احتمالاً بهر کاری هر چند ناشایست و ضد انسانی تن در میدهند. دزدان، چاقو کشان حرفه ای، اوپاش، ولگردان، روسبیان و جنایتکاران باجگیر و نظایر اینها از این جمله اند.

اگرچه بسیاری از عناصر قشر لومین پرلتاریا سابقاً کارگر یا خرد ه بوزو بوده اند و بر اثر شرایط رژیم سرمایه داری دچار بدبختی و سرگردانی و تباهی شده اند، با اینحال در این وضع مشخص خود، وابستگی های طبقاتی خویش را بویژه نسبت به پرلتاریا از دست میدهند. آنها فاقد علائق ایدئولوژیک مشترک و همبستگی طبقاتی زحمتکشان هستند. از اینگونه عناصر، ارتجاع سرمایه داری اغلب برای مقاصد ضد ملی و ضد دموکراتیک خود استفاد ه میکنند، آنها را برای کثیف ترین امرواجیر میکنند و در کودتاها و توطئه ها از آنها استفاد ه میکنند. از جمله در کودتای ۲۸ مرداد با پول سازمان جاسوسی امریکا، ازده ای از چاقو کشان و ارادل و هوا حش استفاد ه شد.

بهر ژوازی از این آنها گروه ضربتی فاشیستی را بعزوری میگيرد. بهنگام اعتصابات کارگری، از آنها به مثابه اعتصاب شکن استفاد ه میشود. قاتلین سیاسی و آدم کشانی که بخاطر پول حاضرند هر رجل سیاسی و اجتماعی مترقی را سر به نیست کنند از میان آنها برگزیده میشوند و گانگستر بیسم سیاسی از آنها بهره برداری میکند. خلاصه لومین پرلتاریا با وجود اینکه اغلب از نظروضع زندگی درد شواری زیادی بسر میبرد، بعالت از دست داده خصوصیات طبقاتی خود حاضر است بهر کاری تن در دهد و این امر مورد استفاد ه ی سرمایه داری و ارتجاع قرار میگيرد.

دوران سرمایه داری بابیکاری مژمن خود، باورشکست کردن دائمی اشعار مختلف خسرده

بهرزوازی و گرایش دائمی به تشدید فقر و آوارگی زحمتکشان، سرچشمه‌ی ایجاد لوپسین است. البته نباید تصور کرد هر فرد بیکار و درمانده لوپسین پرلتاریاست، هر قدر که مدت بیکاری وی طولانی‌تر باشد. بهیچوجه! لوپسین پرلتاریایان افرادی اطلاق می‌شود که طبقه‌ی خود را از دست داده‌اند، بفساد کشیده شده‌اند و فاقد هرگونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند. این قشر، در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی و نابودی نظام سرمایه‌داری از بین می‌رود.

۸۵ - لیبرالیسم (Libéralisme)

از نظر مفهوم میتوان آنرا آزادمنشی معنا کرد که از واژه‌ی "لیبر" بمعنای آزاد مشتق شده است. از نظر سیاسی دارای دو مفهوم جداگانه است: در یک مفهوم سیاسی لیبرالیسم بیک جریان سیاسی بهرزوازی اطلاق می‌شود که در عصر مرفی بودن آن، در زمانیکه سرمایه - داری صنعتی علیه آریستوکراسی فئودالی مبارزه میکرد و در صد گرفتن قدرت بود، بوجود آمد و رشد کرد. لیبرالها یا آزادمنشان در آنزمان بیانگرمنافع و مدافع طبقه‌ای در حال رشد و بالنده بودند، آزادی از قید و بند های اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم را طلب میکردند، میخواستند که قدرت مطلقه‌ی ساطنت محدود شود، در پارلمان عناصر لیبرال راه یابند و حق رأی آزاد و سایر حقوق سیاسی در محدودی خاص آن دوران بمفهوم بهرزوائی آن برسمیت شناخته شود. در مفهوم سیاسی دیگر لیبرالیسم بیک روش لاقیدانه و دوروش مسلکانه در داخل حزب طبقه‌ی کارگرنسبت بدشمن طبقاتی اطلاق میشود. در این مفهوم لیبرالیسم بمعنای آشتی طلبی غیراصولی بضر اساسانده‌ی پشه‌های مارکسیسم لنینیسم، نرزش بیجا در مقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول بععلل مشخصی بکسار می‌رود. لیبرالیسم در این مفهوم از تظاهرات اپورتونیسم و اندیوید والیسم است. احزاب مارکسیستی با این جریان که مخالف با پیگیری در اجرای خط مشی و مبارزه‌ی اصولی و هشجاری انقلابی است مبارزه میکنند.

۸۶ - مارکسیسم - لنینیسم (Marxisme - léninisme)

عبارتست از مجموعه‌ی تعالیم انقلابی مارکس و انگلس و لنین، سیستم کامل آموزش و نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان. مارکسیسم مشتق است از نام کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) بنیان‌گذار کمونیسم علمی و رهبر و آموزگار پرلتاریای جهان. مارکسیسم یعنی مجموعه‌ی تعالیم و نظریات او و رفیق هم‌زمش فردریک انگلس (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵)، در دهه‌ی چهارم قرن گذشته برشالده‌ی رشد مبارزه‌ی رهائی‌بخش طبقه‌ی کارگر و بمنابیه بیان تئوریک منافع اساسی این طبقه و برنامه‌ی بیکار بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم پدید شد.

پیدایش مارکسیسم یک چرخش انقلابی بزرگ دوران ساز در تاریخ علم و در زمینه‌های مهمی از شناخت بشری چون فلسفه، اقتصاد سیاسی و آموزش سوسیالیسم و غیره محسوب میگردد. مارکس و انگلس آنچنان علم انقلابی واقعی را ایجاد کردند که وظیفه‌اش تنها توضیح درست جهان نیست، بلکه تشییر آنست: تشییر طبیعت، جامعه و انسان. تعالیم مارکسیسم جهان بینی کامل و همه‌جانبه‌ای را در دسترس بشر قرار میدهد که راز نیرومندی و شکست

ناید بی ایش درد رستی و طایفتش با واقعیت است.
 مطالب اساسی در مارکسیسم عبارتند از: لیل ساختن نقش و رسالت تاریخی طبقه کارگر، مبارزه
 سازنده می جامعه و با این طبقه کمونیستی، مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه -
 داری نابودی جبری آن و ناگزیری استقرار جامعه سوسیالیستی را ثابت نمود و بدین ترتیب
 کمونیسم علمی که یکی از بهترین اجزا "مشکلهای مارکسیسم است" بی ریزی شد.
 ماتریالیسم دیاکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالید هی فلسفی مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل
 میدهند که بنیادهای آموزش خلاق و زنده مرتباً تکامل میپذیرد و غنی میشود و با هر توسعه
 دکامتیسم، تحمیر، برخورد سطحی و یکجانبه مغایر است و نیروی خلاقه آن از زندگی و
 پراتیک انقلابی سرچشمه میگیرد.

وابستگی جدائی ناپذیر بین تئوری و پراتیک وجه مشخصه مارکسیسم - لنینیسم است یعنی
 همان چیزی که انواع نظریات رفرمیستی و رویزونیستی، سکتاریستی و بورکراتیک فاقد آنند.
 مارکس و انگلس در همان هنگام حیات خویش مرتباً آموزش خود را تکامل بخشیدند، با نظریات
 و نتیجه گیریهای جدید غنی کردند، صحت عقاید خود را در کوهی تجربه انقلابی توده ها و
 آخرین دستاوردهای علم و فن محک میزدند.

مرحله جدید تکامل مارکسیسم - پس از بنیاد ایش امپریالیسم و آغاز دوران انقلابهای
 سوسیالیستی - با نام ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴) پیوند دارد. خدمت لنین
 بتعالیم مارکس و انگلس و غنی کردن آن با اندازه ای زیاد است که امروز بحق این مجموعه
 تعالیم یکپارچه و تفکیک ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم مینامیم.

لنین دایهانده دیاکتیک مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده های نو پس
 مرحلهی تاریخی جدید بنکار برد و ماهیت قوانین مرحلهی امپریالیستی طرز تولید سرمایه داری
 را کشف و تحلیل کرد، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و امکان بهره ریزی چنیین
 انقلابی را نخست در یک کشور مدلل ساخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در عمل صحت
 اندیشه های لنین را ثابت کرد. احزاب مارکسیست - لنینیست با تعمیم تجربیات خود در پی
 بخاطر استقلال ملی و سوسیالیسم که در اسناد و برنامه های آنها و همچنین در اسناد و اعلامیه
 های جلسات مشورتی بین المللی منعکس است، مارکسیسم - لنینیسم را غنی تر کرده تکامل
 سپهشند.

امروز مارکسیسم - لنینیسم نه فقط تئوری بلکه پراتیک میلیونها انسانست که به نهای جامعه
 سوسیالیستی و کمونیستی میشوند. در این شرایط نقش و اهمیت مارکسیسم - لنینیسم
 بمراتب فزونی می یابد، زیرا که جامعه نوه آگاهانه و طبق نقشه بنامیشود. شرط عدم تکامل
 مارکسیسم - لنینیسم مبارزه دائمی آن با اپورتونیسم و رویزونیسم راست و "چپ" است.

۸۷ - ماک کارتیسم (McCarthyism)

این واژه از نام سناتور امریکائی "جوزف ماک کارتی" مشتق شده است. این سناتور مرجع
 امریکائی و نماینده ی هارترین محافظ امپریالیستی در بحبوحه جنگ سرد ریاست کمسیون
 فرعی تحقیقات ارگانهای دولتی امریکارا، که در سال ۱۹۵۱ تا "سپس شده بود، بعد
 داشت و تحت عنوان "فعالیت ضد امریکائی" از وحشیانه ترین اسالیب و خشن ترین شیوهها
 در برگرد و سرکوب افراد و سازمانهای مترقی استفاده میکرد. ماک کارتیسم مترادف بسا

استفاده از وسائلی چون ارباب، شانتاز، تهدید، ترور، اتهام زنی و پرونده سازی برای سرکوب افراد و سازمانهای مترقی است. ماک کارتیسم مظهر اقدامات محافظی است که سعی در قاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی دارند و میکوشند آزاد بها و حقوق دمکراتیک را از بین ببرند.

(Machiavelisme)

۸۸ - ماکیاولیسیم

این واژه از نام " ماکیاول " نویسنده و سیاستمدار ایتالیایی که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میزیسته مشتق شده است. وی به زمامداران ایتالیا توصیه میکرد که برای رسیدن به هدف خود بهر وسیله، هر چند مذموم و ناشایست متوسل شوند و ترس از انتخاب وسیله نداشته باشند. او میگفت هدف، توجیه کننده وسیله است. واژه ماکیاولیسیم بمعنای آن سیاست و روشی است که از هیچ وسیله ای برای رسیدن به هدف رویگردان نیست و در این راه موازن اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت را زیر پا میگذارد. بعبارت دیگر ماکیاولیسیم یعنی رواداشتن هرگونه شیوه ای ولو منافی اخلاقی و وجدان و مابین حقیقت و عدالت، برای نیل به هدف سیاسی خود.

چنین شیوه ای بکلی با روش و سیاست احزاب کمونیست و کارگری بیگانه است. احزاب طراز نوین کارگری مابین هدف و وسیله رابطه قائلند. مارکس میگفت نمیتوان بسسه هدف های شریف با وسائل غیر شریف دست یافت.

(Maltusianisme)

۸۹ - مالتوسیانیسم

این واژه از نام " مالتوس " کشیش انگلیسی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میزیست مشتق شده است. تئوری او یک نظریه بزرگوارانه عمیقاً ارتجاعی است. او میگفت که جمعیت بشری بسیار سریعتر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد میکند و از این مقدمه غلط نتیجه غلط تری میگرفت که گویا خود توده های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند، زیرا زاد و ولد سریع آنهاست که موجب گرسنگی و تنگدستی میشود. طرفداران نظریه مالتوسیسی نظام اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده میگیرند، بنقش علم و تکنیک و دستاورد های آن توجهی ندارند. مارکس ناد رستی این نظریه را در همان دوران نشان داده است.

در این اواخر برخی از جامعه شناسان امریکائی و انگلیسی و غیره کوشش کرده اند این اندیشه را احیا کنند و با تئوری نئومالتوسیانیسم خود سعی دارند سیاست مستعمراتی دول امریکایی را توجیه کنند. آنها حتی جنگهای غارتگرانه را وسیله ای برای بهبود وضع زندگی مردم میشمرند زیرا که افراد اضافی را از بین میرد!

این تئوری دارای ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی است. در حقیقت بدبختی و فقر زحمتکشسان در نظام سرمایه داری، جنگهای امریکایی و کشورگشاییهای مستعمراتی، دهه ها، ششدهه ها، تضاد های آشتی ناپذیر این نظام متکی بر استثمارست و با اصطلاح قانون جاودانی نمیتواند که

مورد ادعای هواداران مالتوس است هیچ پایه علمی ندارد.
تجزیه تاریخی و ازدیاد جمعیت همزمان با بهبود سریع وضع زندگی توده‌های مردم در کشورهای
سوسیالیستی، در عمل هیچ‌گونه تئوری رانشان‌میدهد.

۹۰ - مانیفست (Manifeste)

این واژه که گاه آنرا اعلامیه، پیام، نظرگاه و غیره ترجمه کرده‌اند دارای چند مفهوم است.
رایجترین مفهوم آن پیام تفصیلی با ابراز اصول عقاید خویش است که میتواند از جانب
یک گروه یا حزب سیاسی، شخصیتها یا سازمانهای ادبی و هنری و غیره منتشر شود. در یک
مانیفست معمولاً جهان بینی، مرام و برنامه‌ی عمل و تصمیمات و پیشنهادهاییکه باید اجرا
کرد قید میشود. مشهورترین نمونه‌ی آن "مانیفست حزب کمونیست" است که در سال ۱۸۴۸
توسط مارکس و انگلس نوشته شده و بمتابه اعلامیه‌ی ظهور کمونیسم علمی بشمار میرود. در این
کتاب اصول عقاید مارکسیستی برنامه‌ی وار تشریح شده است.
مانیفست ممکن است از جانب مثلاً یک گروه هنرمند یا نویسندگانه منتشر شود و علامت ایجاد یک
مکتب هنری یا شرح عقاید این مکتب باشد. پیام مشهور نخستین جلسه‌ی مشورتی احزاب
کمونیست و کارگری خطاب به همی مردم جهان در باره‌ی ماهیت امر حفظ صلح نیز بمتابه
مانیفست صلح مشهور است.

گاهی اوقات یک دولت یا یک حزب سیاسی نیز بیان عقاید و نظریات و یا یک تصمیم مهم خود را
مانیفست نام مینهد. در جریان انتخابات اغلب مانیفست انتخاباتی منتشر میشود که برنامه‌ی
عمل را در برمیگیرد. در برخی موارد واژه‌ی مانیفست حتی بمعنای یک متن سیاسی یا ورقه‌ی
تبلیغی که هدفش یک مسئله‌ی مشخص و حادث است و در بین مردم توزیع میشود استعمال
شده است و در این معنا بمفهوم یک تراکت مفصلتر میباشد.

۹۱ - مبارزه‌ی حزبی

مبارزه‌ی حزبی برد و نوع است: مبارزه‌ی برون حزبی و مبارزه‌ی درون حزبی. مبارزه‌ی برون
حزبی مبارزه‌ی ایست که حزب بخاطر آرمانهای خود و اجرای هدفهای برنامه‌ی خود ای خویش انجام
میدهد. این مبارزه علیه دشمنان سوسیالیسم و دمکراسی و استقلال و همدستان داعی یا
موقت آنها و با کمک همه‌ی متحدین داعی یا موقت طبقه‌ی کارگر صورت میگیرد. این مبارزه
اصلی حزب است و در سه شکل عمدی ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی بروز میکند. این
مبارزه میتواند بد صورت انجام گیرد: علنی یعنی در کادر اجازه‌ی قوانین و مخفی یعنی
در وراء قوانین موجود.

وقتی حزب علنی است باید خود راهمواره برای انتقال بکار مخفی آماده نگاهداری تا بهنگام
توطئه‌ی ارتجاع و یورش قوای استبدادی سازمانهای خود را حفظ کند. وقتی حزب مخفی
است امکانات عملی اش محدود میشود. در این صورت شیوه‌ی زندگی و فعالیت حزبی تغییراتی
می‌یابد. در اینحالت تلفیق کار مخفی و علنی اهمیت ویژه‌ای کسب میکند. برای تفهیم شعار
های حزب و تجهیز مردم، استفاده از سازمانهای علنی و امکانات قانونی ضرورت خاص می‌یابد.
آمیخته کردن این عمل با کار مخفی باید با مهارت و تدبیر انجام گیرد.

مبارزه برون حزبی برای نهل به هدف اساسی استراتژیک و انجام انقلاب از در راه اساسی
 میتواند صورت پذیرد: مسالمت آمیز و قهر آمیز.
 راه مسالمت آمیز یعنی استفاده از تظاهرات، اعتصابات و انتخابات و نظائر آن.
 راه قهر آمیز یعنی استفاده از مبارزه مسلحانه، مبارزه پارتیزانی، جنگ انقلابی و نظائر
 آن.

حزب ترجیح میدهد که از طریق مسالمت آمیز به هدف برسد، ولی طبقات حاکمه با اعمال قهر،
 یا محو همه آثار مکرسی و از بین بردن امکانات مبارزه مسالمت آمیز، راه قهر آمیز مبارزه
 را تحمیل میکنند. ضمناً باید دانست که بعزت رشد و نیرومندی روز افزون ارد و گاه سوسیالیستی
 نهضت کارگری و جنبش آزاد پیش ملی و ضعف ناگزیر و روز افزون امپریالیسم و ارتجاع
 امکانات پیروزی راه مسالمت آمیز بیشتر شده و در آینده بازم بیشتر خواهد شد.

آموزش لئینی انقلاب آنست که حزب نباید هیچکدام از راهها و اشکال مبارزه را مطلق کند، بلکه
 متناسب با اوضاع و احوال مشخص باید از همه اشکال مبارزه استفاده کند و آماده باشد که
 در صورت لزوم سرعت شکلی را با شکل دیگر تعویض نماید.

انقلاب بهر شکلی که عملی گردد - مسالمت آمیز یا قهر آمیز - جنبه‌ی تحمیل دارد یعنی فقط
 با اعمال قدرت است که طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی سرنگون میشود و جای خود را طبقه‌ی انقلابی
 میدهد. مسئله اصلی در انقلاب بدست آوردن قدرت حاکمه است. بنابراین شکل بدست
 آوردن قدرت حاکمه جنبه‌ی فرعی دارد.

مبارزه درون حزبی مبارزه ایست که برای تحکیم وحدت حزب، دفاع از ایدئولوژی و جهان
 بینی و مبنی سیاسی و موازین تشکیلاتی حزب و علیه انحرافات "چپ" و راست انجام میگردد
 این مبارزه در چارچوب موازین تشکیلاتی و براساس اصل سانترالیسم دموکراتیک باید صورت
 پذیرد. هرگونه روشهای گروهی و فراقسیمی در حزب طراز نون طبقه‌ی کارگر محکوم است.

در داخل حزب اصل سریت و علنیت هرد و مراعات میشود. مراعات صحیح تناسب بین این
 دو از مسائل مهم حیات حزبی است. ارگانهای رهبری حزب در مقابل اعضای خود، طبقه‌ی
 کارگر و افراد جامعه پیوسته و اقمیات پرا میگویند و در عین حال برای جلبگیری از گزند و دست
 دشمن و بخاطر موفقیت در مبارزه، سریت را بسود امنیت حزب و اعضای آن مراعات میکنند.
 (۹۲، ۴۳، ۴۱، ۱۹، ۹)

۹۲- مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی مبارتست از مبارزه ای که با شکل گوناگون بین طبقه‌ی استثمارگر و طبقه‌ی
 استثمارشونده جریان دارد و مظهر و بیانگر خصالت آشتی ناپذیر منافع این دو طبقه است.
 مبارزه طبقاتی نیروی محرکه‌ی اساسی در تمام جوامع منقسم بطبقات متخاصم، یعنی
 دورانهای برده داری، فئودالیسم و سرمایه داری بشمار میرود.
 کشف طبقه و مبارزه طبقاتی قبل از پیدایش مارکسیسم صورت گرفت و مورخین و اقتصاد دانان
 و جامعه شناسان مترقی و حتی بورژوازی بوجود طبقات در جامعه و مبارزه طبقاتی بین
 آنها پی برده بودند، ولی تئوری علمی مبارزه طبقاتی را کارل مارکس و فردریک انگلس
 تدوین نمودند، اهمیت آنرا بنامه نیروی محرکه‌ی جوامع منقسم بطبقات متخاصم ثابت کردند
 و نشان دادند که بالاخره این مبارزه از طریق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتور

برلن را به از بین بردن هر نوع طبقه و ایجاد جامعه‌ی بدون طبقات یعنی جامعه‌ی کمونیستی می‌انجامد.
لنین می‌نویسد:

" در پیچ و خمها و آشفتگیهای ظاهری جامعه، مارکسیسم راهنمای اصلی را بدست می‌دهد و قوانین عینی و ضروری جامعه را کشف میکند. این راهنما، تئوری مبارزه‌ی طبقاتیست."

لنین اضافه میکند:

" سرچشمه‌ی آمال و هدفهای متضاد افراد عبارتست از تفاوت بین موضع و شرایط زندگی طبقاتی که این افراد در آن جای دارند و جامعه را تشکیل می‌دهند."

در صورت بند پیهای اجتماعی - اقتصادی بردگی و فئودالیسم و سرمایه داری، منافع طبقات حاکم و طبقات ستمکش کاملاً در نقطه‌ی مقابل یکدیگر قرار دارند. منافع طبقه‌ی حاکم استثمارگر (برده داران، اربابان، سرمایه داران) حفظ مناسبات تولیدی و تشدید شکل بهره‌کشی موجود را ایجاب میکند؛ و برعکس طبقه‌ی ستمکش و بهره‌ده (برندگان، رعایا، برلناریسا)، تغییر و تحول، رهائی از ستم و استثمار و بهبود اساسی وضع زندگی خویش است. مبارزه‌ی طبقات متخاصم، آشتی ناپذیر است. این مبارزه از تضاد آشتی ناپذیر وضع اقتصادی و سیاسی طبقات در جامعه ناشی میشود. مبارزه‌ی زحمتکشان بر ضد اسارت و خواست آنهاست. اثر به تحصیل زندگی بهتر، آزاد و سعادتمند کاملاً طبیعی و طبق قانون تکامل است. بدین مبارزه‌ی طبقات، ترقی اجتماعی روی نمیدهد. ضمناً هر اندازه مبارزه‌ی توده‌های اسپر علیه استثمارگران سرسخت‌تر و متشکل‌تر باشد تکامل جامعه‌ی علی‌القاعده سریعتر است. شکل عالی مبارزه‌ی طبقاتی - انقلاب اجتماعی است که در ترقی جامعه نقش بزرگی دارد. در نتیجه‌ی انقلاب اجتماعی است که نظم اجتماعی کهنه نابود میشود و نظم جدید و مرفقی جای آنرا می‌گیرد.

مبارزه‌ی طبقاتی در جوامع برده داری و فئودالی - مبارزه‌ی بردگان بابرده داران در جامعه برده داری اشکال گوناگونی داشت: از خراب کردن ابزار تولید تا قیامهای بزرگ توده‌ای نظیر قیام اسپارتاکوس در قرن اول قبل از میلاد که در آن بیش از صد هزار برده شرکت جستند. در دوران فئودالیسم مبارزه‌ی طبقاتی اشکال حادثی بخود گرفت. دهقانان و فئودالها طبقات متخاصم اصلی بودند. اغلب زحمتکشان شهر و بویژه پیشه‌وران در کنار دهقانان قرار میگرفتند. در این دوران قیامها بصورت جنگهای دهقانی بروز میکرد کسسه سرزمینهای وسیعی را در بر میگرفت و سالهای طولانی ادامه می‌یافت.

معدلک قیامهای توده‌های محروم در جوامع برده داری و فئودالی نمیتوانستند با استثمار پایان بخشند، زیرا شرایط لازم فراهم نیامده بود، سطح تولید امکان گذار به نظام اجتماعی آزاد و بدون استثمار را نمیداد. عدم تشکل، روشن نبودن هدف و طرق نیل بان، فقدان تئوری انقلابی و حزب بمثابه پیشاهنگ و ستاد مبارزه مانع چنین گذاری بود. این شرایط در دوران سرمایه داری ایجاد میشود. با اینحال قیامهای بردگان و دهقانان که پایه‌های جامعه‌ی کهنه را متزلزل نمودند نقش عظیم مرفقی در تاریخ داشته‌اند.

مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه داری - مبارزه‌ی طبقاتی بویژه در دوران سرمایه داری

آخرین دوران مبتنی بر استثمار شدت بیسابقه ای می‌یابد. در اثر مبارزه توده‌های بهره‌ده علیه بورژوازی، مرفقی‌ترین، آگاه‌ترین و متشکل‌ترین طبقه‌ی جامعه‌ی مدرن یعنی پرولتاریا قرار دارد.

مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری موجب تکامل جامعه‌ی چه در دورانهای نسبتاً مسالمت‌آمیز و چه بویژه در دورانهای طوفانی انقلابی می‌شود. در شرایط سرمایه‌داری، مبارزه‌ی طبقاتی در رشد نیروهای تولیدی عامل کم‌اهمیتی نیست، ولی بویژه در زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه اهمیت دارد. مثلاً این مبارزه در دوران معاصر مانع جدی تحقق نیات شوم امپریالیستها در زمینه‌ی جنگ آفریزی، یا سرکوب نهضت‌های نجات‌بخش ملی، یا از بین بردن بقایای آزادیهای دموکراتیک است.

در زمان ما مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا در شرایط کنونی، یعنی در مرحله‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری و تبدیل سیستم جهانی سوسیالیستی به عامل تعیین‌کننده‌ی تکامل جامعه‌ی بشری جریان دارد. پیشرفت‌های سیستم جهانی سوسیالیستی، عمیق شدن بحران سرمایه‌داری، افزایش نفوذ احزاب کمونیست در توده‌ها، ورشکست افکار رفرمیستی، شرایط مبارزه‌ی طبقاتی را بسود طبقه‌ی کارگر تغییر داده است.

از مهمترین خصوصیات جنبش کارگری معاصر ترکیب مبارزه‌ی پرولتاریا بخاطر سوسیالیسم، بسا جنبش‌همگانی خلق‌ها بخاطر استقلال ملی و دموکراسی و صلح است. بر اساس مبارزه‌ی مشترک علیه امپریالیسم، اتحاد نیروهای سوسیالیستی و دموکراتیک صورت می‌پذیرد. سوسیالیسم و دموکراسی از یکدیگر جدا نمی‌توانند. پرولتاریا در مبارزه بخاطر حقوق خود، بخاطر دموکراسی و سوسیالیسم از اشکال گوناگون پیکار استفاده می‌کند. مطالبات اقتصادی ناگزیران اغلب با خواسته‌های سیاسی درهم می‌آمیزد و ضربه‌ی اساسی را بر انحصارهای سرمایه‌داری متده‌جه می‌سازد. در این مبارزه توده‌های عظیم دهقانان و قشرهای مرفقی روشنفکران و دیگرافت‌ها دموکراتیک جامعه به پرولتاریا می‌پیوندند.

در مرحله‌ی امپریالیسم رشد مبارزه‌ی طبقاتی ناگزیر پرولتاریا را بسوی انجام انقلاب سوسیالیستی سوق می‌دهد. پس از انقلاب سوسیالیستی و اجتماعی کردن مالکیت وسائل تولیدی و سلسله قدرت از طبقات استثمارگر، راه بسوی جامعه‌ی بدون طبقه گشوده می‌شود. مبارزه‌ی طبقاتی در مرحله‌ی گذار از سرمایه‌داری بسوسیالیسم - در نتیجه‌ی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مرحله‌ی گذار به سوسیالیسم آغاز می‌شود. در این مرحله، مبارزه طبقاتی ناگزیر است، زیرا بورژوازی که از قدرت بزیرافکند شده بهیچوجه بایرقراری قدرت زحمتکشان و محو مالکیت خصوصی نمیتواند سرسازگاری داشته باشد. بهمین جهت در مقابل حاکمیت پرولتاریا با سرسختی و بیرحمی مقاومت می‌کند. بورژوازی در مبارزه با پرولتاریا پیروزمند بوسائل و طرق گوناگون تثبیت می‌جوید، با استفاده از مواضع اقتصادی و ارتباطات خود با قشر فوقانی روشنفکران و کارمندان و متخصصین نظامی میکوشد زندگی اقتصادی کشور و کارموسسات دولتی و دفاع کشور را فلج سازد، میکوشد برافکار توده‌های مردم تاشیرکند و بالاخره بمنظور برقراری مجدد سرمایه‌داری بمبارزه‌ی مسلحانه علیه زحمتکشان دست می‌زند و در همه احوال بکک سرمایه‌ی بین‌المللی مستظهر است.

بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزه‌ی طبقاتی را از بین نمی‌برد. اما این مبارزه در شرایطی جریان دارد که پرولتاریا از لحاظ سیاسی مسلط است و موضع کلیدی اقتصاد کشور را در دست دارد. متناسب با این شرایط اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در این مرحله تغییر می‌کند.

اشکال نوین مبارزه‌ی طبقاتی در مرحله‌ی گذار از سرمایه داری بسوسیالیسم عبارتند از سرکوب مقاومت استثمارگران، جنگ داخلی بمشابه حادترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی بین پرولتاریسا و بورژوازی، مبارزه برای تحولات سوسیالیستی در کشاورزی و رهائی دهقانان از نفوذ بورژوازی و بدست گرفتن رهبری توده‌های غیرپرولتری از جانب پرولتاریا، مبارزه برای استفاده از کارشناسان بورژوا و جلب آنان به کار در اقتصاد ملی، مبارزه برای ایجاد انضباط نوین سوسیالیستی در کارخلاق ساختمانی و از بین بردن طرز تفکر خرد بورژوازی در آگاهی مردم، مبارزه برای ارتقاء اقتصاد ملی و ارضای نیازمندیهای مادی و معنوی روزافزون زحمتکشان.

در جامعه‌ی سوسیالیستی در نتیجه‌ی تحولات عمیق در انسان‌دو طبقه‌ی دست کارگران و دهقانان و همچنین روشنفکران زحمتکش سوسیالیستی باقی میمانند تا هنگامیکه سیستم سرمایه داری در جهان وجود دارد مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی علیه بورژوازی امپریالیستی ادامه خواهد یافت. لایه تیز مبارزه پس از محو طبقات استثمارگر متوجه صحنه بین المللی میشود و همچنین صحنه بزرگ مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک رادبر میگردد. خود سیاست همزیستی مسالمت آمیز شکلی از اشکال مبارزه‌ی طبقاتی در صحنه‌ی جهانی نیست. این مبارزه تقویت هشیاری، افشای توطئه‌های امپریالیستها، تقویت نیروهای دفاعی و مقاومت در برابر هرگونه تجاوز را ضرور میکند. واضح است که در زمینه‌ی ایدئولوژیک هیچگونه همزیستی مسالمت آمیزی وجود ندارد.

(۷۳ ، ۷۰ ، ۵۸ ، ۴۸ ، ۴۳ ، ۳۶ ، ۳۳ ، ۱۹ ، ۹)

۹۳- مسئله‌ی ارضی

مسئله‌ی ارضی عبارتست از مسئله‌ی مناسبات مالکیت در کشاورزی، مسئله‌ی طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی در روستا. البته در صورت بندبندیهای اجتماعی - اقتصادی مختلف مسئله‌ی ارضی دارای محتوی مختلفی است. این محتوی را خصلت نظام اجتماعی مربوطه و قوانین اقتصادی آن تعیین میکند.

دهقانان که در مرحله‌ی افول کمون اولیه پدید میگردند، در دوران بردگی تحت استثمارشدید برده‌داران، بازرگانان و رباخواران قرار دارند؛ آنها بیش از پیش فقیرشده، یابیده و یابیده زمین پرولتاریا امید ل میگردند، درحالیکه صاحبان برده بیش از پیش بوسعت زمینهای تحت مالکیت خویش میافزایند. مبارزه‌ی دهقانان با قیام بردگان در آن زمان درهم آمیخت که خود موجب تزلزل نظام برده‌داری گشت.

در دوران فئودالیسم، ارضی، متعلق به اربابست و او رعایا را بشدت استثمار میکند. مبارزه‌ی دهقانان برای گرفتن زمین و برای آزاد شدن از قیود فئودالی، محتوی اساسی مسئله‌ی ارضی را در این دوران تشکیل میدهد. مبارزات و قیامهای دهقانی علیه استثمار اربابی نقش قاطع را در الفیای این نظام پوسیده ایفا میکند.

در دوران سرمایه داری مسئله‌ی ارضی به نفوذ و رشد مناسبات سرمایه داری درده مربوط است. زمینداران سرمایه دار نیرو میگیرند، برخی مالکان زمینهای خود را به اجاره میدهند و اجاره‌داران بزرگ خود از کار روزمزدی روستائیان استفاده میکنند. قشرهای وسیع کم‌زمین و بی‌زمین دهقانان و همچنین کارگران کشاورزی که محصول مستقیم مناسبات سرمایه داری درده هستند توسط زمینداران سرمایه دار که خود با انواع مختلف عمل میکنند و توسط مالکان،

ریاخوانان و تجار بزرگ استثمار میشوند.

رشد سرمایه داری در دهه بتدریج به جان‌نشین شدن تولید بزرگ بجای تولید کوچک کشاورزی، به قشر بندی دهقانان و خانه خرابی توده‌های اصلی دهقانان منجر میشود. از یکطرف عده‌های کمی دهقان مرفه زمینهای خود را وسعت میدهند، بنه‌های مالی و اقتصادی خود را تقویت میکنند و به بورژوازی ده بدل میشوند که آنها را کولاک میگویند؛ از سوی دیگر انبوه عظیم دهقانان فقیر و بی چیز که عده‌های روز افزونی از آنها به کارگر کشاورزی بدل میشوند، یا در شهرها به صنایع جلب میگردد و یا به خیل‌نیکاران می‌پیوندند.

در مرحله امپریالیستی دوران سرمایه داری تسلط سرمایه‌های مالی، صاحبان بانکهای رهنی و اعتباری و مؤسسات نظیر بانک کشاورزی عمیقتر و همه جانبه تر میشود. بانکها و انحصارات با اعتبارات و وامهای خود بر قسمت مهمی از اراضی عملاً چنگ می‌اندازند، خرید و فروش محصولات کشاورزی را قبضه میکنند و بحساب گرانی کالاهای صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی سود هنگفت می‌برند. در برخی از کشورها بقایای استثمار ارباب - رعیتی نظیر گرفتن سهم و اجاره جنسی و غیره همچنان ادامه پیدا میکند. قبل از این مرحله نیز شرکت‌های سرمایه داری، واسطه‌های ثروتمند، علافان و سلف‌خران از همین طریق دهقانان را غارت میکنند. حتی دهقانان صاحب یک قطعه زمین نیز از طرق مختلفه در این نظام استثمار میشوند.

در این مراحل، مبارزه دهقانان نیز برای حل مسئله‌های ارضی، برای تغییر مناسبات مالکیت در کشاورزی، برای گرفتن زمین، برای از بین بردن بقایای فئودالیسم علیه اشکال نوین استثمار سرمایه داری و تسلط زمینداران و شرکتها تشدید می‌یابد. بارشده سرمایه‌داری مبارزه دهقانان بی چیز و کارگران کشاورزی علیه کولاکها نیز بسط پیدا میکند. رهبر متحد دهقانان در این مبارزه طبقه کارگر است.

در نظام سوسیالیستی بایرانداختن استثمار و سلب مالکیت از مالکان و زمینداران بزرگ و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و همکاری دهقانان در تولید کشاورزی و استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی در کشاورزی مسئله‌های ارضی حل میشود.

این مسئله از آنجاکه مربوط به متحد اساسی طبقه کارگر در مبارزه انقلابی است جای مهمی را در تعالیم مارکسیسم - لنینیسم اشغال میکند.

(۵۳، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۳)

۹۴ - ملت و مسئله ملی

ملت عبارتست از اشتراك پایدارانسانها که طی تکامل تاریخی بوجود آمده و برشالوده‌های اشتراکی زبان و سرزمین و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیات و خلیقات ملی، که در فرهنگ ملی تجلی میکند، استوار است. تمام این وجوه مشخصه‌های مشترک که برشمرده‌ایم بیکدیگر مربوطند و تمامی آنها در مجموع خود اشتراک گروه افراد را به ملت مبدل میسازد. پیش از پیدایش ملتها، اشکال تاریخی دیگر اشتراک افراد وجود داشته نظیر طایفه، قبیله و قوم.

طبقه اشتراک افراد هست که پیوند خوبی و اقتصادی دارند؛ اجتماع چند طایفه قبیله را تشکیل میدهد. اینها در جامعه‌های اشتراکی اولیه وجود داشته و پایه‌های آنها بر مالکیت اشتراکی وسائل تولید و استفاده‌های مشترک از آنها قرار داشت. قوم در جامعه‌های بردگی و فئودالی

نوعی دیگر از اشتراك افراد است که دارای پیوند های خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترك دارند، ولی این اشتراك هنوز باندازه‌ی کافی پایدار نیست و در مقیاس کشوری نیز اشتراك اقتصادی هنوز کامل نیست.

بارشد سرمایه داری تجزیه‌ی اقتصادی و سیاسی بتدریج از میان رفت و بازار واحد در مقیاس کشوری بوجود آمد و اشتراك پایدار افراد که بگفته‌ی لنین عوامل اقتصادی ریشه دار مایه‌ی این پایدار است تا همین گشت. لنین میگوید ملت محصول ناگزیر و شکل ناگزیر تکامل اجتماعی دردوران بورژوازی است.

ملت را بنزاد نیز نباید اشتباه کرد. نژاد يك مقوله‌ی زیست شناسی است که وجه مشخصه‌ی آن خصائص جسمی و ظاهری نظیر رنگ پوست و شکل چشم و غیره میباشد. تفاوت سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خلقها بهیچوجه معلول اختلاف نژادى نیست. علم ثابت میکند که افراد تمام نژادها دارای استعداد های همانند میباشند و عقب ماندگی برخی از آنهاست. دارای علل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و بویژه تسلط استعمار است.

بارشد سرمایه داری و بویژه دردوران امپریالیسم تضاد های اجتماعی درداخل ملت بیش از پیش تکامل پیدا میکند، مبارزه‌ی بین طبقات شدید تر میشود و منافع ملی بیش از پیش بسا مبارزه‌ی طبقاتی طبقه‌ی کارگر و متحدین وی پیوند می‌یابد. بورژوازی برای سرپوش گذاشتن بر این تضاد و مبارزه، درآتش ناسیونالیسم و خصوصیت بین ملل میدهد. دشمنی و کینه‌ی بین ملل، اختلافات ملی و زد و خورد های ملی همه از عواقب شوم و ناگزیر سلطه‌ی سرمایه داریست.

پس از سرنگونی سرمایه داری سیمای ملت نیز بتدریج عمیقاً تحول می‌پذیرد و بسبب ملت نو، آزاد از طبقات و تضاد طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی، به ملت سوسیالیستی بدل میشود، که شالوده‌ی آنرا اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان زحمتکش تشکیل میدهد. مناسبات بین ملل نیز از ریشه عوض میشود، علل بی‌اعتمادی و کینه‌ها از بین میرود، ستم ملی برچیده شده جای آنرا کمک و احترام متقابل، تبادل روز افزون اقتصادی و فرهنگی و تکامل موزون و هماهنگ و شکوفان جمعی میگردد. در سوسیالیسم رشد و شکفتگی هر ملت موازی با اتحاد و دوستی بین ملل پیش میرود. پس از پیروزی کامل کمونیسم، نزدیکی بیش از پیش ملل منجر به از بین رفتن تفاوت های ملی خواهد شد. در يك جامعه‌ی کمونیستی تکامل یافته شکل جدیدی از اجتماع تاریخی افراد ایجاد خواهد شد که وسیعتر از ملت خواهد بود و تمامی بشریت را در يك خانواده‌ی واحد گرد خواهد آورد. البته این ثمره‌ی تکامل بسیار طولانی جامعه خواهد بود و بسیار دیرتر از تحقق یگانگی کامل اجتماعی صورت پذیر خواهد شد.

مسئله‌ی ملی - یعنی مسئله‌ی طرق و وسائل رهائی ملت های اسیر و برقراری تساوی حقوق میان خلقها. مارکسیسم - لنینیسم اهمیت مسئله‌ی ملی را خاطر نشان ساخته و معتقد است که باید باین مسئله برخورد مشخص تاریخی داشت، یعنی برای حل صحیح آن لازمست تکامل جامعه را در دیرانهای مختلف، خصوصیات تکامل هر کشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه‌ی جهان و در درون کشور معین، درجه‌ی فعالیت توده‌های زحمتکش ملت های مختلف، سطح آگاهی و تشکل آنها را بحساب آورد.

محتوی و اهمیت مسئله‌ی ملی در همه‌ی دیرانها یکسان نیست. دردوران پیدایش ملت ها مسئله‌ی ملی وابسته بود به سرنگونی فئودالیسم و تشکیل دولت های ملی. دردوران امپریالیسم مسئله‌ی ملی بیک مسئله‌ی بین المللی و بین دولتها بدل شده با مسئله‌ی آزادی از پیوغ استعمار در هم می‌آمیزد. زیرا دردوران امپریالیسم است که سیستم مستعمراتی بوجود آمده

جهان به ملت‌های اسارت‌گر و ملل اسیر تقسیم شد. سرمایه داری امپریالیستی بزرگترین اسیر کننده‌ی ملت‌ها و خفه کننده‌ی آزادی خلق‌ها شد. در این مرحله مسئله ملی از حد و مسئله داخلی دولت بیرون آمده و در صحنه‌ی جهانی بصورت مسئله ملی مستعمراتی درآمد که عبارتست از مسئله مبارزه‌ی خلق‌ها علیه یوغ استعمار، بخاطر آزادی و رشد مستقل. این مسئله همچنین با مسئله ارضی وابستگی پیدا کرده، زیرا توده‌ی عمده‌ی شرکت کنندنده در نهضت‌های رهایی‌بخش ملی راد هفانان تشکیل میدهند. در عصر ما احزاب کمونیست توجیه فراوان به حل مسئله ملی، به کمک به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، به جلوگیری از نقشه‌های استعمارانه و استیلاگرانه امپریالیسم، بدفاع از حق حاکمیت و استقلال ملی کشورها مبادول میدارند.

مارکس، انگلس و لنین توجه فراوانی به مسئله ملی نشان داده همواره آنرا تابع مسئله‌ی انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا، تابع منافع مبارزه بخاطر سوسیالیسم و ترقی اجتماعی میدانستند آنها خاطر نشان میساختند ملتی که بر ملت دیگر مستم کند خود نمیتواند آزاد باشد. آنها ثابت کردند که مسئله ملی در مجموع خود در چهارچوب جامعه‌ی سرمایه داری قابل حل نیست و حل قاطع آن تنها در شرایط جامعه‌ی سوسیالیستی امکان پذیر است. تنها در جامعه‌ی سوسیالیستی است که برابری کامل ملت‌ها تحقق می‌پذیرد، هر ملتی حق دارد سرنوشت خود را مستقلاً تعیین کند و در داخل یک کشور کثیرالملله این حق تاجد شدن کامل را نیز در برسر میگردد. اتحاد و اطمینان و اصولی و همبستگی برادرانه در این کشورها تنها برشالود هی احترام کامل بحقوق مساوی همه‌ی ملل امکان پذیر است.

در سند تحلیلی حزب توده‌ی ایران در باره‌ی وضع کشور ما پیرامون مسئله ملی در ایسرا ن چنین گفته میشود:

"در کشور کثیرالملله‌ی ایران یعنی کشوری که در آن خلق‌های متعددی زندگی میکنند و طی قرن‌های متعددی تاریخ بایکدیگرسرنوشت مشترکی داشته، در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و پرازنده‌ای باهم همکاری کرده و در راه استقلال و آزادی متحد و دوش بدوش هم فداکاری‌های بیشماری نموده‌اند، هنوز همه‌ی خلق‌ها از حقوق حقه‌ی خود برخوردار نیستند. علاوه بر شرکت در تمام مصائبی که ناشی از سیاست عمومی رژیم است یکرشته محرومیت‌های ملی نیز آنها را در فشار قرار میدهد. بارشد آگاهی ملی و درک واقعیت اوضاع ایران مبارزه‌ی خلق‌های کشور ما برای تأمین حقوق ملی و مکرانیک خود با منافع اساسی تمام خلق‌های ایران در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع در می‌آمیزد. مبارزات متعددی که در جریان سال‌های اخیر بویژه در کردستان و آذربایجان ایران بوقوع پیوسته است این حقیقت را بنحسب بارزی نشان میدهد."

پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر نهضت ملل اسیر در راه آزادی و استقلال به مرحله‌ی نوینی وارد شد و نیرومندی بیسابقه‌ای یافت. تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی شرایط باز هم مساعدتری را برای مبارزه‌ی آزاد یبخش ملل ایجاد کرد. در عصر ما میل خروشان انقلابات نجات‌بخش ملی سیستم مستعمراتی امپریالیسم را به تلاشی کامل و قطعی نزد یک کرده است. این پیروسی سیستم جهانی سوسیالیستی مطهش‌ترین و عمده‌ترین تکیه‌گاه جنبش‌های نجات‌بخش ملی است. انقلاب رهایی‌بخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی‌پذیرد.

این استقلال اگر به تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و اقتصادی نیاید و وظایف رستخیز ملی را انجام ندهد استقلال است سست بنیاد. فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در زیر ضربات جنبش‌های بخش ملی از لحاظ اهمیت تاریخی خود بلافاصله پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار دارد.

(۹۸، ۷۰، ۶۸، ۵۸، ۱۷)

۹۵- ملی کردن (Nationalisation)

درک معنای درست این واژه از جهت ضرورت است: یکی اهمیت فوق العاده‌ی آن در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه و دیگری تحریفی که بعد از معنای آن میشود و بخصوص در کشور ما کلمات ملی و ملی شده درست در جهت عکس مفهوم واقعی و علی‌ان بکار برده میشود. ملی کردن یعنی آنکه زمین، بانکها، وسائط حمل و نقل، کارخانجات و مؤسسات مختلف تولیدی و بازرگانی، انتفاعی، و منظور کلی وسائل تولید از مالکیت اشخاص و یا شرکتهای خصوصی بد آورده شده بتعلق دولت درآید.

بنابراین مفهوم ملی کردن عبارت از الغای مالکیت اشخاص و شرکتهای خصوصی داخلی و خارجی از مؤسسات و وسائلی است که این افراد و شرکتهای برای بهره‌کشی سرمایه‌داری از آن استفاده میکنند و تبدیل آنها بمؤسسات و وسائلی که در تصرف و مالکیت دولت است. وقتی میگوئیم ملی کردن صنایع نفت یعنی بد آوردن آن از دست کمپانیهای نفتی خارجی و سپردن کلیه امور آن بدست دولت. وقتی میگوئیم ملی کردن بازرگانی خارجی یعنی انحصار کلیه‌ی داد و ستدها بباد پیکر کشورها توسط دولت و کوتاه کردن دست بازرگانان آزان. بنابراین روشن است که استعمال کلمه "ملی" برای مدارس و یا تلویزیون یا مؤسسات دیگر که متعلق با افراد و مؤسسات خصوصی است بکلی غلط است. مدارس "ملی" در حقیقت مدارس خصوصی هستند. مدارس ملی واقعی فقط میتوان بآن مؤسسات تعلیماتی گفت که متعلق بدولت باشند. فلان کارخانه‌ی متعلق بیک سرمایه‌دار دیگر "ملی" نیست، خصوصی است. مؤسسه‌ی ملی یعنی مثلاً راه آهن که متعلق بدولت است یا کارخانجات ذوب آهن و تراکتورسازی و ماشین سازی و غیره که با کمک کشورهای سوسیالیستی در دست ساختمانست. ملی کردن مؤسسات مدارس خصوصی که به بنگاههای تجارتهای و کسب درآمد سرشار بدل شده اند یعنی سلب مالکیت از سرمایه‌داران صاحب این مؤسسات و استقرار مالکیت دولت بر آنها.

پس از شرح معنای واژه ملی کردن به ماهیت و سرشت آن میپردازیم. از آنجاکه دولت خود خصلت طبقاتی دارد و در هر جامعه‌ای معرف و مدافع طبقه‌ی طبقاتی است، ملی کردن را نیز جد از سرشت طبقاتی دولت نمیتوان در نظر گرفت. در این مفهوم بیشتر روشن میشود که ملی کردن نه فقط یک مقوله‌ی اقتصادی بلکه یک مقوله‌ی سیاسی نیز هست.

در کشورهای سرمایه‌داری "ملی کردن" مؤسسات هنوز بمعنای آن نیست که این مؤسسات متعلق به همه‌ی خلق است، زیرا دولت موجود خود مدافع و معرف همه‌ی خلق نیست. در کشورهای سرمایه‌داری "ملی کردن" شالوده‌ی استثمار را از بین نمیرد و مناسبات نوین تولیدی ایجاد نمیکند. در این جوامع بسته بتناسب نیروی طبقات و مبارزه‌ی آنها، درجه‌ی نفوذ و قدرت توده‌های زحمتکش یا فعل و انفعالات داخل گروههای سرمایه‌دار و منافع آنها، از ملی کردن مؤسسات هدفهای مختلف تعقیب میشود و نتایج گوناگون بدست میآید.

ملی کردن گاه منجر به محدود کردن قدرت گروه‌های انحصاری میشود و گاه بتقویت شکل سرمایه داری دولتی میانجامد. نمونه هائی هست که سرمایه داران از ملی کردن برای فروش کارخانجات و وسائل کهنه و فرسوده خود و واگذاری یا تجدید ساختمان و مدرنیزه کردن آنها بدوش دولت یعنی خزانه‌ی عمومی استفاده کرده اند. بهنگام قدرت توده‌های زحمت‌کش و مبارزه‌ی فعال آنها، ملی کردن در جهت خواسته‌های اساسی زحمتکشان و محدود کردن قدرت سرمایه داری صورت میگیرد، مثل نمونه‌ی ملی کردن برخی از موسسات در فرانسه پس از آزادی از یوغ فاشیسم و پیروزی نبرد عظیم ضد هیتلری.

در حال حاضر در کشورهای سرمایه داری دشمن عدوی طبقه‌ی کارگر انحصارهای سرمایه‌داری هستند. این انحصارها دشمن عدوی دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه داران کوچک اکثریت کارمندان و روشنفکران و حتی بخشی از سرمایه داران متوسط نیز هستند. طبقه‌ی کارگر ضربه‌ی اساسی خود را علیه انحصارها متوجه میسازد و کاپی‌های قشرهای اساسی خلق را که در محو یا محدود کردن قدرت مطلق انحصارها ذینفع هستند بدروخود متشکل میسازد. پرتلار طرفدار ملی کردن دامنه‌ی دار طبق شرایطی است که بعد اکثر بحال مردم سود منسود باشد و این جزئی از برنامه پرتلارها برای مبارزه علیه قدرت مطلق انحصارهاست.

در کشورهای در حال رشد ملی کردن دارای اهمیت حیاتی ویژه است. ملی کردن موسسات خارجی متعلق بانحصارگران اهرمهای اساسی تسلط خارجی را درهم میکشد و تضمینی برای استقلال فراهم میسازد. در نتیجه‌ی این ملی کردن یک اقدام مهم ضد امپریالیستی است که راه رشد اقتصاد عقب مانده نگه داشته شده را هموار میکند و امکانات جدی برای رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد ملی فراهم میسازد. در این مورد نیز هر قدر دولت کشور در حال رشد بیشتر معرف و مدافع توده‌ها باشد، بیشتر تحت نظارت مردم باشد، بیشتر مکرانیک باشد عمل ملی کردن عمیقتر و روشنتر بسود توده‌ها خواهد بود و برعکس هر قدر بیشتر به استثمارگران داخلی متکی باشد از ملی کردن در عمل بیشتر در راه پروا کردن این استثمارگران و تهیه امکانات و باز کردن میدان برای بهره‌کشی آنها از مردم استفاده خواهد شد.

هنگامیکه قدرت دولتی بدست توده‌های زحمتکش بیافتد، هنگامیکه طبقه‌ی کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان دولت را بدست میگیرد، ملی کردن عبارت از سلب انقلابی مالکیت از طبقات استثمارگر، ایجاد مالکیت سوسیالیستی و تبدیل موسسات به ملک تمام خلق است. تنها با ملی کردن سوسیالیستی است که تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی سرمایه داری مالکیت از بین میرود. در آغاز ملی کردن سوسیالیستی مربوط بوسائل عدوی تولید و مالکیت‌های خصوصی سرمایه دار است و مالکیت‌های انفرادی کوچک و متوسط را در بر نمیگیرد. در عمل طبق شرایط مختلف کشورهای جریان ملی کردن سوسیالیستی با شکل مختلف میتواند صورت گیرد. مثلاً با باز خرید همراه باشد یا نه، کلیه‌ی اراضی زراعی را در برگیرد یا نه، موسسات تولیدی کوچک و متوسط و موسسات خدمات کوچک و متوسط را شامل شود یا نه.

در عصر ما، عصر گذار سرمایه داری بسوسیالیسم، عصری که در آن نبرد برای رشد اقتصاد ملی و مستقل و مبارزه علیه مونیپل‌ها جای مهمی اشغال میکند، مسئله‌ی ملی کردن حدت و فعلیت ویژه‌ای یافته است. در کشورهای سرمایه داری، چه پیشرفته و چه در حال رشد - این مسئله وابستگی کامل و جدانشناپذیر با مجموعه‌ی عوامل مبارزه‌ی اجتماعی، باتا شیرتوده - هاد رحکومت، بانبرد بخاطر دیکراسی و سوسیالیسم دارد. احزاب کمونیست، ملی کردن

مؤسسات سرمایه داری را در رابطه با منافع اقتصاد ملی، در رابطه با پیکار بخاطر دکراسی و سوسیالیسم مطرح میکنند، بان از دیدگاه طبقاتی مینگرند و مبارزه برای ملی کردن را در کادربارزه برای شرکت زحمتکشان در امرکشوری، استقرار اصول دکراتیک حکومتی، دفاع از منافع زحمتکشان و بهبود زندگی آنان و هموارکردن راه نیل بسوسیالیسم قرارمیدهند. در کشورهای سرمایه داری همیشه دولت سعی میکند منابع د ولتی را در خدمت سرمایه داران وقبل از همه انحصارگران قراردهد. در این کشورهاد ولتها سعی میکنند دستاورد های مردم را در جهت ملی کردن، که نتیجهی مبارزه شدید و طولانی بود، مسخ کنند و آنرا از محتوی مترقی خود خالی سازند. نمونهی آنرا در صنایع نفت ایران و تسلط عملی همه جانبهی کنسرسیوم بیگانه بران و همچنین در برخی رشته های ملی شد هی اقتصاد یات فرانسه یا انگلستان می بینیم.

از این تجربیات نباید نتیجه گرفت که ملی کردن بیفایده و اندیشه ایست کهنه، بلکه بسایند نتیجه گرفت که اولاً برای حفظ دستاورد ها و تعمیق محتوی مترقی آنها باید مبارزه کرد و ثانیاً ملی کردن بخودی خود راه گذار به جامعهی نوین نیست. در جهان سرمایه داری بخشهای ملی شده به هدایت و ارادهی دولت سرمایه داری در هر حال تحت الشعاع منافع عمومی سرمایه قراردارد. در جامعهی سرمایه داری مسئلهی ملی کردن بعدالوجه بنابه رابطه و تناسب بین بخش خصوصی و بخش عمومی یاد ولتی مطرح میشود. اکنون هیچکس دیگر لزوم مداخله دولت را در امر اقتصاد ی منکر نمیشود، حتی انحصارگران نیز خود سرمایه گذار یهای د ولتی را در رشته های خاص بویژه آنهاکه سود آوری فوری ندارند و یاد رشته های تحقیقاتی وغیره توصیه میکنند. آنهاکه در رشته های دشوار و نیازمند سرمایه گذار یهای عمومی به لزوم دخالت دولت اعتراف میکنند وقتی صحبت بر سر مؤسسات برنفع میرسد میگویند دولت تاجر خوبی نیست. آنهاکه مثلاً سد سازی و راهسازی و تأمین بازار را بعهدهی دولت میگذارند تا از سود جوی عمومی برایش خرج شود. وقتی اراضی نمونه و پرباب زیرسد ها آماده شد دست اندر کار تشکیل شرکت های خصوصی داخلی و خارجی برای بهره کشی پرسود میشوند و باتصدی کشت و صنایع مربوطه توسط دولت مخالفت میکنند.

ملی کردن مؤسسات برخلاف تبلیغات سرمایه داران مانع سود آوری و ثمر بخشی نیست، بلکه شرط آنست. ملی کردن مؤسسات همزمان با مبارزه برای تأثیر هر چه بیشتر توده هاد ر حکومت و شرکت زحمتکشان در اداره و رهبری مؤسسات، د زندگی اجتماعی و اقتصاد ی جامعه تأثیر مثبت میگذارد. ملی کردن مؤسسات در یک حکومت ملی و د مکراتیک بنوبهی خود وسائل مالی لازم را برای اجرای یک برنامهی اجتماعی مترقی و در راه بهره رزی و رفاه مردم، برای اجرای یک سیاست ملی و برای رشد اقتصاد ی و د نتیجه برای تحکیم استقلال کشور فراهم میکند. در این شکل و در این مفهوم ملی کردن، وسائل تولیدی راتحت نظارت د مکراتیک خاق در خدمت جامعه میگذارد، ملاک بازدهی و ثمر بخشی اقتصاد ی نه ملاک سود سرمایه داران را پایه ی رشد طبقه نقشه قرارمیدهد، موجب ترقی فنی و استفاد ه از دست آورد های علمی میشود و امکان مدهد که همکاریهای بین المللی وسیع مسالی و بازرگانی و اقتصاد ی فارغ از تسلط سرمایه ی خارجی و وابستگی هاسای نو استعماری یعنی بسا تضمین استقلال ملی صورت پذیر شود. باین جهت و در این شرایط است که ملی کردن شکل د رن و شکل د مکراتیک رشد اقتصاد یست.

نیروهای تولیدی عبارتند از وسائل کار، موضوع کار، علم و فن که بلك آنها نعم مادی تولیدی میشود و انسانها که این وسائل را بنا میکنند و با کمک تجربه خود در تولید و مهارت در کار هر همی نعمتهای موجود زندگی را تهیه میکنند.

در تمام مراحل تکامل جامعه نیروی اساسی تولید توده‌های زحمتکش بوده و هستند. آنها نقش قاطع را در تکامل تولید ایفا میکنند. نیروهای تولیدی عنصر انقلابی تولید اند و رشد آنها شامل همه‌ی رشد و تحولات اجتماعی را تشکیل میدهد. نیروهای تولیدی بی‌انگیزه‌ای نیستند انسان از یکسو و اشیاء و قوای طبیعت از سوی دیگرند. بازده کار و تسلط انسان بر طبیعت بهمان اندازه بیشتر است که نیروهای تولیدی رشد یافته باشد، یعنی وسائل تولید و ابزار کار کاملتر و همه‌جانبه‌تر باشد و تجربه و مهارت و سطح فرهنگی و علمی انسانها بالاتر باشد. در جریان تولید انسانها وسائل و ابزار تولید را تکمیل میکنند، ماشینهای جدید می‌سازند، افرینند، از طبیعت بهتر و همه‌جانبه‌تر بهره‌مگیرند، بر نیروهای طبیعت مهارت می‌یابند، شناسائی‌های فنی و علمی خود را کاملتر و غنی‌تر میکنند و با این ترتیب رشد مداوم نیروهای تولیدی را تأمین میکنند. علم با ترقیات شگرف و کشفیات بزرگ و انقلابی خود در همه زمینه‌ها با تأثیر شرایط اقلیمی و تسخیر کیهان و کشف منابع جدید انرژی و تسلط بر طبیعت، بسا تند و بین‌شیوه‌های دقیق اداری و امر اقتصاد و رهبری جامعه و غیره بیش از پیش به کمک عامل قاطع در زمینه‌ی افزایش نیروهای تولیدی تبدیل میگردد. رشد نیروهای تولیدی اساسی تکامل تولید و شالوده‌ی تغییر عنصر دیگر تولید یعنی مناسبات تولیدی میباشد.

مناسبات تولیدی عبارتست از روابطی که بین انسانها در جریان تولید، مبادله و توزیع نعم مادی مستقر میگردد و خود پایه و زیربنای اقتصاد جامعه را تشکیل میدهد. ماهیت این مناسبات تولیدی است که سازمان زندگی اجتماعی و ساخت درونی اجتماع را تعیین میکند. مسئله‌ی اساسی در بررسی وضع مناسبات تولیدی عبارت از اینست که وسائل تولید در اختیار و تملك کیست؟ آیا تعلق بهمیه جامعه دارد و یا در مالکیت برخی اشخاص، گروهها و طبقات است که از این تملك برای بهره‌کشی از سایر افراد، گروهها و طبقات استفاده میکنند. بدینگونه وضع مناسبات تولیدی با نشان میدهد که وسائل تولید و در نتیجه نعم مادی که توسط انسانها ایجاد میشود، چگونه بین افراد جامعه تقسیم میگردد.

درست همین انواع مناسبات تولیدی است که انواع صورت‌بندیها یا فرم‌سپونهای اجتماعی و اقتصادی را بوجود می‌آورند. در جوامع بردگی و فئودالیسم و سرمایه‌داری یعنی در جوامع منقسم طبقات متخاصم، مناسبات تولیدی برشالوده‌ی استثمار فرد از فرد، بر پایه‌ی تسلط و تابعیت استوار است. در سوسیالیسم این مناسبات همکاری رفیقا، سود مشترک و کمک متقابل بین انسانهاست که از هرگونه استثمار و ستم قارخ هستند.

مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی در وحدت دیاکتیکی قرار دارند. درجه‌ی تکامل مناسبات تولیدی را سطح رشد نیروهای تولیدی تعیین میکند و بنوبه‌ی خود مناسبات تولیدی در تکامل و رشد نیروهای تولیدی تأثیر میگذارد، آنرا تند یا کند میکند. قانون اقتصاد عام در کلیه‌ی صورت‌بندیهای اجتماعی و اقتصادی عبارتست از قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصلت نیروهای تولیدی. نیروهای تولیدی فقط آنهاست که میتوانند بطور کامل و بدون مانع رشد یابند که مناسبات تولیدی در جامعه با خصلت و وضع نیروهای تولیدی

در مرحله‌ی معین تکامل آن مطابقت کند و در جریان تکامل جامعه مناسبات مستقر شدنی تولیدی از تحولات و رشد نیروهای تولیدی عقب میمانند و در جوامع متضاد بالاخره در مرحله‌ی معینسی تطابق اولیه‌ی خود را بر آن از دست میدهند، باخصلت نیروهای تولیدی در تضاد واقع میشوند و به قید و بند ی در راه تکامل نیروهای تولیدی مبدل میگردد. در این موقع است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز میگردد، انقلابی که تضاد را حل میکند و جامعه را بر مرحله‌ی کیفیت بالاتری ارتقا میدهد. برخورد بین نیروهای تولیدی رشد یابنده و بالنده با مناسبات تولیدی کهنه و فرسوده، پایه‌ی اقتصادی انقلاب را تشکیل میدهد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی بعلمت فقدان طبقات متخاصم و منافع متضاد آنان، بعلمت وجود مالکیت اجتماعی بروسائل تولید و از طریق رهبری علمی و طبق نقشه‌ی جامعه، تضادهای ناشی از عقب ماندن مناسبات تولیدی از رشد نیروهای تولیدی به برخورد خصمانه و به انفجاری نمی‌انجامد، بلکه با انجام رفرمهای بوقع و تغییرات لازم و بهبود مداوم اداری امور اقتصادی و رهبری جامعه روابط تولیدی با رشد نیروهای تولیدی تطبیق داده میشود.

شیوه‌ی تولید عبارتست از همین وحدت نیروهای تولیدی و مناسبات تولیدی در هر دورانی معین تاریخی. شیوه‌ی تولید بیانگر نحوه‌ی بدست آوردن وسایل زندگی بشریست، از خوراک و پوشاک گرفته تا منزل و سوخت و وسایل تولید و غیره که برای موجودیت نوع بشر و تکامل اجتماع ضرورت دارد. این مفهوم هم مناسبات بین انسان و اشیا^۱ و نیروهای طبیعی را در برمیگیرد و هم مناسبات بین خود انسانها را از نظر مالکیت بروسائل تولید.

تحول و تغییر شیوه‌ی تولید، با رشد و تغییرات در نیروهای تولیدی آغاز میشود که بدستال خود و طبق قانون تطابق مناسبات تولیدی باخصلت نیروهای تولیدی، تغییر در مناسبات تولیدی را موجب میگردد. شیوه‌ی تولید شامل همه‌ی هردوران اجتماعی را تشکیل میدهد. تحول بنیادی یک جامعه بمعنای تغییر شیوه‌ی تولید در مفهوم دیاکتیکی آنست که تمام زندگی اجتماع و اندیشه‌ها و نهادها و موسسات اجتماعی را بدستال خود تغییر میدهد. بدین جهت است که تاریخ رشد جامعه در درجه‌ی اول تاریخ شیوه‌های تولیدیست که یکی جای دیگری را میگیرد و هر یک از آنها مرحله‌ی نو و عالیتری از تاریخ جامعه‌ی بشری را نشان میدهد.
(۱۹ ، ۷۳)

۹۷ - میلیتاریسم (Militarisme)

عبارتست از سیاست دول سرمایه‌داری دایر بتحکیم و تقویت مداوم نیروهای نظامی، استفاده از نیروی نظامی در امور سیاسی و تدارک جنگهای اشناگراانه. میلیتاریسم در عمل منجر باستقرار سیطره‌ی اجتماعی‌ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه‌ی انحصاری برجیسات اجتماعی و سیاسی کشور میشود.

در زمینه‌ی تولید، میلیتاریستی کردن یا نظامی کردن آن بشکل از یاد تولید صنایع اسلحه‌سازی و بکار افتادن چرخ زرادخانه‌ی جنگی ورشته‌های مربوط بان جلوه‌گر میشود، وهمزمان با آن تولید صنعتی در رشته‌های دیگر بطور نسبی پائین میاید و حتی گاه بطور مطلق نیز کاسته میشود. نتیجه‌ی مستقیم نظامی کردن اقتصاد وخیم شدن وضع زحمتکشان است، زیرا اکثر منابع درآمد‌های کشور بمصرف تسلیحات میرسد و برای مصارف عمرانی واجتماعی مقدار کمتری باقی میماند. بعلاوه برمالیاتها افزوده میشود، دستمزدها واقعی پائین میاید و از قدرت خرید

کاسته میشود. محافل زمامدار سرمایه دار برای رفع تضاد ها و ادامه سیطره‌ی خویش بر میلیتاریسم متوسل میشوند ولی این سیاست خود موجب تشدید تضادها و ایجاد تضادهای جدید در بطن نظام سرمایه داری میشود. این سیاست همزمان پاسیطره‌ی انحصارات، تثبیتات دول امپریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت آزادی بخش مللی و زحمتکشان کشور خود و انعقاد پیمانهای نظامی تجاوزکارانه وسعت می‌یابد. سرمایه داری انحصاری دولتی میلیتاریسم را بطرز بیسابقه‌ای شدت میدهد و مصارف عظیم تسلیحاتی، و چو نیروهای نظامی بسیار زیاد و اختصاص بودجه‌های کلان بخارج جنگی را موجب میگردد. میلیتاریسم که موجب افزایش ثروت گروههای خاصی از بورژوازی انحصاری میشود، بخسانه خرابی‌توده‌ها، تورم پول و گرانی میانجاء و درنمای یک جنگ جهانی نسوز باقرانیها و ناپدیدبهای بیسابقه را درمقابل بشریت میکشاید. مبارزه‌ی زحمتکشان علیه میلیتاریسم، علیه مصارف جنگی، علیه نظامی کردن حیات سیاسی و اجتماعی بخشی از مبارزه علیه انحصارها و بخاطر صلح، دمکراسی و سوسیالیسم است.

(۱۲ ، ۷۲)

۹۸- ناسیونالیسم (Nationalisme)

از واژه‌ی ناسیون بمعنای ملت مشتق است و مفهوم ملی‌گری متعصب خصم سایر ملل را مبرساند و نباید آنرا با مبهم پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی و سیاست بورژوازیست. مظاهران برترشمرن و ولادانستن همعی خصائل و ویژگیهای ملت خود و خواردانستن و بسخره گرفتن و دشمن انگاشتن سایر ملل است. ناسیونالیسم که به خصوصت بین خلقها دامن میزند درجهان پدایش ملست در جامعه‌ی بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه داریست. این ایدئولوژی و سیاست در دوران اعتلای سرمایه داری و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مترقی‌بازی کرده و در ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولت ملی موثر بوده است. ناسیونالیسم که بیانگر مناسبات بین ملتها در دوران سرمایه داریست بدو شکل مظاهر میکند: اول نزد ملت حاکم بشکل شوینیسملست بزرگ که مظاهران تفاخر و برتردانستن خود و لگد مال کردن حقوق و منافع دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران درخود است. دوم نزد ملت محکوم بشکل ناسیونالیسم محلی کسه مظاهران عدم اعتماد بدیگران، درخود فرورفتن ملی و تمایل به انزوا و جدائی است. مبلغین بورژوازی و فرمیتمتها با سفسطه پیرامون "منافع عمومی ملت" و تحریک ناسیونالیسم، یا اشاعه‌ی تعصبات ملی و احساسات برتری جویانه یا انزواطلبانه و کینه توزانه سعی میکنند آگاهی طبقاتی زحمتکشان را نهد بکنند، در نهضت کارگری جدائی بکنند و جنگهای استعماری و استیلاگرانه را توجیه کنند. ناسیونالیسم با مصالح زحمتکشان و با منافع واقعی ملی سازگار نیست.

برخورد کمونیستها با ناسیونالیسم برخوردار ی تاریخی، مشخص و منطقی است. مارکسیست - لنینیستها ناسیونالیسم ملت حاکم را که بر سلطه‌ی یک ملت بر ملت دیگر صده میگذارد قاطعانه طرد میکنند و آنرا ارتجاعی میسرند و از ناسیونالیسم ملت اسیر بیان معنایه که دارای محتوی ضد امپریالیستی، دارای مضمون خلقی، دمکراتیک و مترقی است، بدان معنایه خواستسار آزادی و حاکمیت و رشد ملی مستقلانه است حمایت میکنند. بعبارت دیگر در عصر امپریالیسم

و نبرد های ضد استعماری، در مرحله‌ی معینی از رشد و نضج نهضت آزاد می‌بخش ملی-کمونستیها از نظر تاریخی موجه می‌شمرند و وظیفه‌ی خود میدانند که از آن جنبه از ناسیونالیسم ملت اسیر و محکوم که علیه امپریالیسم متوجه است پشتیبانی کنند، زیرا که در این مرحله‌ی و مشخص ناسیونالیسم دارای محتوی دموکراتیک عمومی، دارای ماهیت ضد امپریالیستی و هدف آن کسب استقلال سیاسی و اقتصاد است.

منافع استثمارگران و سرجمعین همین ملل بسوی آشتی و اتفاق با امپریالیست‌ها متوجه است که می‌کشند سرانجام ناسیونالیسم را در همان کوره راه خدمت سرمایه داری و استثمار زحمتکشان خود بیاندازند. کمونیست‌ها با این جنبه‌ی ناسیونالیسم مبارزه می‌کنند.

در جامعه‌ی سوسیالیستی، هنگامیکه برابری واقعی حقوق بین ملل برقرار شود، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناسیونالیسم نیز از بین میرود، اگرچه مظاهر آن بصورت بقایای نظام کهنه‌ی سرمایه داری در آگاهی و رفتار برخی افراد باقی میماند، زیرا که سحر ناسیونالیسم سخت جان و دیرپاست.

مارکسیسم - لنینیسم در برابر ناسیونالیسم اصل انترناسیونالیسم پرولتری را قرار میدهد. هدف غائی زحمتکشان یعنی الغای استثمار و ایجاد جامعه‌ی کمونیستی تنها از راه اتحاد زحمتکشان همه‌ی ملل و اجرای سیاست و ایدئولوژی انترناسیونالیسم پرولتری امکان پذیر است.

در حال حاضر همان‌طور که در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب برادار گفته میشود:

"امپریالیسم با تشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای رشد یابنده، اصطکاک‌ها ایجاد میکند و بین آنها تفریق می‌افکند و شدت می‌کشد بیش از پیش لایه‌ی ایمن ناسیونالیسم را علیه سوسیالیسم و کمونیسم متوجه کند و از این راه نیروهای ملی و مترقی و انقلابیون را در این کشورها منسحب و پراکند کند و می‌کشد با رزان میهن پرستان را از بهترین دوستان خود یعنی از کشورهای سوسیالیستی و جنبش انقلابی کارگری در کشورهای سرمایه داری جدا و منفرد کند."

ناسیونالیسم شکل‌اند یوید و آلیسم و خود پرستی جمعی متعلق به بورژوازی و خرده بورژوازی است، آنها شسته از غرور بیجا نسبت بخود و نفرت بیخردانه نسبت بدیگرانست. انترناسیونالیسم بروحیه‌ی کلکتیویسم، پیوند و همبستگی پرلتاریامتی است و حفظ منافع ملت را در چهارچوب منافع ملل دیگر در نظر نمی‌گیرد. کمونیست‌ها درین انترناسیونالیست بودن میهن پرستان واقعی هستند. آنها با خلق کشور خود، به میهن خود، به افتخارات واقعی آن در فرهنگ و علم و هنر عشق می‌ورزند. تمام زندگی و مبارزه‌ی آنها وقف سعادت، رفاه و ترقی مادی و معنوی مردم زحمتکش میهن شانست. میهن پرستی کمونیست‌ها تا پای جان و بقیمت خون ثابت شده است. این میهن پرستی از ناسیونالیسم، از کین نسبت به ملل دیگر، از غرور در باره‌ی زورگوئیها و کشورگشائیهای گذشته‌ی ملت خود بیگانه است. کمونیست‌ها خواستار تائید حق حاکمیت خلقهای داخل میهن خود و مدافع تائید استقلال کشور خود هستند. آنها مبلغ پرشور میهن پرستی و بشردوستی راستین هستند.

درد و ران تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم ، در مقابل نهضت جوشان رهائی بخش ملی و مبارزه‌ی پرشور استقلال طلبی ، در شرایط ایجاد و تحکیم اردوگاه سوسیالیستی و نفوذ روز افزون اندیشه‌های سوسیالیسم در سراسر جهان ، در حالیکه سوسیالیسم به‌عنوان تعیین کننده در جهان تبدیل می‌شود دیگر برای امپریالیستها امکان ندارد که مثل گذشته سرزمین‌های غیرااستعمارکننده ، یعنی سیادت مطلقاً و آشکار سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را بر آنها مستقر سازند. امپریالیستها برای اجرای نقشه‌های سوق الجیشی سیادت بر جهان و حفظ و بسط نفوذ سیاسی ، اقتصادی و ایدئولوژیک خود ناچار بشیوه‌های دیگری عمل میکنند ، اسلوبهای تازه‌ای بکار می‌برند تا با مقاصد خود دست یابند. این مقاصد ماهیتاً استعماری هستند ولی شیوه‌های نپل بآن جدید است و با استعمار کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تفاوت دارد. از اینجهت هم آنها استعمار نو می‌خوانند. در همین حال توسل امپریالیسم به سیاست نوآستعماری نشانه‌ی حکومت و شکست سیاست استعماری امپریالیسم و ناشی از خصلت عمومی امپریالیسم جهانی است.

این شیوه‌های نو و اصلیب تازه‌ی امپریالیستها چیست ؟ عده‌ترین آنها فهرست وار از این قرار است :

- ۱- حاکم کردن گروههای محلی که بحالات مختلف و در درجات گوناگون از سیاست امپریالیستها پیروی میکنند با توسل بتوطئه ، کودتا ، ترور و نظائر آن.
- ۲- درد دست گرفتن اهرمهای اساسی در صنعت ، تجارت و کشاورزی بوسیله سرمایه‌گذارانهای مستقیم و مختلط ، تسلط از راه صدور سرمایه ، دادن قرضه ، سیاست با اصطلاح کلک و همچنین فشار اقتصادی و تطمیع محافل حاکمه.
- ۳- تحمیل بازگانی خارجی غیر مساوی بامبادله‌ی نابرابر که ماهیتاً مانع رشد اقتصادی شده کشور را در حالت بازار فروش محصولات ساخته شده بقیمت انحصاری گران و تهیه‌ی مواد خام ارزان قیمت نگاه میدارد.
- ۴- تشکیل بانکها و کنسرنها و دیگر موسسات اقتصادی که دولتی درد داخل دولت میشوند و نهضت اقتصادی کشور را در دست میگیرند نظیر کنسرسیوم بین‌المللی نفت و بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که در همین حال نمونه‌ای از استعمار نوین جمعی چندین کشور امپریالیستی هستند.
- ۵- تحصیل قرارداد های نامساوی و با شرایط سنگین و اسارت بار اعم از سیاسی ، نظامی و اقتصادی.
- ۶- کشاندن به پهناهای نظامی و جانیه یا منطقه‌ای نظیر پیمان سنتو و قرارداد دوجانبه ایران و آمریکا.
- ۷- استفاده از موسسات با اصطلاح فرهنگی و مطبوعاتی و خیریه و تعاون و نظائر آنها برای دست اند پهلو و استفاده‌ی سیاسی در گروههای هیئت حاکمه از یکسو و برای نفوذ ایدئولوژیک در جامعه و اشاعه‌ی نظریات تخطئه کننده‌ی دموکراسی و استقلال و سوسیالیسم از سوی دیگر.
- ۸- کوشش در راه جلب بورژوازی ملی و ذینفع ساختن آن در سرمایه‌گذارانهای مشترک و

- جلب برخی قشرهای دیگر بمنظور بسط تکیه گاه اجتماعی خود .
 ۹- استفاد ه از نفاق و دودستگی و ایجاد برخورد های مصنوعی و تفرقه افکنی بین نیرو های
 رهائی بخش ملی و مترقی .
 ۱۰- استفاد ه از آنتی کمونیسم با شکل گوناگون راست و " چپ " آن .

در باره ی اسلوب های امپریالیسم برای اسارت کشورهای رشد یابنده در سند اساسی کنفرانس
 جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) چنین گفته میشود :

" در مبارزه علیه جنبش آزاد بپخش ملی ، امپریالیسم از یکسو با سرسختی از
 بازمانده های استعمار دفاع میکند و از سوی دیگر کوشاست باشیوه های نو استعمار
 راه ترقی اقتصادی و اجتماعی را بر کشورهای رشد یابنده ، بر کشورهاییکه حاکمیت
 ملی کسب کرده اند ، ببندد . بدین منظر از محافل ارتجاعی حمایت میکند ، از لغو
 نظام های اجتماعی عقب مانده جلو میکیرد و میکوشد بر سر راه رشد بسوی سوسیال-
 لیسم یاراه مترقی غیر سرمایه داری که درونمای سوسیالیستی میکشاید ایجاد موانع
 و دشواری کند .

امپریالیستها بر این کشورها قراردادهای اقتصادی و پیمانهای نظامی- سیاسی
 که ناقض حق حاکمیت آنهاست تحمیل مینمایند ، از طرق صد و سوره ، بازرگانی
 نامتعادل ، بازی قیمتها و کورس ارزها ، وامها ، از طریق اشکال گوناگون
 باصطلاح " کک " و اعمال فشار از جانب سازمانهای مالی بین المللی ، این کشورها
 را استثمار میکنند ."

باتوسل باین شیوه ها و نظائر آن ، کشورهای بزرگ امپریالیستی بسیاری ممالک دیگر را بویژه
 در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین وابسته بخود نگاه میدارند ، اگرچه در آنها حکومتهای محلی ،
 ارتش ، دولت و مجلس محلی وجود دارد و در ظاهر نوعی استقلال سیاسی صوری حفظ میشود .
 در بکار بردن این اشکال نفوذ و سلطه ، بویژه ایالات متحد هی امریکا است که بعلت قدرت
 اقتصادی و سیاسی خود مقام اول را حائز است . امپریالیسم امریکا امروز استعمارگر عمده ی
 بین المللی خلقهاست . سه چهارم کلیهی سود های ناشی از صد و سوره های انحصاری
 بهمهی کشورهای سرمایه داری بچیپ شرکتهای امریکائی میرود . امپریالیسم امریکا به میراث
 خوار عمده ی سیستم مستعمراتی امپریالیستی بدل شده است . در عین حال ایالات متحد ه
 ژاندارم بین المللی معاصر است ، زیرا که نقش قاطع و رهبری کنند ه را در مقابل جنبشهای
 مترقی و استقلال جو بعهده دارد و مرکز اساسی استعمار جدید است .

در این شرایط روشن است که مبارزه علیه استعمار با مبارزه علیه استعمار کلاسیک با پیان
 نمیرسد . استقلال سیاسی با اینکه گاهی بجزو است ولی اگر تحکیم نشود ، با استقلال اقتصادی
 توأم نباشد ، بهیچوجه برای جوابگویی به نیاز جامعه و خواست مردم کافی نیست . بهمین
 جهت پیکار برای تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی و از بین بردن هرگونه
 وابستگی به امپریالیسم باید همچنان ادامه یابد . هدف مبارزان در این پیکار باید روشن و
 صریح متوجه امپریالیسم جهانی و انحصارات امپریالیستی و شیوه های استعمار
 باشد و دست و متحد پهنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری کشورهای پیش افتاده
 سرمایه داری باید بدرستی تمیز داده شود . این مبارزه ایست که در عصر ما در وسعت و در

عمق بسط می یابد و پس از حل مسائل سیاسی متدرجا به مسائل اقتصادی و اجتماعی حاد میبرد از د ریشه ای و پیگیرتر میشود. هرگاه انقلاب رهائی بخش ملی به تغییرات عمیق در زندگی اقتصادی و اجتماعی نیا نجامد و وظایف حیاتی و رستاخیز ملی را انجام ندهد، استقلال سیاسی حاصل از آن سست بنیاد و موهوم خواهد بود.

هدف همه ی نیروهای اصیل ملی و مرفی و در رأس آنها طبقه ی کارگر و حزب وی در مبارزه برضد امپریالیسم و استعمار نوین عبارتست از :

- ۱- محو کلیه ی بقایای استعمار و استعمار نوین ، ریشه کن ساختن تسلط امپریالیسم، طرد انحصارهای خارجی و احداث صنایع ملی .
- ۲- الغای نظامات و بقایای فئودالی ، انجام اصلاحات اساسی ارضی با شرکت همه ی دهقانان و بنفع همه ی دهقانان .
- ۳- تعقیب سیاست خارجی صلحجویانه و ضد امپریالیستی .
- ۴- تعمیم د مکرسی در حیات اجتماعی و استقرار حقوق و آزاد پهای د مکرانیک بنحوی کسه سرنوشت کشور را بدست توده های مردم سپارد .
- ۵- تأمین رفاه و ترقی و عدالت اجتماعی .

(۷۹ ، ۶۳ ، ۴۷ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۸)

۱۰۰ - وضع انقلابی

انقلاب اجتماعی عبارتست از حل تضاد های اجتماعی بنحویکه به تغییر کیفی زیر بنا و روبنا یعنی تغییر صورت بندی اجتماعی منجر گردد . تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبانی اقتصادی یعنی شرایط مادی انقلاب را فراهم میآورد و د مرحله ی معینی ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح میسازد .

فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست . برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی ، تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح میشود ضرورت دارد و بقول لنین " مجموعه ی این تغییرات عینی ، وضع انقلابی نامیده میشود ."

لنین برای وضع انقلابی سه علامت عمدتاً می شمارد :

- ۱) بحران ملی عمومی که هم استعمار شوندگان و هم استعمارگران را در بر میگیرد ، بدین معنای که نه فقط استعمار شوندگان " پائینی ها " نخواهند بشیوهی گذشته زندگی کنند ، بلکه استعمارگران " بالائی ها " هم نتوانند بشیوهی گذشته حکومت نمایند .
- ۲) تشدید فوق العاده ی فقر و نیاز توده های زحمتکش .
- ۳) تشدید قابل ملاحظه ی فعالیت توده های زحمتکش بنحویکه هم د نتیجه ی بحران عمومی و هم د نتیجه ی اقدامات خود هیئت حاکمه بیش از پیش بمبارزه ی تاریخی مستقل جلب میشوند .

اوضاع بین المللی ، بخصوص وجود اردوگاه سوسیالیسم د شرایط کنونی ، انقلاب یا بحرانهای انقلابی د کشورهای امپریالیستی ، انقلاب د کشورهای همجوار ، جنگ و نیز بحرانهای ناشی از ستم ملی و تبعیض نژادی و غیره بمثابة عوامل عینی میتوانند در پیدایش وضع انقلابی

موتر باشند.

وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی و برحسب شرایط تاریخی در کشورهای مختلف میتواند بصورت گوناگون بروز کند و در این یا آن کشور، در این یا آن زمان معین - این یا آن عامل عینی در پیدایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتر داشته باشد.

آنچه مهم است، اینست که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی معلول دگرگونیهای عینی معین در زندگی اجتماعی است و این دگرگونیها بقول لنین "نه فقط بیه اراده ای افراد و گروهها و احزاب جداگانه، بلکه حتی بیه اراده ای طبقات جداگانه نیز بستگی ندارد".

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست، ولی از هر وضع انقلابی، انقلاب پدید نمی آید. بسرای اینکه امکان تحول انقلابی به تحقق پیوندد، عامل ذهنی نیز ضرورت دارد. بقول لنین:

"انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست، بلکه مولود وضعی است که در آن به تغییرات پیشگفته، دگرگونی ذهنی یعنی توانائی طبقه انقلابی، به اقدامات توده ای بحد کافی نیرومندی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در درون محرانها نیز اگر آنرا "نیاندازند"، "نمی آفتد"، درهم شکند (یا متزلزل سازد)".

چنین کاری فقط از عهد هی پشاهنگ طبقه انقلابی، یعنی حزب طراز نوین طبقه کارگر برمی آید. حزب طبقه کارگر روح و مغز عامل ذهنی انقلاب را تشکیل میدهد.

تئوری لنینی انقلاب درست در نقطه ای مقابل "تئوری" چپ روها قرار دارد که یا لزوم وضع انقلابی را برای انقلاب بکلی نفی میکنند و یا به آن برخورد سطحی و عامیانه دارند.

(۱۹ ، ۹۲)

فهرست واژه‌ها بترتیب الفباء

- ۱- آپارتاید
 ۲- آپولیتسیم
 ۳- اتحاد مقدس
 ۴- ارتجاع
 ۵- آریستوکراسی
 آژیتاسیون (۳۴)
 اساسنامه (۴۲)
 ۶- استثمار
 ۷- استراتژی و تاکتیک
 ۸- استثمار
 ۹- اشکال مبارزه
 اعصاب (۴۲)
 ۱۰- اقتصاد سیاسی
 ۱۱- الیگارشی
 ۱۲- امپریالیسم
 ۱۳- امتیاز
 ۱۴- آنارشیسم
 ۱۵- اند بوید والیسم
 ۱۶- انترناسیونال اول، دوم و سوم
 ۱۷- انترناسیونالیسم پرولتری
 - انتقاد و انتقاد از خود (۴۲)
 - آنتی سمیتسیم (۶۸)
 ۱۸- انضباط حزبی و دمکراسی حزبی
 ۱۹- انقلاب
 ۲۰- انقلاب فرهنگی
 ۲۱- انقلاب کبیرسوسیالیستی اکثریت
 ۲۲- انگیزسیون
 ۲۳- اومانسیم
 ۲۴- ایدئولوژی
 ۲۵- بایکوت
 ۲۶- برابری
 ۲۷- برده داری
 ۲۸- بلانکیسم
 ۲۹- بجزوازی
 ۳۰- پارلمان و مبارزه‌ی پارلمانی
 ۳۱- پاسیفیسم
 ۳۲- پایه و روبرنا
 پدرشاهی (۸۰)
 ۳۳- پرولتاریا
 ۳۴- پروپاگاندا و آژیتاسیون
 پلنوم (۴۲)
 پلوتوکراسی (۱۱)
 تاکتیک (۷)
 تبلیغ (۳۴)
 ترویج (۳۴)
 ۳۵- تحت الحماگی
 تظاهرات (۴۱)
 ۳۶- تئوری
 ۳۷- جنبش آزاد بیخ‌ش ملی و همزیستی مسالمت آمیز
 ۳۸- جنگ
 ۳۹- جنگ سرد
 ۴۰- جهان بینی
 ۴۱- چند نوع از فعالیت‌های توده ای
 ۴۲- چند واژه مربوط بزندقی حزبی
 ۴۳- حزب
 ۴۴- دکماتیسیم
 ۴۵- دماگوزی
 ۴۶- دمکراسی
 دمکراسی حزبی (۱۸)
 ۴۷- دولت
 ۴۸- دیکتاتوری پرولتاریا
 ۴۹- دیوارچین
 ذهنی (۷۱)
 ۵۰- رادیکالیسم
 ۵۱- راسیسم
 رعیت (۷۶)

- ۵۲- رفرف
رفرفیم
۵۳- رفرف ارضی
- رو بنا
۵۴- رفرفونیم
- روابط تولیدی (۹۶)
- رهبری (۴۲)
۵۵- ژئوپلیتیک
۵۶- سانترالیم دمکراتیک
۵۷- ستون پنجم
۵۸- سرمایه داری
سرف - سرواز (۷۶)
۵۹- سطح زندگی
۶۰- سکتاریم
۶۱- سندیکا
۶۲- سوسیالیسم
۶۳- سه جریان عمدی ضد امپریالیستی معاصر
۶۴- سیاست
۶۵- سیستمهای انتخاباتی
۶۶- شخصیت، نقش و کیش آن
شعار (۴۱)
۶۷- شمشیر داموکلس
۶۸- شوونیسم، کسمو پلیتیم، میهن پرستی
شیوهی تولید (۹۶)
۶۹- صهیونیسم
۷۰- طبقه
۷۱- عینی و ذهنی
۷۲- فاشیسم
۷۳- فرماسیونهای اجتماعی - اقتصادی
۷۴- فرم
۷۵- فرهنگ
۷۶- فنودالیم
۷۷- کاپیتولاسیون
کادر (۴۲)
۷۸- کارگرکشاورزی
کسموپلیتیم (۶۸)
۷۹- کشورهای غنی - کشورهای فقیر
کلکتیویسم (۱۵)
- کمپادور (۲۹)
۸۰- کمون اولیه
۸۱- کمونیسم
کمینترن (۱۶)
کنفرانس (۴۲)
کنگره (۴۲)
۸۲- کولاک
۸۳- لاتیفوندیست
لنینیسم (۸۶)
۸۴- لومین پرتاریا
۸۵- لیبرالیسم
ماد شاهای (۸۰)
۸۶- مارکسیسم - لنینیسم
۸۷- ماک کارتیسم
۸۸- ماکیاولیسم
۸۹- مالتوسیانیسم
۹۰- مانیفست
۹۱- مبارزه‌ی حزبی
۹۲- مبارزه‌ی طبقاتی
متروپل (۸)
میتینگ (۴۱)
مراضنامه (۴۲)
مرتجع (۴)
مستعمره (۸)
۹۳- مسئله‌ی ارضی
۹۴- ملت و مسئله‌ی ملی
۹۵- ملی کردن
۹۶- مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی
۹۷- میلیتاریسم
میهن پرستی (۶۸)
نازیسم (۷۲)
ناسیونالیزاسیون (۹۵)
۹۸- ناسیونالیسم
۹۹- نواستعمار
نیروهای تولیدی (۹۶)
۱۰۰- وضع انقلابی

۷- چند واژه‌ی اقتصادی

۸	اقتصاد سیاسی
۹۶	شیوه‌ی تولید
۹۶	مناسبات تولیدی
۹۶	نیروهای تولیدی
۷۳	فرمایشیونهای اقتصادی - اجتماعی
۵۹	سطح زندگی
۹۵	ملی‌کردن
۷۶	کار بهره ، بهره‌ی جنسی و نقدی
۷۶	اقتصاد طبیعی
۸	متروپول ، مستعمره
۱۳	امتیاز
۳۵	تحت‌الحماکی
۷۷	کاپیتولاسیون
۲۹	کمپرادور
۷۴	فرمر
۷۸	کارگرکشاورزی
۸۳	لاتیفوندیست
۸۲	کولاک
۶	استثمار
۱۱	سرمایه‌ی مالی

فهرست مضامین واژه ها

بقیه‌ی مقولات اساسی علم اجتماع و تاریخ :

۶۲	سوسیالیسم
۸۱	کمونیسم
۳۲	پایه و رو بنای
۷۰	طبقه
۹۲	مبارزه‌ی طبقاتی
۲۹	بهره‌یازی
۳۳	پرولتاریا
۴۷	دولت
۱۹	انقلاب
۱۰۰	وضع انقلابی
۴۸	د یکتا تئوری پرولتاریا
۳۸	جریگ
۶۶	شخصیت ، نقش و کیش آن
۹۴	ملت و مسئله‌ی ملی
۶۸	شونینسم، کمسولپتینسم، میهن پرستی
۹۹	ناسیونالیسم
۹۳	مسئله‌ی ارضی
۵۳	رقوم ارضی

۳- مباحث اجتماعی کنونی

۶۳	سه جریان عمده‌ی ضد امپریالیستی
۳۷	جنبش آزاد پیشرو همزیستی مسالمت آمیز
۷۹	کشورهای فقیر - کشورهای غنی
۸	استعمار
۹۹	نواستعمار
۶	استثمار
۴۶	د مکرسی
۹۵	ملی کردن
۳۰	پارلمان و مبارزه‌ی پارلمانی
۶۵	سیستمهای انتخاباتی
۵۹	سطح زندگی
۲۰	انقلاب فرهنگی
۴۱	اعتصاب، تظاهرات، میتینگ، شعار

۱- مباحث مربوط بحزب طبقه‌ی کارگر

۴۳	حزب
۸۶	مارکسیسم - لنینیسم
۱۷	انترناسیونالیسم پرلتری
۷	استراتژی و تاکتیک
۵۶	سانترالیسم دمکراتیک
۱۸	انضباط حزبی و مکرسی حزبی
۴۲	مرامنامه ، اساسنامه
۴۲	کنگره، کنفرانس، پانوم
۴۲	رهبری ، کادر
۳۴	پروپاگاندا و آرتیستین
۱۶	انترناسیونال
۹	اشکال مبارزه
۹۲	مبارزه‌ی طبقاتی
۹۱	مبارزه‌ی حزبی
۳۳	پرولتاریا
۱۹	انقلاب
۴۸	د یکتا تئوری پرولتاریا
۴۰	جهان بینی
۲۴	ایدئولوژی
۳۶	تئوری
۹۰	مانیفست
۴۲	انتقاد و انتقاد از خود

۲- مقولات اساسی علم اجتماع و تاریخ

۳۴	فرماسیونهای اجتماعی - اقتصادی
۸۰	کمون اولیه
۲۷	برده داری
۷۶	فئودالیسم
۵۸	سرمایه داری
۱۲	امپریالیسم

۶- جریانات و مفاهیم سیاسی و ایده ای

۱۵	اند یهود و آلیسم	۱۶
۱۴	آنا رشیسم	۲۱
۲۳	اومانیزم	۲۲
۱۱	الیکارشی	۳
۶۸	آنتی سمیتیزم	۲۵
۲۶	برابری	۲۸
۳۱	پاسیفیزم	۷۷
۴۰	جهان بینی	۳۵
۴۴	دگماتیزم	۴۹
۴۵	د ماگوری	۳۹
۴۶	د مکرسی	۶۷
۵۰	رادیکالیسم	۸۷
۵۱	راسیسم	۵۷
۵۲	رقوم و رفرمیزم	۱
۵۴	روزیونیسم	۲
۶۰	سکتاریسم	۴
۶۱	سندیکا	۵
۶۴	سیاست	۱۱
۶۸	شونینیزم، کمپولیتیزم، میهن پرستی	۱۳
۶۹	صهیونیسم	۲۵
۷۲	فاشیسم	۲۸
۷۵	فرهنگ	۳۵
۸۵	لیبرالیسم	۳۹
۹۷	میلیتاریسم	۴۹
۷۲	نازیسم	۵۵
۹۸	ناسیونالیسم	۵۷
۲۸	پلانکیسم	۶۴
۸۸	ماکیا ولیسم	۶۷
۸۹	مالتوسیانیسم	۸۴

۴- مطالب تاریخی

انترناسیونال اول، دوم و سوم	۱۶
انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر	۲۱
انگیزشیون	۲۲
اتحاد مقدس	۳
بایکوت	۲۵
پلانکیسم	۲۸
کاپیتولاسیون	۷۷
تحت الحماگی	۳۵
د یوارچین	۴۹
جنگ سرد	۳۹
شمشیرد اموکلس	۶۷
ماک کارتیسم	۸۷
ستون پنجم	۵۷

۵- چند اصطلاح سیاسی

آپارتاید	۱
آپلیتیزم	۲
ارجاع	۴
ارمیستراسی	۵
الیکارشی	۱۱
امتیاز	۱۳
بایکوت	۲۵
پلانکیسم	۲۸
تحت الحماگی	۳۵
جنگ سرد	۳۹
د یوارچین	۴۹
ژئوپلیتیک	۵۵
ستون پنجم	۵۷
سیاست	۶۴
شمشیرد اموکلس	۶۷
لومین پرتاریا	۸۴
ماک کارتیسم	۸۷
ماکیا ولیسم	۸۸
مالتوسیانیسم	۸۹

Socio-Political Dictionary

printed in
Druckerei "Salzland"
325 Stassfurt

Price in:

U.S.A.	1 dollar
France	5.80 franc
Bundesrepublik	3.80 Mark
Österreich	26 Schilling
Italia	630 Lire

واژه نامه سیاسی و اجتماعی
چاپخانه "زالنزلاند" ۳۲۵ شتاسفورت

بهداره:

۸۰ ریال	ایران
۱ دلار	ایالات متحده آمریکا
۵/۶۰ فرانک	فرانسه
۳/۸۰ مارک	جمهوری فدرال آلمان
۲۶ شیلینگ	اتریش
۶۳۰ لیر	ایتالیا